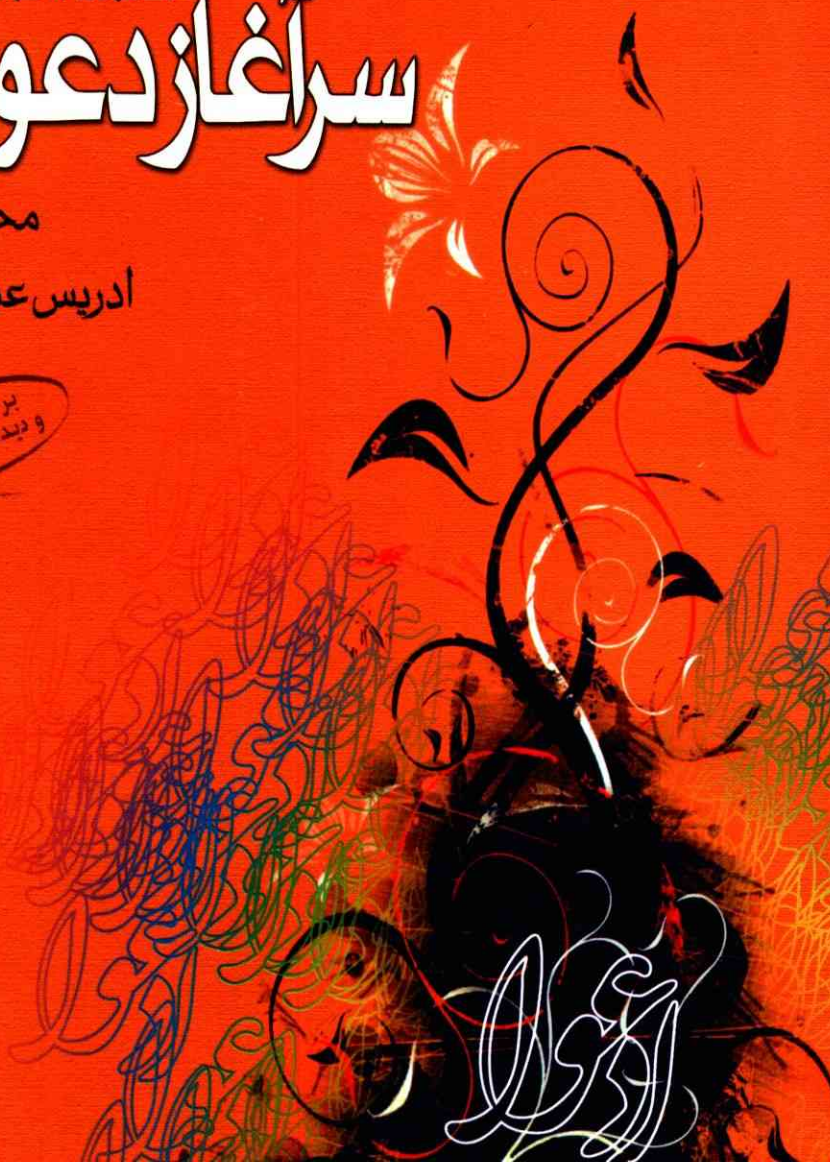
مؤلف:
محمد احمد الراشد

سرآغاز دعوت

ترجمه:
محمود ادبی
ادریس عبدالله‌زاده

بر اساس منابع و دیدگاه اهل سنت





سرآغاز دعوت



سرآغاز دعوت

محمّد احمد الرّاشد

ترجمه:

محمود ادبی

ادریس عبدالله زاده



راشد، محمد احمد
Rashid, Muhammad Ahmad
المنطلق. فارسی
سرآغاز دعوت / محمد احمد الراشد؛ ترجمه محمود ادبی، ادریس عبدالله‌زاد.
۲۰۰ص. تهران: احسان، ۱۳۹۲.
ISBN: 978-964-356-742-2
فیپا.
موضوع: اسلام -- تبلیغات
شناسه افزوده: ادبی، محمود، مترجم
شناسه افزوده: عبدالله‌زاده، ادریس، ۱۳۵۴-، مترجم
۱۳۹۲ ۹۰۴۱م۲ر/۱۱/۶۲ BP ۲۹۷/۰۴۵
کتابخانه ملی ایران: ۱۹۱۴۷۸۰



سرآغاز دعوت

✦ مؤلف: محمداحمد الراشد

✦ مترجم: محمود ادبی - ادریس عبدالله‌زاده

✦ ناشر: نشر احسان

✦ چاپخانه: مهارت

✦ نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۲

✦ تیراژ: ۲۰۰۰جلد

✦ قیمت: ۶۰۰۰ تومان

✦ شابک: ۲-۷۴۲-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸



فروشگاه :
تهران .خ انقلاب . روبروی دانشگاه
مجتمع فروزنده . شماره ۴۰۶
تلفن : ۶۶۹۵۲۴۰۴

تقدیم:

به آنانی که نقش ارزنده‌ای در

تعلیم و تربیت‌مان دارند

و مشعل‌داران راه هدایت و علم‌مان هستند...

فهرست



پیشگفتار

امروزه در هر ناحیه ای از سرزمین های اسلامی نیاز به فقه دعوت کاملاً احساس می‌شود، از طرفی دیگر با نگاهی به جنبش های دعوت اسلامی به این نتیجه می‌رسیم که همهٔ آنها دارای کاستی‌هایی بوده‌اند که این مسأله اعتراضات زیادی را از جانب دعوتگران با تجربه در پی داشته است و برای همهٔ ما کاملا پیداست که شمار دعوتگران همیشه فراوان بوده است، بنابراین با توجه به این تعداد فروان دعوتگر دیگر نباید جامعه به وجود دعوتگران جدید نیاز پیدا می‌کرد، اما با وجود اینکه هنوز میادین دعوت و مساجد از طالبان علم و روشنفکران و امامان مساجد پر است، اما به نظر می‌رسد گروه اول دعوتگران از نسل پیشین بیشتر از نسل‌های بعد از آن به فراگیری فقه دعوت نیازمند باشند، تا راه پیکار و مبارزه با جریان های دیگر و نیز چگونگی مقابله با حملات گروهک های مخالف که در بیشتر اوقات مانع عمل دعوتگران بوده است را بیاموزد، زیرا در بیشتر اوقات می‌بینیم که دعوت به مراحل حساس و فراگیری نزدیک شده است که می‌تواند عدهٔ زیادی از مردم را به سوی خود جلب نماید، اما با وجود این حملات نه تنها به نتایج مطلوب دست نمی یابد بلکه قدرت مقابله با جریانهای مخالف را هم ندارد، و همهٔ این عوامل ناشی از کمبود دعوتگران آشنا به فقه دعوت است.

یکی از دعوتگران فقه دعوت در عصر حاضر عبدالمنعم صالح علي العزی است که در سال ۱۹۳۸م در بغداد متولد شده است، که ما وی را با اسم مستعار محمد احمد الراشد در جنبش های فقه دعوت می‌شناسیم، او یکی از دعوتگران بزرگ جهان اسلام و از برجسته ترین رهبران اخوان المسلمین در عراق است، او دردوران تحصیلات خود از محضر علمای بزرگی چون شیخ عبدالکریم شیخلی و دکتر تقی الدین هلالی و شیخ محمد قزلجی کردستانی و نیز شیخ امجد زهاوی بهره گرفته است.

شیخ محمد احمد راشد بعد ازاینکه اوضاع عراق بر اثر جنگ ناآرام شد به کویت مهاجرت و در آنجا به عنوان سردبیر مجلهٔ " *المجتمع* " مشغول به کار شد و مجموعه مقالات خود را با عنوان" إحياء فقه الدعوة "در آن منتشر نمود، سپس بعد

از جنگ خلیج فارس به اروپا مهاجرت کرد. ایشان در حال حاضر یکی از بزرگترین نظریه پردازان و آغازگران جنبش اسلامی‌شمرده می‌شود که کتابهای زیادی را نیز به رشتۀ تحریر در آورده است، در تمامی تألیفاتش بر این بوده است تا روح جنبش را با علوم اسلامی و نوعی معنویت با پیروی از اخلاق اسلامی زنده نماید.

از آثار و تألیفات او می‌توان در علوم دعوت به: منطلق، عوائق، رقائق، صناعةالحیاة، و المسار و رسائل العینَ و در علوم شریعت به تهذیب مدارج السالکین، تهذیب العقیدةالطحاویة، واز دیگر کتابهای او می‌توان به: صحوةالعراق، عودةالفجر، آفاق الجمال، موسوعةالدعوة والجهاد، مواعظ داعیة و نیز مقالات متعددی که در مجلۀ "المجتمع" منتشر شده اشاره کرد، لازم به ذکر است تألیفات او به چندین زبان زندۀ دنیا برگردانده شده است.

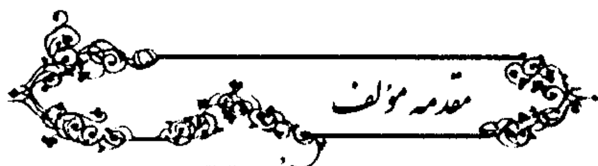
از ویژگی های آثار محمد احمد راشد این است که خواننده با نگاهی بر تألیفات او به این نتیجه می‌رسد که مؤلف تنها یک دعوتگر دینی صرف نیست، بلکه ادیبی توانا و دارای اسلوبی قوی در نوشتار است که نشانگر وسعت اندوخته‌های ادبی وی می‌باشد، همانطور که خودش می‌گوید در اوایل جوانی‌اش کتاب وحی القلم رافعی را بارها مطالعه کرده و نیز آثاری از ادبای عصر عباسی و معاصر مانند محمود شاکر و عبدالوهاب عزام و نیز دیوان شاعران زیادی را خوانده است، به همین دلیل آثار او آمیخته ای از ادبیات و فقه همراه با استناد به گفتار علما و نوابغ پیشین است.

ترجمه کتاب "منطلق" که اکنون در دست شما خوانندۀ محترم می‌باشد اولین کتاب از مجموعه کتاب های إحیای فقه دعوت است که راه شروع دعوتگری و نیز اصول اساسی آن را به دعوتگر می‌نمایاند، امید است که این ترجمه خط مشی جدیدی به دعوتگران و خوانندگان در سایه سار ألطاف یزدان عنایت فرموده و ما را نیز از برکات الهی متمتع نماید، لازم به ذکر است در ترجمه آیات از تفسیر نور، تألیف دکتر مصطفی خرم دل بهره گرفته شده است. در پایان شایسته است از همۀ عزیزانی که ما را در ترجمۀ این کتاب یاری دادند به خصوص استاد بزرگوار جناب آقای دکتر سید حمید طبیبیان و نیز از جناب آقای یعقوبی، مسؤل انتشارات احسان نهایت تشکر وقدر دانی را به عمل آورم، و ما توفیقی إلّا باِاللّه.

محمود ادبی

ادریس عبدالله زاده

آبان ۱۳۸۷



"**اِجلس بنا نؤمن ساعةً** " با ما بنشین تا لحظه‌ای تجدید ایمان کنیم.

دعوتگر مؤمن پیو سته بین دو جاذبه و کشش قرار دارد، یکی جاذبهٔ ایمان و احساس مسئولیت ایمانی که در انجام عمل صالح یا تصمیم به انجام عمل نیک قرار دارد و دیگر جاذبه و کشش شیطانی و زیبا جلو دادن لغزش ها و حب و علاقه به دنیا است، البته انسان از این دو بی خبر و نسبت به آگاهی به آنها بی‌تمایل و سست است. شک و تردید این دو جاذبهٔ درونی، امری قدیمی و کهن است و پیوسته ادامه دارد لذا بر مؤمنان واجب است که با هم گردهمایی داشته و در آن به تفکر و اندیشیدن و نصیحت همدیگر بپردازند تا تکبر و غرور بر نفس آنها چیره نشود و قلبشان را امیال فرا نگیرد و بتوانند علم و ایمانشان را کنترل نمایند تا به افراطی بدتر از بدعت و یا تفریطی که باعث سستی در امر به معروف و راهنمایی مردم است، منجر نشود.

معاذ بن جبل ﷺ این احساس را به عنوان ماده ای در شریعت و قانون نسل مؤمن قرار داده است، لذا خطاب به دوست خود می‌گوید: "إجلِس بنا نؤمن ساعةً".

ابن رواحه این فرمان را دریافته و به أبودرداء می‌گوید " **تعال نؤمن ساعة إنّ القلب أسرع تقلبا من القدر اذا استجمعت غلیانا**"

(بیا تا لحظه‌ای تجدید ایمان کنیم، زیرا قلب هرگاه فوران کند از دیگ زودتر به جوش می‌آید) و ما این دستور را از ایشان دریافته و دعوتگران را دعوت می‌نماییم که به هر موعظه ای ساعتی گوش فرا داده و کسب ایمان نموده و به نفس و علم و همت خویش رجوع نمایند.

دیگر مؤمنان... و آرزوها

البته این دستوری است که دعوتگر با آن فقط نمازگزاران و مؤمنین مخلص و آگاه را دعوت می‌نمایند نه انسانهای غافل و کسانی را که از راه منحرف شده اند.
زیرا امروز جهان اسلام برای حل مشکلاتش به آن اندازه که به بیداری و آگاهی متمسکین به اسلام و آموزش شیوهٔ عمل و فقه دعوت به آنان نیاز دارد به جذب جمع جدیدی از انسانهای غافل و منحرف از دین نیاز ندارد، زیرا تعداد مؤمنین برای قیام به امری که ما می‌خواهیم کم نیستند، به همین دلیل این مواعظ مانند یک مکتب فکری نیست که به مقایسهٔ اسلام و مکتب‌های اجتماعی و اقتصادی عصر جدید بپردازد، بلکه مخاطب ما مؤمنین حقیقی و پاک عقیده هستند، که از واقعیت کنونی مسلمانان رنج می‌برند، که این مواعظ راه ثمر بخش و رهایی از این وضعیت را به آنان نمایانده و ایشان را ملزم به تربیت نفس خویش در راه رسیدن به آرمان‌های این راه می‌کند، یا این مواعظ دعوتگری را مورد خطاب قرا داده که به شیوهٔ دعوت آگاه بوده و از مجادلات فردی اجتناب کرده و کار گروهی را همراه با انسانهای سعادتمند برای سرکوبی نظام جاهلیت و برگرداندن امت به اسلام راستین ترجیح می‌دهند البته این کار به پایداری و اهتمام و پاکی دل بیشتر نیاز دارد، تا عدهٔ دوگانه اندیشی که اسلام و مذاهب جدید را با هم جمع کرده‌اند.
پس هرکس در میان مطالعهٔ این سلسله کتاب‌ها از این اهداف غفلت کند در شناخت آنها دچار اشتباه شده و از آنها بهره‌ای نخواهد برد.

نیازی که قلب را به هیجان در می‌آورد

کسانی که تربیت جنبش اسلامی را به دقت مطالعه کرده اند می‌دانند کمتر کتابی وجود دارد که بتواند این نیازها را برآورده کند و بدون عیب و نقص باشد و اگر احیانا کتابی هم وجود داشته باشد که در نقل احادیث و تفسیر آنها، تکلف در نوشتار، بهره‌گیری از سخنان بدعت آمیز، اسلوب نوشتاری نامفهوم، فراوانی سجع، کلمات غریب و مبهم، ضعف نداشته باشد و در عین حال زیاد طولانی و خارج از حوصلهٔ خواننده و از طرف دیگر خیلی مختصر هم نباشد، بدون عیب و نقص نخواهد بود زیرا مؤلف از رعایت اصول اخلاق فردی مسلمانان و اصول ضروری برای دعوت دسته جمعی کوتاهی کرده است.

علاوه بر همهٔ اینها، بیشتر کتابهای جدید فرموده‌های پیشوایان را روایت نکرده‌اند و به پرده برداشتن و روشنگری برکاتی که در کلام دعوتگران پیشین است رغبتی نشان نداده‌اند.

و این همهٔ آن چیزی بود که قلب را برای این مواعظ تحریک کرد و من نیز با اقتباس از قرآن کریم آغاز به کار کرده و فقط به احادیث صحیح مسلم و بخاری استناد نمودم و بدین شکل موعظه‌هایم را از احادیث ضعیف پیراسته سپس از کتابهای "زهد" عبدالله بن مبارک و احمد بن حنبل نکاتی را گلچین و اقوالی را که از جهت ساخت و معنی بلیغ تر بودند برگزیدم و از اقوال منتسب به اصحاب و تابعین و ائمهٔ پیشین و نیز به ندرت از گفتار علمای بعد از قرن سوم بهره برده‌ام، جز اینکه از دعوتگرانی چون شیخ ابن تیمیه و ابن قیم و ابن جوزی که در این میان از اهمیت خاصی برخوردار بودند بهره گرفتم.

دعوتگران مورد اعتماد و...

در این راستا نیز از کلام جمعی از انسانهای باتقوا و مورد اطمینان که برخی از افراطیون آنها را ضعیف و بدعت گذار تصور می‌کنند استفاده نموده‌ام چرا که اطمینان دارم اقوالی را که به ایشان نسبت داده‌اند بعد از مرگشان بوده و آنان از آن اقوال مبری می‌باشند، آن جمع عبارت از: ابراهیم أدهم و فضیل ابن عیاض و بشر ابن حارث حافی و جُنید بغدادی و عبدالقادر گیلانی می‌باشند.

اما ابراهیم بن ادهم بنا بر اجماع عامه از انسانهای با تقوا و مورد اطمینان است و بدون شک ترجمهٔ کتاب "تهذیب التهذیب" دلیلی بر توافق ناقدان بر مورد اعتماد بودن اوست.

شاید لازم باشد در اینجا برای خواننده یادآوری کنیم که این کتاب یکی از منابع اصلی در علم رجال است. قاطع ترین دلیل براثبات این مدعی قول امام یحیی بن معین است که دربارهٔ او می‌گوید: " او بدون تردید عابد ثقه (پرهیزگار مورد اعتماد) بود"[1]، اصطلاح ثقه دال بر منزلت اعلای اوست کلمهٔ ثقهٔ در نزد ابن معین و بیشتر ائمه بر کسی اطلاق می‌شود که راستگو و با تقوا و به دور از بدعت

---

[1]. تهذیب التهذیب،ج ۱، ص ۱۰۲

باشد. لازم به ذکر است، ابن معین ناقد در علم رجال بود و با توجه به سخت گیری او در اعتماد به رجال حدیث، علمای حدیث در قبول رأی او اجماع دارند.

محمدبن عبدالله بن نمیر مشهور به درة العراق می‌گوید: (إنّهُ ثقةٌ) وسفیان الثوری او را ریحانة العراق نام نهاده است.

فُضَیلْ سید المسلمین

امیر المحدثین عبدالله ابن مبارک می‌گوید: باتقواترینِ مردم فضیل بن عیاض بود، و باز می‌گوید: از دیدگاه من در روی زمین کسی نیست که فاضل تر از فضیل بن عیاض باشد. و همچنین سفیان بن عیینه امام مکه گفته است:" فُضَیلٌ ثِقةٌ " و شریک قاضی که اسوه و نمونهٔ عدالت بوده گفته است: " لم یَزَل لِکُلٍّ قَومٍ حُجَّةٌ فی زمانِهِ وإنَّ فُضَیلَ حجةٌ لأهل زمانِهِ". پیوسته در هر زمان برای هر قومی حجتی وجود دارد و حقیقتا فضیل بن عیاض نیز حجت معاصران خود بود، ابو حاتم گوید: حقیقتا فضیل بسیار راستگو بود، و نسایی دربارهٔ او گوید: او مردی مورد اعتماد و راستگو بود. عثمان بن ابی شیبه کوفی می‌گوید: او فردی مورد اطمینان و راستگو بود اما حجت نیست و از شواهدی که دلالت بر سرشت نیک او دارد این است که گروه زیادی از انسانهای مورد اعتماد مانند امام شافعی و شیخین (مسلم و بخاری) و دیگران از او روایت کرده‌اند.

اما ابن تیمیه او را بسیار ستوده است و سید المسلمین زمانش نامیده است.

معلم تقوی

ابو حاتم، بشر بن حارث را با وجود سخت گیری اش در امر تقوی، مورد اعتماد و رضایت دانسته است.

احمد بن حنبل آنگاه که خبر مرگ بشر را به او دادند فرمود بشر از دنیا رفت در حالیکه در میان امت اسلام کسی جز عامر بن عبد قیس نظیر او وجود نداشت.

امام ابراهیم ادهم می‌گوید: بغداد فردی عاقل و نگه دارندهٔ زبان مانند بشر به خود ندیده است. خطیب بغدادی گفته: او بر اهل زمان خود در تقوی و زهد برتری داشت، او متفکری بی‌مانند و نیک سرشت بود و مذهبی استوار داشت و علاوه بر

اینها فردی متواضع بود و همه این اوصاف را نویسنده کتاب تهذیب التهذیب نیز برای او بر شمرده است[۱]، نیز پشتیبانی او از امام احمد در کتاب ابن جوزی بصورت مفصل نوشته شده است.

جُنَید پیشوای هدایتگر

ابن تیمیه دربارهٔ مورد اعتماد بودن او گفته: خدا از جنید راضی باشد سید الطائفه و پیشوای هدایتگر بود،[۲] و در جای دیگر او را در میان مشایخ مورد اعتماد ذکر کرده است[۳] ابن قیّم نیز در جاهایی از کتاب *المدارج* از او تمجید کرده است.

گیلانی الگو بود

ابن تیمیه او را از بزرگترین مشایخ از نظر تعهد نسبت به شریعت و امر و نهی و همچنین امر به ترک هواهای نفسانی و نیز او را در شمار پیشوایان دینی و در میان پیران پایدارشمرده است[۴]. ابن قیم نیز او را شیخ آگاه و الگو نام نهاده است[۵].

باید دانست که انسان مسلمان می‌تواند دایرهٔ اعتماد را گسترده گرداند و از گفتار برخی از زاهدانی که دور از بدعتهای بزرگ بوده‌اند استفاده نماید اگر چه آنها نیز نتوانسته باشند از بدعتهای کوچکتر که آنها را بسوی بیراهه‌ها و نوعی بیهوده‌گویی کشانیده است رهایی یابند، اما ابن قیّم اعتماد به سخنان دوگانه اندیشان را جایز دانسته و آن‌را راه آشکارعدالت و انصاف می‌داند و تصریح کرده است که این بیراهه‌ها موجب ایجاد فتنه در میان دو گروه از مردم شده است: یکی اینکه این بیراهه‌ها خوبیها و پاکی روح و رفتارهای صحیح این گروه را در هاله ای از ابهام فرو می برد و باعث می‌شود که مردم آنها را به طور کلی انکار کرده و نسبت به آنها کاملا بد گمان بشوند که این خود دشمنی آشکار و تند روی است، پس اگر همه آنهایی که خطا یا اشتباهی مرتکب می‌شوند رها شوند و محاسن آنها نادیده گرفته شود هر آینه همهٔ علوم و صنایع تباه گشته و حتی آثار آنها نیز از بین می‌رفت.

---

[۱]. تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ٤٤٤
[۲]. مجموع فتاوى،ج٥، ص ۱۰و۲٤٥و ٤٩١و٦٨٦
[۳]. رسالة سماع الصوفية، ص٦٧٢
[٤]. مجموع فتاوى،ج ۱۰، ص٤٨٨و ٥٠٧و٥١٦،و ج٨ ص۳۱۹
[٥]. مدارج السالكين، ج ۱، ص۱۹۷

و اما گروه دوم از مردم از آنچه از خوبیهای این افراد و پاکی دلهای آنها و درستی اراده و نیکی رفتار و برخورد خوب آنها دیده اند از دیدن عیب انحرافات و نقصهای آنها چشم‌پوشی و دامن نیکی بر روی بدیهای آنها کشیده (دامن محاسن بر روی آنها کشیده و آنها را محو می‌کنند) و حکم قبولی آنها را صادر و یاریشان می‌کنند که این خود نوعی سطحی نگری افراطی است. اما گروه سومی هم وجود دارد که اهل عدل و انصاف هستند و هر حقی را به صاحب حق و هر منزلت و جایگاهی را به صاحبانش می‌بخشند از طرفی دیگر برای هر چیز صحیح و درست حکمی غلط و نادرست صادر نمی‌کنند بلکه آنچه را که قابل قبول است، پذیرفته و در مقابل، امور نادرست را نمی‌پذیرند، پس ابن قیّم با تایید این گروه میانه رو می‌گوید: انسان آگاه و صادق در هر غنیمتی برای خود سهمی را معین می‌کند و معاشرتش با هر قومی بر مبنای اوصاف حسنه ایی است که دارند.[1]

دعوتگران بزرگ

در ادامه برای تألیف این کتاب نوآوریهای عصر جدید را بررسی کرده و از بهترین سخنان رهبران حرکتهای اسلامی استفاده نموده و این نوشته را با مبارکترین و صادق ترین کلام از جمله سخن حسن البنّا آغاز کردم و از کتابهای سید و استاد مودودی و بزرگانی از دعوتگران و دیگر انسانهای مورد اطمینان که احساساتی متفاوت از دعوتگران نداشتند یا به عبارت دیگر ازنظر فکری و احساسی به آنها نزدیک بودند، بهره گرفتم، در این میان بیشتر برداشتهایم از سید مودودی است که استاد ندوی آن‌را از "پیروزی های جدید اسلام " برشمرده است،[2] هر کس که رسایل امام بنّا و عبارات مودودی در کتابهای *الجهاد* و *منهاج الانقلاب الاسلامی* و *نظریةالاسلام السیاسیة* را خوانده باشد کاملاً برایش معلوم می‌شود که آن دو چه اثر عمیقی در کلام سید در کتاب های *التجمع الحرکی* و *القاعدة الصلبة و المفاصلة* داشته‌اند.

---

[1] مدارج السالکین ج۲،ص ۳۹و ۳۷۰
[2] مذکرات سائح فی العالم العربی ز۹۰

نیز در میان سخنان بزرگان به کلمات زیبایی که یحیی بن معاذ به آن اشاره کرده است دست یافتم آنجا که می‌گوید: " احسن شيء كلام رقيق يستخرج من بحرعميق على لسان رجل رقيق" زیباترین چیز کلامی است لطیف، که از دریایی عمیق از زبان مردی نیک خو خارج می‌شود[1]. و هیچ سخن و کلامی در طول نسل ها نمی‌تواند جاویدان بماند مگر آن کلامی که در ارتباط با خداوند و نیکی باشد یا در آن سخن سندی باشد که به قوانین الهی بپیوندد و از کلامی‌باشد که خداوند به عنوان مددی آن را به بندگانش الهام می‌کند.

و تنها کسی کلمات حق را بر زبان می آورد که دارای عقلی درست و قلبی سلیم می‌باشد.

چه بسا شعری که سخن از آن جان و تازگی می‌گیرد

در برخی کتابهای تربیتی اسلامی دیدم که بدون هیچ مجوزی شعر و نثر را از هم جدا کرده‌اند و بین شعر و نثر فاصله انداخته اند و مربیان را از به کار بردن صدها بیت شعر لطیف و حماسی، عقیدتی و فکری که شاعران مورد اطمینان گذشته و جدید و شاعران اسلامی سروده‌اند محروم نموده‌اند، در صورتی که زیاد اتفاق افتاده که انسان کلامی را به صورت نثر می‌شنود ولی بر روی او تاثیر نمی‌گذارد و او را به وجد و سماع نمی‌آورد، اما هر گاه آن سخنان در قالب شعرأدا شوند نه تنها انسان اندوهگین را خوشحال بلکه شخص با وقار و سنگین را هم به وجد می‌آورد و آرزوهای دور را برای انسان نزدیک می‌کند.[2]

پیامبرﷺ می‌فرماید " إنَّ من الشعرِ حكمةٌ " همانا برخی از اشعار پند و حکمت هستند. بنابراین تصمیم گرفتم اشعاری را انتخاب و در این مواعظ از آنها بهره گیرم تا علاوه بر معانی آن که فکر دعوتگران را زینت می‌بخشد به نوعی زینت بخش دعوت کننده نیز باشد، قاطع ترین دلیل بر اهمیت شعر در نصرت و یاری عقاید و ترویج آن نقشی است که شعر در یاری کردن اهل بدعت و ترویج آن در دیدگاه عامهٔ مردم ایفا می‌کند، بدون تردید شعر این قابلیت را دارد که صحیح و نادرست را

---

[1]. تاريخ بغداد، ج ١٤، ص ٢٠٩

[2]. خريدة القصر، ج ١، ص ٢٠٢

زینت بخشد و حق و باطل را به طور یکسان در همهٔ شئون فکری و حقایق زندگی یاری دهد، زیرا نفس انسان زیبایی را دوست دارد و شعر سراسر زیبایی است، این بود که در موعظه‌های این کتاب از ابیات شعری بهره گرفتم که امیدوارم مایهٔ ارتقای ذوق دعوتگران باشد.

پیشینیان و تابعین

در به کار گیری شعر لطیف ما به امام احمد (ره) اقتدا می‌کنیم، ایشان اشعاری را حفظ داشتند و بر ادیب مشهور (ثعلب) بازخوانی می‌کرد و اصحاب ایشان نیز از او سرودن شعر را شنیده‌اند و در ایام گرفتاری ایشان، شاعران در محضر او حاضر شده و او را مدح می‌کرده‌اند.یکی از اصحابش گفت: ای ابا عبدالله در مورد این اشعار لطیفی که در ذکر بهشت گفته شده است چه نظری دارید ؟ او گفت یکی از شعرا می‌گوید:

إذَا مـا قـالَ لـي ربِّـی أمَا استَحیَیتَ تَعصینی ؟

و تُخفِی الذنبَ من خَلقِی و بـالعِصـیانِ تَأتینـی ؟

هنگامی که خداوند به من می فرماید: آیا شرم نمی‌کنی که نافرمانی کرده، گناه را از مخلوق من پنهان می‌کنید و با نافرمانی پیش من می‌آیید.

آن فرد گفت: سپس این اشعار را برای امام بازگو کردم، امام برخاست و داخل خانه خود رفت، شنیدم که امام با صدای بلند می‌گریست و این اشعار را تکرار می‌کرد.

همچنین اشعاری را از دیوان شاعر بزرگ اسلام اقبال لاهوری (ره) به نوشته‌هایم اضافه کردم که برای اولین بار در مواعظ عربی بعد از ترجمه از جانب عبدالوهاب عزام بکار گرفته شده و مورد استفاده واعظان و دعوتگران قرار گرفته است که تاثیرش فوق العاده و غیرقابل انکار است. ابوالحسن ندوی (ره) در کتاب *روائع الاقبال* او را ستوده و مورد اطمینان دانسته است، مودودی در مقالهٔ مهمی که در مجلهٔ *البعث الاسلامی* هند منتشر شده بود اثر اقبال را در توجیه نسلی که تمدن غرب آنان را اسیر کرده، بیان نموده و کار او را در زمینه اصلاح جامعه بزرگ شمرده است، البته تاریخ اسلام هرگز تأثیرگذاری ارزشمند اقبال در جامعه اسلامی را فراموش نخواهد کرد زیرا نسل جدید مسلمان را از فتنه‌های جدید و نظریات مختلف نجات داد، عملکرد اقبال در اواخر حیاتش در ترازوی سنجش اسلام بسیار وزین و مهم بوده است، زیرا او فرقه‌های مذهبی قادیانی و احمدی را رسوا و بطلان مذهب و نظریات آنها را برای همگان روشن و آشکار نمود.

عمق و ارتفاع

واما ای دعوتگر اسلام چنان که گفته اند: گویندهٔ پند و اندرز و شنونده آن شریک هستند، اما بهترین آن دو کسی است که با عمل و رفتارش حکمت را تحقق بخشد، پس ای دعوتگر این حکمت را با عملت تحقق ببخش تا بهترین و لایق ترین کسی باشی که حکمت به او نسبت داده می‌شود، پس، از اصلاح خودت شروع کن تا بتوانی کسانی را که تازه دعوت را شروع کرده اند اصلاح کنی و بدان که این وصیت امام شافعی (ره) است که با آن معلم فرزندان هارون الرشید را راهنمایی نموده است، ایشان گفتند: (**لِيَكُن اوَّلَ ما تَبدأُ به من إصلاحِ أولادِ اميرالمؤمنينَ اصلاحُک نفسَک فإنَّ أعنَّتَهم مَعقودةٌ بِيَدکَ فالحَسَنُ عِندَهُم ما تَستَحسِنُه والقبيحُ عندهُم مَا تَرکتَه**) «قبل از اینکه فرزندان هارون الرشید را اصلاح کنی خود را اصلاح کن زیرا افسار هدایت آنها در دست توست، کار نیک و خوب نزد آنها چیزی است که تو آن را نیک و خوب می‌دانی، و قبیح نزد آنها چیزی است که از انجام آن خودداری می‌کنی».

در قول امام ﷺ دقت فرمایید که می‌گوید: قبیح چیزی است که از انجام آن خودداری می‌کنی، امام نگفت که قبیح چیزی نیست که تو با گفتار خویش به آنان بگویی این قبیح است، بلکه چیزی است که آن را انجام نداده و به آن نزدیک نشوی.

درباره مردی از امام احمد سوال شد که این مرد زیاد به دنبال حدیث و نوشتن آن است، آیا برای او مفید است؟ ایشان در جواب فرمودند لازم است به اندازه‌ای که در طلب آن بوده است به آن عمل کند.

از این نوع صفحات در علم فراوان هست، بر تو باد که از این قبیل امور کناره‌گیری، و بنا بر مذهب امام احمد در این قبیل امور باید زکات بدهی.

أنت نَشءٌ و کلامی‌شعلٌ　　　علَّ شَدوی مضرِمٌ فیکَ حَریقَا

لیسَ فی قَلبِی إلا أنْ أری　　　قطرةً فیکَ غَدَتْ بحراً عَمیقا

تو مبتدی هستی و سخن من چون شعله ای است، شاید این آواز من در تو آتشی بر افروزد، در قلب من آرزویی نیست، جز اینکه قطره‌ای را ببینم که در درونت دریایی گشته است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم.

سرآغاز دعوت

هوی وهوس ها را مردود می‌دانیم

از هر هوایی که به غیر اسلام نامگذاری شده است بپرهیزید. این فریاد تحذیری است که حدیث شناس امین میمون بن مهران (ره) از ترس فریب نام های پرزرق و برق برآورده است و هنوز نیز بعد از نسل‌های متمادی انعکاس صدایش به گوش می‌رسد.

ایشان ما را متوجه می‌سازد که هر چیزی غیر از اسلام باشد، هوی و هوس است، هر چند دارای اشکال متنوع، و در زمانی متفاوت با عصر اسلام ظهور پیدا کرده باشد.

و این میراث همه علمای اسلام است، و همه آنان بر حقیقت واحدی اعتقاد دارند که وحی است، و هر چیزی غیر از آن هوی وهوس بوده، نه تنها ستوده نیست بلکه مورد نکوهش بوده و هیچ پیوندی با حقیقت ندارد، و برای انسان مسلمان جایز نیست که بر اساس نظر این چنین افرادی قضاوت کرده و قلبش به قضاوت آنان راضی باشد.

وحی... یا هوی

امام شاطبی این مسأله را به صورت خلاصه در کتاب *الموافقات* آورده و گفته است:

"هر آینه خداوند پیروی از هوی و هوس را در مقابل حقانیت خویش آورده و آن‌را مانع رسیدن به حق بر شمرده است، همانطور که در قرآن آمده است:

﴿ يَـٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَـٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ﴾ ص: ۲۶

«ای داود! ما تو را جانشین خود در زمین قرارداده‌ایم سپس در بین مردم با حق (عدالت) قضاوت کن و از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه می‌کند»

و نیز می‌فرماید:

﴿ فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴾ نازعات: ۳۷ - ۳۹

«اما آن کس که طغیان و سرکشی کرده و زندگی دنیا را ترجیح داه باشد قطعا دوزخ جایگاه اوست.»

و نیز به دنبال این آیه در مقابل می‌فرماید:

﴿ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِيَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴾

نازعات: ۴۰ - ۴۱

«اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد فقط بهشت جایگاه اوست.»

و نیز می‌فرماید:

﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْىٌ يُوحَىٰ ﴾ نجم: ۳ - ۴

«و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، آن جز وحی و پیامی نیست که وحی می‌شود.»

امام شاطبی در پایان این مطلب می فرماید امر الهی منحصر در دو چیز است: وحی که همان شریعت است و هوی که ضد آن است و سومی وجود ندارد.وآن دو ضد یکدیگرند، پس هرگاه حق منحصر در وحی باشد، هوی و تبعیت از آن در مقابل حق قرار دارد، و نیز می‌فرماید:

﴿ وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ أَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ﴾ مؤمنون: ۷۱

«اگر حق تابع هوای آنها باشد آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست فاسد می‌شود.»

و نیز خداوند بلند مرتبه می‌فرمایند:

﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُمْ ﴾ محمد: ۱۶

«آنان کسانیند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است و از هواها و هوسهایشان پیروی می کنند»

﴿ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ كَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهْوَآءَهُم ﴾ حمد: ۱۴

«آیا کسانی که از دلایل روشن و براهین قطعی پروردگارشان برخوردارند همسام کسانیند که اعمال زشتشان در نظرشان آراسته و پیراسته شده است و از هواها و هوسهای خود پیروی می‌کنند؟»

هر جا که خداوند هوی را ذکر کرده آن را و پیروانش را در معرض نکوهش قرار داده است و این معنی از ابن عباس ﷺ روایت شده که گفته است: خداوند در کتابش هر جا هوی را ذکر کرده آن‌را ذم کرده است.
و همهٔ آن آیات بر این دلالت دارد که تبعیت از هوی و هوس مایهٔ فساد و گمراهی است.[۱]

راه میانه ای وجود ندارد

این دستور خداوند است که می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ جاثیه: ۱۸

«سپس تو را بر شریعتی قرار دادیم پس از آن تبعیت کن و تابع هواهای کسانی نباشید که نمی‌دانند.»

" پس دو راه بیشتر وجود ندارد یا پیروی از شریعت خدا و یا پیروی از هوی و هوس کسانی که جاهلند، هیچ کس شریعت خداوند را ترک نمی‌کند مگر کسی که حاکمیت هوی و هوسها را قبول دارد، و هر چیزی غیر از شریعت خداوند هوی و هوس است که فقط انسانهای نادان به آن می‌گرایند".[۲]

و بدان که همیشه این دستور الهی به مؤمنین بوده است، در حالی که آنها را مورد خطاب قرار داده می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴾ بقره: ۲۰۸

«ای آنهایی که ایمان آورده اید همگی داخل اسلام شوید و از گام های شیطان پیروی نکنید براستی او برای شما دشمن آشکاری است.»

پس یا هدایت خدا، یا گمراهی شیطان را برگزینید، و به حقیقت برای من روشها و مسلکهای متعدد و مختلف وجود ندارد، تا بین انتخاب چند نوع مسلک مردد باشد، که یکی را انتخاب کند یا یکی را با یکی دیگر در آمیزد.

---

[۱]. الموافقات، ج۲، ص ۱۲۱
[۲]. فی ظلال القرآن، ۲۵/ ۱۳۶

آری هرگز چنین چیزی وجود ندارد! به راستی کسی که با تمام وجودش داخل اسلام نشود و خودش را تسلیم خداوند و شریعتش نگرداند و نفسش را از همه تصورات دیگر پیراسته نسازد، باید بداند که در راه شیطان قدم نهاده و در مسیر او حرکت می‌کند.[1]

فتنه و پرهیز

امام احمد نپذیرفتن هر چیزی از کلام پیامبر اکرم ﷺ را انحراف دانسته و می‌گوید: به قرآن نگاه کردم در ۳۳ مورد به اطاعت از پیامبرﷺ اشاره کرده است. سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ ﴾ نور: ۶۳

«آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند باید از این بترسند که بلایی گریبانگیرشان گردد».

این آیه را مرتب تکرار می‌کرد و می‌گفت: منظور از فتنه در این جا چیست؟ آری منظور شرک است.

شاید قبول نکردن بعضی از سخنان پیامبر ﷺ اندکی از انحراف را در قلب بوجود بیاورد که موجب انحراف کامل قلب گردد و او را هلاک نماید.

انکار قسمتی از شریعت اسلام کفر است

برای هر انحرافی درجاتی وجود دارد، نوعی انحراف هست که کفر محض محسوب می‌شود و فرد منحرف را از چهارچوب اسلام خارج می‌سازد، و آن زمانی است که شخص علم کافی به یک حکم شرعی در عمل یا اعتقاد داشته باشد، وآن حکم از طریق آیه ای از قرآن یا حدیث متواتر از رسول خدا ثابت شده باشد و او مدعی شود که عمل به آن حکم شرعی صحیح نیست و آن را فاقد صلاحیت بداند و یا بر این عقیده باشد که مخالف عقل و پیشرفت جامعه است.

و این همان چیزی است که آیات قرآن آن‌را در بر گرفته است، یعنی شخص که به بعضی از احکام الهی ایمان داشته باشد و برخی دیگر را نپذیرد آن شخص کافر مطلق است و مسلمانان در تکفیر او اختلافی ندارند.

---

[1]. فی ظلال ۲/ ۱۴۳

شیخ الاسلام بن تیمیه صراحتاً کسانی را که به قسمتی از احکام الهی ایمان دارند کافر می‌داند و می‌گوید: که صفت کفر منحصر در انسان ملحد یا کسی که کل رسالت را انکار می‌کند نیست بلکه ایمان به بخشی از رسالت و انکار بخشی دیگر، هم کفر محسوب می‌شود.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴾

نساء: ۱۵۰ - ۱۵۲

«می‌گویند به برخی از پیامبران ایمان آوردیم و به برخی دیگر ایمان نداریم می‌خواهند میان آن (کفروایمان) راهی برگزینند (ولی میان کفر و ایمان فاصله‌ای وجود ندارد) آنان جملگی بی گمان کافرند و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم و اما کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان دارند و میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذارند بدان پاداش و مزدشان را خواهم داد و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

و باز در جایی دیگر خطاب به اهل کتاب می فرماید:

﴿ ثُمَّ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ۚ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾

بقره: ۸۵

«پس از آن، این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه‌ها و سرزمینتان بیرون می‌رانید، از راه گناه و دشمنی همپشتی و پشتیبانی می‌کنید ولی اگر اسیران نزد شما بیبند فدیه می‌دهید و حال آنکه بیرون راندن ایشان بر شما حرام است. آیا به بخشی از کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی از شما که چنین کند جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.»

و همچنین آیات۵۱ و ۶۰ و ۶۱ از سورهٔ نساء صراحتا این مطلب اشاره کرده و اختلافی در آن وجود ندارد.

همچنین کسانی که مدعی ایمان به کل قرآن و سنت هستند اما حاکمیت آن‌را نمی‌پذیرند و حاکمیت طاغوت را بر آن ترجیح می‌دهند مانند مدعیان اسلام در کشورهای لائیک،.که هر گاه از آنان دعوت شود که به کتاب و سنت برگردند و حاکمیت آن را بپذیرند از آن روی گردانی کرده و به دلایل مصلحتی متوسل می‌شوند و نیز کسانی که به خدا ایمان دارند اما به رسولش کافر هستند یا اوامر و تعلیمات پیامبر را قبول ندارند آنها هم کافر محسوب شده و از چهار چوب اسلام خارج هستند، شیخ الاسلام ابن تیمیه طاغوت را در آیهٔ فوق چنین تفسیر می‌کند: طاغوت گویندهٔ هر گفتاری است که مخالف کتاب و سنت باشد یا معتقد به راه حلی میانه‌رو، یا انتخاب طریقی بین راه اسلام و راهی که بشر آن را ترسیم کرده است باشد و فرد از این طریق بین راه اسلام و افکار بشری راه سومی را بدست آورد که با آن بر مردم حکومت کند.

بیشتر حکومت ها و احزاب سیاسی موجود در سرزمین های اسلامی آشکارا اعمال کفرآمیز انجام نمی‌دهند، اما نظام حکومتی آنها با برخی از احکام اسلام از نظر حلال و حرام بودن مخالفت دارد و بیشتر اوقات با وجود آگاهی و علم، برخی از امور حرام را حلال و برخی از امور حلال را حرام تصور می‌کند که این نشان از آشفتگی و جزئی‌گرایی ایمانی آنها دارد نیز بر مخالفت با اسلام و دعوت مردم به سوی هواهای نفس خویش اصرار دارند، و این بدون تردید کفر است و در آن هیچ شبهه ای وجود ندارد.

هیچ مسلمانی بدون دلیل کافر نیست

البته نوع دیگری از انحراف وجود دارد که کوچکتر از آن‌چیزی است که گفته شد، ابن تیمیه و تعدادی از علمای سلف گفته‌اند عصیان درجات متعددی دارد یا صغیره است و یا کبیره و یا ما بین این دو می‌باشد، که انسان مسلمان از روی شهوت و سستی همت و دور بودن از جوانمردی مرتکب آن می‌شود بدون اینکه به قلبش خطور کند که این عمل او مخالف احکام شریعت اسلام است، یا گاهی ارتکاب نافرمانی و عصیان ناشی از عدم آگاهی به مسائل شریعت اسلام است، این

گونه افراد حتی زحمت پرس و جو را نیز به خود نمی‌دهند و یا اینکه آن‌را به رأی خویش توجیه وتاویل می‌کنند و اصرار آنان بر این است که تو جیه شان درست است.

محور استدلال در این قبیل موارد سخن امام بخاری است که گفته است: معصیت‌ها شاخه‌ای از جاهلیت هستند، اما مرتکب آن کافر نمی‌شود مگر زمانی که همراه با عصیان، به خداوند نیز شرک بورزد، زیرا از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که می‌فرمود: " إنّک امریءٌ فیکَ جاهلیةٌ[1]" شما مردی هستید که در وجودتان عادتی از جاهلیت است. می‌بینید که استشهاد بخاری به این فرمایش رسول اکرم ﷺ کاملا صحیح و روشن است و مخاطب سخن ایشان ابوذر غفاری یکی از بزرگان صحابه است، زیرا ایشان با گفتن این سخن که: ای بلال مادرت سیاه است به عیب جویی او پرداخته بود.

همچنان که پیامبرﷺ فرموده است، این عمل، معصیت و شاخه‌ای از جاهلیت است، هر چه معصیت مسلمان زیادتر شود پیوند و انتساب او به جاهلیت بیشتر می‌شود اما فرد کاملا به طرف جاهلیت کشیده نمی‌شود، مگر زمانی که در عبادت کردن یا اعتقادش برای خداوند شریک قائل بشود، یعنی برخی از اموری را که خداوند حرام کرده است حلال بداند و بر عکس، و به همین علت پیامبر ﷺ بر پرهیز از تکفیر کسی که اظهار اسلام کرده تأکید فرموده است.

پیامبر اکرمﷺ می‌فرماید:" أیمَا امْرِیءٍ قالَ لأخِیهِ یا کافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِها احدُهُما إنْ کَانَ کَما قالَ، وَ إلا رَجَعَتْ عَلیهِ " هر گاه کسی به برادرش بگوید ای کافر! یکی از آن دو کافر می‌شوند یا مخاطب کافر است که گفتهٔ کافر بر اوصدق می‌کند و اگر مخاطب کافر نباشد دامن خودش را می‌گیرد زیرا یک مؤمن را تکفیر کرده است[2].

و این راز سخنان امام حسن بنّا در اصول بیست گانه‌اش است که گفته است: ما کسی را که به شهادتین اقرار کرده باشد و به لازمهٔ شهادتش عمل کرده و واجبات را انجام داده باشد، تکفیر نمی‌کنیم، مگر زمانی که سخن کفر آمیزی را بگوید یا حکم واجبی از دین را انکار و نفی یا آشکارا قرآن را تکذیب کرد یا به شکلی تفسیر

---

[1]. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵
[2]. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷

کند که اسلوب و قوائد زبان عربی آن‌را نمی‌پذیرد، یا عملی مرتکب بشود که جز به کفر تأویل نشود، که در این صورت منجر به کفر شده و صاحب آن کافر است.

تکفیر مسلمان به وجهی که او را از دایرهٔ اسلام خارج سازد کاری بسیار خطرناک است و باید از آن پرهیز کرد، مانند گفتار و اعمالی که هیچ شک و احتمالی در کافر بودنِ عامل آنها نیست، مثل انکار کردن امور بدیهی دینی مانند وجوب نماز، حرام بودن ربا، وجوب مقید و پابند بودن به اسلام، مسخره کردن اسلام یا قرآن، یا ناسزا گفتن به خدا و رسولش، انکار روز قیامت و یا اینکه فرد بگوید که شریعت اسلام دیگر کهنه شده است و الان مصرفی ندارد و نمی‌تواند مطابق با نیازهای جامعه امروز باشد، با ارتکاب این قبیل موارد گوینده یا عامل آن کافر و از چارچوب اسلام خارج می‌شود.

اما اگر فرد با اقرار به اصول عقاید اسلامی مرتکب گناهانی چون شرب خمر گردد، فقط گناهکار محسوب می‌شود و با این عمل کافر نمی‌شود،همچنین هرگاه سخنی بگوید یا عملی انجام دهد که قابل تأویل است، ما به سبب آن عمل یا گفتار او را کافر نمی‌دانیم.

لازم به ذکر است که ما گاهی بر انجام یا ترک برخی از کارها عنوان کفر می‌گذاریم، مثلاً در متون دینی آمده است که: ترک نماز کفر است. اما باید بدانیم که تکفیر یک فرد نیاز به این دارد که ما به عمل آن فرد یقین داشته باشیم که او مثلا به واجب بودن نماز آگاهی دارد و ما نیز او را به خاطر ترک نمازش تهدید کرده‌ایم، اما او باز به ترک نماز اصرار دارد که در این صورت قلب او خالیِ از ایمان بوده و بر کفر خویش می‌میرد.

لذا باید دانست کفر دو نوع است: کفر اصغر که صاحبش را از چار چوب اسلام خارج نمی‌کند و دیگری کفر اکبر است که صاحبش را از دایره اسلام خارج می‌سازد، با ذکر این تفاوت می‌توان معانی برخی از متون را فهمید، مثلا عبارت "من حَلفَ بغیرِ الله فقدأشرکَ "

(کسی که به غیر خدا سوگند بخورد مشرک است)، البته این شرکی نیست که صاحبش را از اسلام خارج سازد بلکه آن فقط معصیت و گناهی بزرگ محسوب می‌شود.

حساسیت نفس مؤمن

اما این ترس و پرهیز از کافرشمردن یک فرد مانع از این نمی‌شود که ما عرصهٔ وسیع انحراف را نادیده بگیریم، مسأله ای که متاسفانه اکثر مسلمانان به آن روی آورده اند، آری آنها مسلمانند، اما در دریای نافرمانی شناورند و براستی که به پایین ترین درجهٔ ایمان سقوط کرده و از منازل فضیلت فاصله گرفته اند، در آن سوی این قضیه داستانی طولانی وجود دارد که باید به آن توجه کرد، این مساله به ابتدای فتوحات مسلمانان بر می‌گردد، زمانی که ادارات حکومتی به تدریج این صفای ایمانی را از اصحاب پیامبرﷺ گرفتند، اصحابی که بعد از رحلت پیامبر برای تکمیل رسالت ایشان و گسترش دین اسلام جانانه و جوانمردانه تلاش و جهاد می‌کردند، دینی که پرتوهای آن مثل خورشید همه جا را فرا گرفت و سرزمین ها را درنوردید و طاغوت را یکی پس از دیگری در هم کوبید و مردم را به بهشت پروردگار رهنمون کرد.

اما در اواخر قرن اول اسلامی نوعی ثروت اندوزی و رفاه طلبی و آسایش وجود آنها رادر برگرفت و عزم و اراده آنان را سست نمود در حالی که هنوز لازم بود برای نابودی آن طاغوت‌ها مبارزه می‌کردند.

در آن شرایط خداوند متعال عمربن عبدالعزیز را با آن روح عالی که داشت در خدمت امت قرار داد. او می‌دانست که انحراف از حق و کوتاهی از جهاد در راه خدا که اصحاب به آن گرفتار شده بودند به علت میل به سوی ثروت و رفاه بود و این تنها علت انحراف آنان از حق و ضعف در دفاع و کوتاهی از جهاد بود پس با اندوه و حسرت با خود می‌گفت: من کاری را باید اصلاح کنم که جز خداوند کسی در آن کار مرا یاری نمی‌کند، می‌دانم آنچه بزرگ و مهم است کوچک و آنچه کوچک و کم اهمیت است بزرگ شده است، غیر عرب‌ها آن را به دست گرفته و اعراب آن را رها کرده‌اند و زمام امور را از دست داده‌اند، گمان می‌کردند دِین آن است که آنها می‌دانند و ماورای آن حقی وجود ندارد[1].

این کلماتی است که عمر آنها را با نهایت اندوه بر زبان می‌آورد آن هم در شرایطی که رهبری امتی را به دست گرفته که بر دیگر ملتهای دنیا سروری

---

[1]. سیرهٔ عمر بن عبدالعزیز، ابن عبدالحکم، ص ۳۷

می‌کرد. او سرشار از فضیلت و نیکی بود و همیشه با شریعت الهی با نفس خود قضاوت می‌کرد، او گناهان کوچک و بدعت و ظلم اندکی را بسیار بزرگ برای خویش تصور می‌کرد.

نفس انسان مؤمن در مقابل معانی: عدل، ظلم، تبعیت و بدعت، بخشش کردن و ترک بخشش، حساسیت فوق العاده‌ای دارد به همین دلیل است که مؤمن پیوسته با تمام توانش در طلب بهترین و کاملترین است.

نسل فریفته شدهٔ ما

بعد از سپری شدن قرنها باز هم اسلام در شرایطی پیروز و موفق شد که در یک طرف جهان قهرمانانی از رهبران و مصلحین وجود داشتند و در طرف دیگر کسانی که غفلت را رهبری می‌کردند، تا اینکه امروز می‌بینیم برنامه‌های خطرناک یهود و دولت‌های کفر آن را پایمال و با تضعیف ایمان مسلمانان و تغییر موازین‌شان و تشویق به کوتاهی در اجرای احکام قرآن و آموزش پندارهای رنگارنگ مغایر با اسلام رحمت الهی را از آن بازداشته است.

اگر در قلب مسلمانان ذره‌ای ایمان باقی مانده بود یا غیرت دینی وجود داشت هرگز قبول نمی‌کردند که با تیشهٔ تزویر ریشه دینی آنان کنده شود، در هر صورت با این شیوهٔ فریب و نیرنگ توانستند مسلمانان را اسیر سیاستمداران و ادباء و مستشرقین گردانند، متون عامیانه و احادیث ضعیف را برای استخراج اصول اسلامی سیاست و اقتصاد مبنا قرار داده‌اند در حالی که هیچ ضابطهٔ فقهی یا شرایط اجتهاد را نداشتند.

آری، این رنج و گرفتاری کنونی مسلمانان از اینجا آغاز شده است، گرفتاری و مشکلات امروز منحصر به تسلط سردمداران کفر بر دنیای اسلام نیست، بلکه به برنامه تربیتی و درسی و کرسی‌های دانشگاهی، مجله‌ها، روزنامه‌ها، و صدا و سیما هم سرایت کرده است، تا افکار و ارزش‌های اسلامی را از بین برده و فرد با شادمانی کامل شکار برنامه‌های شوم آنان می‌گردد، در حالی که فرد نه تنها این را احساس نمی کند بلکه فکر می کند به نوعی، از کهنه پرستی رهایی یافته است، اما کدام کهنه پرستی....

امروز عصیان‌گران مسلمان قربانی تربیتی شده‌اند که آنان را زمین گیر کرده است، ابتدا آنان را به فسق و فجور دچار کردند تا به انسان های ناآگاه و فرومایه‌ای مبدل گردند. و این نقشه‌ای قدیمی است که طاغوتیان امروز از پیشینیان خود به ارث برده‌اند تا اصول و ریشه‌های آن را به فرعون بپیوندند.

خداوند بلند مرتبه می فرماید:

﴿ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴾ زخرف: ۵۴

«فرعون برای ادامه خودکامگی خود قوم خود را فرومایه و ناآگاه بار آورد و آنان را در سطح پایین از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند آنان قومی فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل بودند.»

این تفسیر تاریخ درست است، زیرا اگرآنها به فسق و معصیت مبتلا نمی‌شدند فرعون قادر به تضعیف آنان نمی‌شد و آنان نیز از او اطاعت نمی‌کردند، بدیهی است که طاغوت قادر به خوار کردن و تحقیر انسان مؤمن و مطیع کردن او نمی‌باشد.

و اینچنین آن قوم با اطاعت از فرعون به هلاکت رسیدند، آنان همدیگر را به فساد امر می‌کردند، بدین وسیله جامعه و مخصوصاً جوانان را غرق در غرایز جنسی و فحشا و فجور کردند و کاری کردند که آنها هیچ‌گاه از بلای جنسیت خلاص نشوند تا راه هدایت را بیابند یا به دینی گرایش پیدا کنند[1].

"آری این سیاست آنان است، سیاست ستیزه جویانه ای که مساجد را به رقاص خانه و زنان شوهردار را به زنان بدکاره و عقاید انسانها را به آزادی اندیشه و ستیزه جویی با قدرتمندان را به گرایش به هنرهای لذت بخش تبدیل کرد این چنین با این تربیت فریب‌کارانه، پرندگان شکاری اسلام را به کبک ترسویی مبدل ساختند که راحت در برابر دشمن تسلیم شدند[2].

اقبال (ره) می‌گوید: این ادبیاتی است که سردمداران کفار برای در دام انداختن صید بکار می‌گیرند.

يَسلبُ السَروَ جَميلَ المَيـل و يـَردُّ الصقرَ مِثلَ الحَجل

يَسحرُالركبانَ باللّحنِ المبينِ ولَقاعُ البحرِ يَهوى بالسَّفين

---

[1]. الظلال، ج ۹، ص ۱۲۲

[2]. وحی القلم، رافعی، ج ۲، ص ۲۵۸

نَـوّمَـتْ اَلحــانُـه يَقظَـتَنـا   اطفَــاتْ انفاسُـه وَقدَتَنـا[1]

شاخ و برگهای سرو زیبا پوش را جدا می‌سازند، بازِ صیاد را به صورت کبک ترسو درمی‌آورند، سوارکاران شجاع را به آواز خوش مسحور می‌گردانند، و هر آینه بیشهٔ سبز دریایی کشتی را واژگون می‌گرداند، لحن آواز او بیداری ما را به خواب عمیقی فرو برد، نفس‌هایش آتش ما را خاموش کرد.

و اینچنین طعم تلخ ذلت و خواری را به مردم چشاندند. "انسان به صورت غریزی از ذلت بیزار است و از قبول بی انصافی و بی عدالتی سر باز می‌زند اما گاهی شرایط و حوادثی پیش می‌آید که انسان را وادار به خضوع نموده و ساکت نگه می‌دارد و بر این حال آموزش می‌دهد تا با این حال انس و الفت می‌گیرد همچنان که درندگان را با این روش رام می‌نمایند، اما در نفس و ذات او ذراتی از کرامت باقی می‌ماند که مانند خون در رگ او جاری است، پس هنگامی که یک دعوتگر او را به سوی عزت و کرامتش دعوت می‌نماید وجدانش را بیدار و احساساتش را بر می‌انگیزد، در این هنگام کرامت و بزرگواری در آن شروع به تپیدن می‌کند و انسانیت بر وجود او چیره می‌شود، پس از اجرای دستور امتناع نموده و به مبارزه با آن می‌پردازد، در این هنگام به خود آمده و با چشم بصیرت می‌بیند که تربیت‌های اسلامی از بردگی و حیوانی‌گری بسی آسانتر و بهتر است.

البته هرذلت و بندگی که از ناحیه غیر بر انسان تحمیل می‌شود و اورا به صورت ظاهری به بردگی می‌گیرد، قابل علاج و زدودن آن آسان است. اما هرگاه سرچشمه ذلت از نفس انسان باشد و از قلب به بیرون بتراود، پس این همان درد بی‌درمان و مرگ پنهان در وجود آدمی است.

به همین دلیل طاغوتیان در صدد به بندگی درآوردن انسانهای ضعیف و چشاندن طعم تلخ ذلت وخواری به آنها هستند تا همت آنان را تضعیف و غیرت را از آنان گرفته و زمام زندگی‌شان را به دست گیرند."[2]

---

[1]. کتاب" محمد اقبال"، عبدالوهاب عزام، ص ۱۶۲

[2]. شوارد، عبدالوهاب عزام، ص ۳۱۸

آهوی ترسو و رمنده

بدون تردید لازمهٔ این تربیت آن است که دعوتگران اسلام را در تنگنا قرار داده و با توجیهات تربیتی به وسیلهٔ انواع رسانه‌ها رشتهٔ کار را از دست دعوتگران ربوده و با برنامه‌های تبلیغاتی خود و نیز با غرق کردن جوانان در شهوات مادی و لذایذ جنسی میراث مجاهدان و شیران میدان نبرد را که آغازگر نهضت اسلام بودند را محو و نابود نمایند تا از پیروی کردن نسل جدید از آنان جلوگیری کرده و باعث سرگردانی‌شان شوند. شاعراسلام اقبال لاهوری در این رابطه اشعاری سروده و اظهار داشته است که:

لیسَ یَخلُــو زمانُ شعب ذلیـلٍ مِـنْ علیـمٍ و شاعـرٍ و حکـیـمْ

فَرَّقتهـم مذاهــبُ القَولِ لٰکـــنْ جَمیعُ الرأیِ مَقصـــدٌ فی الصَّمیمْ

عَلَّمـوا اللیثَ جفلةَ الظَبیِ وامْحُـوا قِصــصَ الاسدِفی الحدیثِ القَدیمْ

همُّهـم عبـطةُ الـرَّقیــقِ بِـرِقٍّ کُــلُّ تأویلِهِـمْ خُــداعٌ عَلیـمْ

هیچ‌گاه ملتی که خوار شده است از انسانهای آگاه و شاعر و دانشمند تهی نخواهد شد، اگرچه شیوه‌های متفاوت گفتار آنها را از هم جدا کرده اما رأی و هدف اسلام در اعماق قلب آنان وجود دارد، دشمنان شیر را به صورت آهوی رمیده تعلیم می‌دهند و قصه شیر را در داستانهای قدیم محو می‌کنند آنان قصد دارند به نرمی و مهربانی سر بردگان را ببرند، اما همه تاویل‌های آنها خدعه و فریبی آشکار است.

این عنوان نقشه فریب کارانه یهودیان و مسیحیان است: اینکه شیران اسلام را به صورت آهوی رمیده تعلیم و تربیت دهند و قصه مردان بزرگ اسلام، علما و مجاهدین قرنهای اولیه اسلامی را محو و نابود نمایند. و آنان نقشه تربیتی آهوی ترسویی را پیاده کردند که پیوسته در حال فرار و رمیدن است، آنان ارادهٔ مجاهدان را به سستی و روحیهٔ درگیری و مقاومت ایشان را به ترس و فرار مبدل ساختند.

و اینان نسل جدید از فرزندان اسلام هستند، فرزند شیرانی که به آهویی ترسو مبدل گشته‌اند، انسانهای آزاده‌ای که به بردگی کشیده شده‌اند.

و این نقشهٔ آنان عملی شد، و نتیجه‌اش این است که ما امروز بعضی از انسان-های مخلص را می‌بینیم که گوشه نشین شده و گوشه عزلت برگزیده‌اند و از همکاری با سایر مسلمانان شانه خالی می‌کنند، و این از آثار همان تربیت غربی‌ها و عملی شدن آن است، البته این چیز عجیبی نیست زیرا اگر آنها افراد زیادی را از

اسلام دور کرده‌اند پس برای آنها دور کردن افراد از برخی اجزای اسلام آسانتر است، به همین دلیل آنان به شک کردن در اسلام و گوشه‌گیری و دوری کردن از کارهایی که آنان را در معرض مشقت قرار می‌دهد قانع شده‌اند، و اکنون بعد از اطمینان یافتن از اجرای نقشه، زمان اجرای مرحلهٔ دوم آن یعنی برگرداندن هرچه سریع‌تر مردم به جاهلیت فرا رسیده است...!

ضرورت نجات سریع

پس دعوتگر مسلمان باید راهی را پیش گیرد که عمر بن عبدالعزیز آن را در زمان خود برای نجات امت اسلام از گمراهی که بدان دچار شده بود در پیش گرفت، ایشان چاره‌ای جز بدست گرفتن رهبری امت اسلامی ندید، اگرچه در معرض سختی‌ها و مشکلات زیادی قرار گرفت.

بدون شک جامعه اسلامی بدون آگاهی و روشن بینی به این انحراف دچار شده است و آنگاه که نیرنگ دشمنان برای آن آشکار شود، آمادگی مشارکت با دعوتگران در جهت بازگشت امت اسلامی به اسلام واقعی و همگام شدن باخط مشی حرکت اسلامی را دارد، پس دعوتگر اسلام راه دیگری در پیش می‌گیرد و می‌داند قضیه به همان اندازه مشکل و سخت است که عمربن عبدالعزیز به آن اشاره کرده است، یعنی مسائل بزرگ نابود یا نادیده گرفته شده و مسائل کوچک بزرگ و بزرگتر شده است و اعراب اسلام راستین خویش را رها کرده‌اند! پس چه باید کرد؟ آیا باید سعی و تلاش در راه اسلام را کنار گذاشته یا به وقت دیگر موکول کرد؟ البته هرگز نه! زیرا در مسلک دعوتگر ضعف و کوتاهی وجود ندارد و نشانه کمال آن، جوانان آزاده‌ای است که در عصر ماده و شهوات، قرآن را با صوت و لحن زیبا قرائت می‌کنند، بی‌تردید اندک اندک جمع شود وآنگهی دریا شود، و هر آینه صبر، کلید درهای بسته است.

از طرفی به تاخیر انداختن تلاش هم جایز نیست زیرا با گذشت زمان تاخیر به صلاح نیست، در حقیقت هرگاه دوران طغیان طولانی گردد صفات خواری و پستی در دل انسان‌های هوس باز ریشه می‌گستراند، لذا تا زمانی که قلبی می‌تپد و بذر فطرتی باقیمانده است، باید برای نجات آن کسانی که جریان سیل آنان را به این سو و آن سو می برد تلاش کرد.

همانا هیچ چیز به اندازهٔ ذلتی که طغیان طولانی آن را به وجود آورده است فطرت را تباه نمی‌سازد و فضایل روح بشری را به نابودی نمی‌کشاند، این افراد همیشه در زیر شلاق جلاد خوار و ذلیل هستند، اما هنگامی که جلاد شلاق خود را برگیرد آنها شروع به سرکشی می‌کنند، نیز هرگاه نعمتی به آنها بخشیده شود ناسپاسی می‌کنند[1]، به همین دلیل پیوستن افراد جدید به قافلهٔ آزادگان امری واجب و ضروری است.

آغاز حرکتی دوگانه

و باز هم به علت وجود این آهوی ترسو آن افراد سرکشی که از پیمودن سر منزلهای فضیلت عقب افتاده اند و به علت لائیک بودن بعضی از حکومتها و احزاب و افراد جامعهٔ اسلامی، که به جزئی از اسلام ایمان داشته و به برخی اجزای آن ایمان ندارند، وجود حرکتی اسلامی که امر کننده به معروف، تحریک کنندهٔ همت، ناهی از انحراف و ساعی در جهت برپایی حکومت اسلامی باشد لازم است.

اما علت اینکه بی مقدمه گریزی به این فصل زدیم به جهت این است که راهنمایی باشد تا اینکه دعوتگران مسلمان همه افراد جامعه را به جاهلیت منسوب نکنند، زیرا می‌توانند در یک حرکت دو گانه در یک آنِ واحد حکم جاهلیت بر حکومتهایی که مخالف شریعت اسلام هستند یا احزابی که مردم را به سوی مخالفت با دین دعوت و تشویق می‌کنند، یا افرادی که خودشان را روشن فکر می‌دانند و بعضی از امور حلال را حرام می‌دانند یا منکر بخشی از اسلام هستند صادر کرده و در عین حال حرکت دیگری را در مقابل مسلمانان گناهکار از خود نشان دهند و با روشهای مختلف آنها را مورد خطاب قرار دهند، از جمله با آنان که فرایض را انجام می‌دهند و متعهد به احکام امر و نهی بوده با توجه به اجتهاد فردی خویش با مهربانی و هوشیاری رفتار کنند و آنان را که در جهت کارهای دسته جمعی با جماعت مسلمانان تلاش می‌کنند تشویق نماید. یا کسانی که به اسلام ایمان دارند و از امر و نهی باز ایستاده اند را با سرزنش کردن مورد خطاب قرار دهند، و کسانی که شهوت و لذات مادی آنها را از انجام واجبات غافل کرده و غرق

---

[1] ظلال، ج ۱، ص ۹۰

در عصیان شده‌اند با مهربانی و دلسوزی و کسانی را که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند با شدت و تندی مورد خطاب قرار دهند، البته همه این موارد در یک زمان معین و در یک جامعه خاصی امکان پذیر است.

کسوف نه غروب

دعوت‌گر نباید تسلیم نیرنگ فریبکاران شود، او باید آنقدر بلند نظر باشد که از نقشه فریبکاران پیروی ننماید، بلکه مانند فردی باشد که برای مردم اذان بگوید در حالی که مردم در خواب هستند. او هنگامی که ظاهر فریبکاران و جاهلان و نقشه‌های آنان را می‌بینید در حالی‌که امین مسلمین سرگردان و غافل ازآن نقشه‌ها است، برای رفع اندوهش چنین خود را مورد خطاب قرار می دهد:

تَبَلَّدَ فی الناسِ حسُّ الکفاحِ — ومالُوا لکسبٍ و عیشٍ رتیبْ

یکـادُ یُزعْـزَعُ مـن همـّتی — سُدورُ الأمینِ و عزمُ المریبْ

حس مبارزه درمردم خوابیده است و همه به شغل و زندگی یکنواخت عادت کرده‌اند.
نزدیک است که همت و اراده من، آشفتگی انسان امین و اراده انسان شکاک رامتزلزل گرداند.

پس نفس خود را متهم می‌کند که در ندای دعوت خویش بلیغ نبوده است،اما به زودی با گرایش مردم به سویش احساس می‌کند که چقدر بلیغ بوده است، آنگاه نفسش را تسلی می‌دهد و به زیبایی برای آن سوگواری می‌کند.

ومنْ حَرِّ شَدْوی یُری فی الخَریفَ — طروباً بصُحبَتی العندلیبْ

و لکــنْ خُلقــتُ بـأرضٍ بهـا — نفوسُ العبید برِقٍّ تطیبْ[1]

از گرمی آوازم حتی در پاییز هم بلبل همنشین من آواز خوان دیده می‌شود.
اما من در سرزمینی آفریده شده‌ام که در آن نفوس بندگان بردگی را خوشایند می‌داند و به آن می‌بالد.

---

[1]. دیوان ضرب الکلیم، اقبال، ص ۱٤

همانا معیارهای بلاغت تغییر کرده است و نسل جدید کارهای بزرگی را که مایه افتخار آنهاست فراموش کرده‌اند، تا جایی که رافعی در این باره می‌گوید " تخترع له الالفاظ الکبیرة لیتلهی بها[1] " الفاظ بزرگی را برای او ساخته‌اند تا به آنها مشغول شود.

دعوتگران اسلام با وجود فساد اجتماعی، برای نجات بندگان از چاهی که در آن افتاده‌اند کوتاهی نمی‌کنند، پس طولی نمی‌کشد که همه وسوسه‌های نا امید کننده در مقابل یک نگرش و دید ایمانی از هم پاشیده شوند و قدرت الهی نیز تا زمان تحویل گرفتن این امانت الهی آن را پشتیبانی خواهد کرد و این وعدهٔ پروردگار است که در آن هیچ خلاف و شکی وجود ندارد، این همان کاروانی است که هرگز از حرکت باز نمی‌ایستد و در مورد آن نیز از پیامبرﷺ روایت شده است که می‌فرمایند:"پیوسته در میان امت من گروهی هستند که حق را یاری می‌دهند و اهانت و تحقیر دیگران و انسانهای منحرف از دین و کافر ضرری به آنان نمی‌رساند تا اینکه وعده الهی (قیامت) فرا می‌رسد و ایشان همچنان بر طریقت خویش پابرجا هستند.[2] "

آری وجود گروهی مسلمان برروی زمین که دارای دین کاملی هستند و هیچ گاه لکه‌های انحراف آنان را آلوده نمی‌سازد و در اراده آنها ضعف و سستی راه نمی‌یابد، یکی از سنتهای الهی است که به وسیله آن بین مخلوقات تعادل برقرار می‌کند، اگر این گروه وجود نداشته باشد یک طرف ترازوی عدالت الهی سنگین و طرف دیگر سبک خواهد شد، پس تعادل از بین می‌رود و در نتیجه درهمه هستی ناهماهنگی بوجود می‌آید.

و به همین علت است که وجود دعوت به سوی پروردگار امری حتمی و قطعی است و به خاطر میل و آرزوی هیچ طغیان‌گر و سرکشی یا به جهت ظلم عده ای از مردم از بین نمی‌رود، آیا می‌دانید اگر خورشید و نیروی جاذبه کرهٔ زمین از این عالم هستی گرفته شود چقدر ناهماهنگی و آشفتگی در جهان بوجود می‌آید؟ وجود دعوت به سوی حق نیز مانند خورشید و ماه و نیروی جاذبه و آب و هوا از سنت‌های قطعی جهان هستی است و اگر آنها وجود نداشته باشند قیامت برپا خواهد شد، اما دعوت سنتی است که فقط دارندگان قلب سلیم آن‌را می‌بینند مانند

---

[1]. وحی‌القلم، رافعی، ج ۱، ص ۱۰۳
[2]. صحیح مسلم، ج ٦، ص ٥٢

نیروی جاذبه که جز دانشمندان کسی آن را درک نمی‌کند و این همان مظهر پایداری انسان مسلمان برای تداوم و حرکت در مسیر حق است، که در آن مسیر به قضا و قدر الهی مبتلا می‌شود، و امیدوار است که درآن بدرخشد و از پیروزمندان باشد، اماکسی که از آن خودداری کند باید بداند که سنت‌های الهی راه خود را می‌پیمایند و به خاطرِ مخالفت و رویگردانی او متوقف نخواهند شد، و هر آینه خداوند قومی دیگر را به جای او به سوی تجلی و نور افشانی قدرت و سنتش هدایت می‌کند.

استاد مرشد حسن هضیبی به زیبایی به این معنا اشاره کرده و گفته است: "همانا حوادث روزگار باید تابع کتاب خدا و سنت رسولش باشد هر چند مردم چنان تصور کنند که دنیا این تبعیت را تحمل نخواهد کرد، اما باید بدانند این همان سنتی است که خداوند برای مردم وضع کرده است همانطور که سنت‌های دیگری را در جهان هستی برای خورشید و ماه و حیوانات و گیاهان و هر آنچه در آسمان و زمین و آنچه در روی آنهاست قرار داده است"[۱].

استاد هضیبی در جای دیگر می‌گوید: همچنانکه برای خورشید ثبات و نیروی جاذبه و برای زمین مدارگردش وجود دارد پس برای بشر هم دین اسلام وجود دارد، اگر آن‌را گم کند تعادلش مختل می‌شود، البته بینندهٔ آیات الهی بیشتر از اینها را می‌بیند و جهان هستی را چون معماریی شگفت انگیز می‌انگارد که این دین جزئی از آن است، پس لازم است جمعی در هر زمانی آن را به تصویر کشیده و برای مردم به نمایش درآورند.

شاعر عبدالوهاب عزام (رحمة الله علیه) این سنت وجودی را درک کرده است، سنتی که برای شدت و خشونت باطل اهمیتی قائل نیست و بر زمین افتادن و شهادت شهداء و سستی انسان های عقب افتاده از میدان نبردآن‌را باز نخواهد داشت. عبدالوهاب می‌گوید:

سُنَنُ الله فی الخَلایقِ تَمضِی لاتَنِی ساعةً ولیستْ تحولْ
وخلالُ الأحرارِ منها،فلیستْ عنْ جهادِفی‌الحقِ یوماً تزولْ[۲]

---

[۱]. مجله الدعوة، شماره۵۲
[۲]. دیوان المثانی، عزام، ص۱۳۳

سنت خدا در میان مخلوقات در جریان است نه لحظه ای تأخیر دارد و نه تغییر خواهد کرد و دوستی و با هم بودن آزادمردان یکی از سنت‌های الهی است که حتی روزی هم از جهاد دست بر نمی‌دارند.

درک این حقیقت از سوی عبدالوهاب عزام نشانه آگاهی و بیداری اوست، همانا اسلام ماهمان خبر بزرگ است، اسلام از عناصر تکمیل کننده قانون هستی است که بدون آن در نظم کائنات اختلال بوجود می‌آید، پس وجودش در واقع لازم و ضروری است و جاهلیت باید محو گردد تا قانون طبیعت بدون هیچ خلل و کاستی کامل شود.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ قُلْ هُوَ نَبَؤٌا عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴾ ص: ۶۷ – ۶۸

«بگو آن خبر سترگی است، شما از آن روی‌گردانید»

و آن امر بزرگتر از ظاهر نزدیک آن است، امری از امور خداوند در تمام هستی است، امری است از امور کل کائنات و همانا تقدیری است از تقدیرهای خداوند در نظام هستی، اما جدا و به دور از جایگاه آسمانها و زمین نیست، امری درباره گذشته و آینده‌ای دور است. همانا این خبر سترگ قریش را در مکه و عرب را در شبه جزیره و نسلی را که معاصر با دعوت در روی زمین بود پشت سرگذاشته تا از مکان و زمان محدود در گذرد، و در همه دوران های آیندهٔ بشری تاثیر بگذارد، و ازآغاز نزولش بر زمین تا زمانی که خدا وارث زمین و آنچه برروی آن است می‌گردد سرنوشت بشریت را دگرگون سازد. بدرستی این خبر بزرگ در زمانی معین نازل شد تا نقش و مسئولیت خود را در آن زمانی که خداوند برایش مشخص کرده بود انجام دهد، بدیهی است مسیر حرکت بشریت رابه سوی راهی که برایش معین شده بود تغیر داد طوریکه مؤمنان و مخالفان دین و همچنین مجاهدین وآنان که در برابرش ایستاده بودند در آن مساوی بودند، تا جایی که می‌توان گفت در نسل زمان نزول و نسلهای بعدی و درطول تاریخ هیچ حادثه و خبری چنین آثاری را به جا نگذاشته است.

به تحقیق این خبر بزرگ ارزشها و تصوراتی را بوجود آورد و در روی زمین و در میان همه نسل‌های بشری اصول و برنامه هایی را پایه‌گذاری کرد که حتی اعراب در خیال هم تصور آن را نمی‌کردند.

و این مسأله را درآن زمان نمی‌دانستند که این "نبأ عظیم" چهرهٔ زمین و جریان تاریخ را تغیرداده و تقدیر الهی را در زندگی بشری رقم خواهد زد، و چنین تاثیری را آشکارا بر دل انسان‌ها گذاشته و همه این امور را با مسیر حرکت جهان هستی و حقیقت پنهان در آسمانها و زمین پیوند داده و نقش خود را در توجیه مقدرات مردم و زندگی به خوبی ایفا می‌کند. مسلمانان امروز نیز همان موضع گیری را که اعراب در اوایل امر در برابر آن خبر داشتند اتخاذ کرده‌اند، در حالی که طبیعت این امر و ارتباط آن را با طبیعت هستی درک نمی‌کنند و در حقیقت نهفته‌ی آن نمی‌اندیشند تا بدانند که این دین جزئی از این حقیقت پنهان در ساختار عالم هستی است و در این راستا تنها بر تفکر و نظر مستقلی اعتماد می‌کنند بدون اینکه از آراء و نظرات دشمنان این "نبأ عظیم" بهره گیرند، دشمنانی که همیشه تأثیر این خبر عظیم را در مطابقت با زندگی بشری و معین کردن مسیر تاریخ کوچک شمرده اند، لذا مسلمانان حقیقت وظیفه خود را چه در گذشته و چه در حال حاضر و آینده درک نکرده‌اند، همان نقش و وظیفه‌ای که در روی زمین تا آخرالزمان جاری است.

اما اگرقربانیان این روش تربیتی غرب که همچون آهوهای رمنده هستند آن را درک نکرده‌اند، به حقیقت شیرانی از دعوتگران اسلام آن‌را درک کرده‌اند و ما اکنون سرود متعالی آنان را در حرکت خجسته و ارزنده شان می‌شنویم.

نحنُ وارثُ هداة للبشـر — نحنُ عندَالحقِّ سر مُدَّخَر

لاتَزالُ الشمسُ تُبدِي نُورَنا — غَيمُنا فيهِ بـرُوقٌ و سَنَـا

ذاتُنا المِرآةُ لِلحقِّ، إعْلَـمْ — آيةُ الحَقِّ: وجودُالمسلِـمْ

ماوارثان هدایتگر برای بشریت هستیم، ما نزد حق رازی پنهان هستیم.

پیوسته خورشید نور ما را آشکار می‌کند، در ابرما برق و روشنایی وجود دارد.

بدان ذات ما، آینه حق است و نشانه حقانیت پروردگار، وجود انسان مسلمان است.

وجود انسان مسلمان یکی از امور قطعی تاریخ گذشته و حاضر است و تا آخرالزمان نیز به طور قطع باقی خواهد ماند بدون تردید حق پایه و اساس وجود انسان است و اگر ذات حق از انسان کناره گیرد فاسد و نابود می‌شود، پروردگار بلند مرتبه می‌فرمایند:

﴿ وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ ﴾ مؤمنون: ۷۱

«اگر حق تابع هوی هوسهای آنها می‌شد آسمانها زمین وآنچه در آنهاست تباه می‌گشت.»

با توجه به آیهٔ بالا حق باید همیشه آشکار و باطل باید نابود گردد، و هرچند ظاهر امر غیر از این باشد سرنوشتش آشکار خواهد شد.

و نیز می فرماید:

﴿ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ﴾ انبیاء: ۱۸

«بلکه حق را به جان باطل می‌آندازیم پس نابودش می‌کند پس باطل از بین می‌رود.»

اگر بشریت حاضر، ناظر دور کردن اسلام از عرصه زندگی است، آنگاه قضیه مانند خورشید گرفتگی است و آنچه از ناآرامی و ظلم و فساد که ناشی از دور کردن اسلام می‌باشد دلیلی است قاطع برای صاحبان بصیرت که نظام هستی بدون وجود اسلام دچار اختلال می‌شود و این درستی گفتار ما را ثابت می‌نماید، زیرا در هنگام خورشید گرفتگی در چاشتگاه پرندگان به لانه خود پناه می‌برند و با فطرت و هدایت غریزه می‌دانند که حادثه‌ای نادر روی داده است، هنوز تا غروب کامل خورشید زمان زیادی باقی است و این نور ضعیفی که باقی مانده خود دلیلی برای برای بازگشت نور حیات است، آنها نمی‌خوابند بلکه منتظرند، مؤمنان زنده دل نیز این گونه‌اند، ایشان با فطرت خویش درک می‌کنند که اگر چه فاصله گرفتن اسلام از حاکمیت حادثه ایست عجیب، اما غروب نیست بلکه حادثه‌ای نادر است، و استمرار پیروان حق اگر چه ضعیف هم شده باشد اما هنوز باقی است، و این نه تنها امیدی برای بازگشت اسلام به سوی حیات و زندگی است، بلکه دلالتی حتمی بر زندگی و عمر دوباره یافتن اسلام دارد، و آنان که نافرمانی و سرکشی کرده‌اند به سوی خداوند بخشنده باز می‌گردند و قربانیان تربیت فریبندهٔ غرب بیدار شده و به راه استوار الهی چنگ خواهند زد. "همانا کناره زدن اسلام از رهبری جامعه بشری حادثه‌ای وحشتناک و بلایی درهم شکننده در تاریخ و حیات بشریت است، بلا و مصیبتی که جامعهٔ بشری نظیر آن‌را به خود ندیده و نشناخته است.

در واقع اسلام رهبری بشریت را زمانی به دست گرفت که زمین به فساد کشیده شده و زندگی بشر رو به فروپاشی بود، و این رهبریت را با هدایت قرآن به عهده گرفت و با تصورات جدیدی که قرآن آورده است نیز به وسیله شریعتی که ازاین تصورات بهره گرفته است، جامعه را هدایت کرد، که این تولدی دوباره برای انسان بود که به مراتب مهم تر از تولد اولیه انسان می‌باشد، قرآن تصور جدیدی را

برای بشریت از هستی و ارزشها و برنامه‌ها و نیز یک واقعیت بی نظیر اجتماعی را برای انسان به ارمغان آورد. که پیش از آن که قرآن آن را بیافریند تصورش هم بر خیال بشریت سنگین بود.

آری باید انصاف داشت که دستاورد مکتب مقدس اسلام نظافت، پاکیزگی، زیبایی، بزرگی، بلندی مرتبه، سادگی، آسانی واقع گرایی و مثبت اندیشی و موازنه و هماهنگی است که اگر خداوند آن را در سایه قرآن و قانون و شریعت اسلام اراده نمی‌نمود هرگز به ذهن بشر خطور نمی‌کرد.

اما با گذشت زمان آن بلا و معصیت درهم شکننده بوقوع پیوست و اسلام از رهبری جامعه بشریت کنار گذاشته شد تا دوباره جاهلیت رهبری جامعه اسلامی را به شکل و مفهوم دیگری بدست گیرد، یعنی به شکل تفکر مادی گرایانه‌ای که بشریت امروز را شیفتهٔ خود کرده است مانند کودکانی که از لباسهای رنگارنگ و بازی‌های متنوع لذت می‌برند."[1]

اما باید بدانند این کنار گذاشتن اسلام از رهبری جامعه اسلامی از جانب دعوتگران مسلمان بی پاسخ نخواهد ماند، ما باید ذهن کودکان را باز کنیم و حقایق و قوانین جهان هستی را به آنان نشان دهیم، مسلمان شریف تر و باعزت تر از آن است که تصور کند، انسان به خاک افتاده و در مانده می‌تواند سخن به حق بگوید.

از دیدگاه انسان مسلمان سخنی صحیح و پایداراست که از جانب پروردگار نازل شده باشد، پیامبرﷺ فرموده‌اند: "أصدقُ کلمةٍ قالها الشاعرُ کلمةلَبید: الا کل شیء خلا الله باطل "[2] صادق ترین سخن، سخنی است که لبید شاعر گفته است: آگاه باشید همه چیز غیر از خدا باطل و بیهوده است. راهی جز راه خدا وجود ندارد و هر عبادتی که برای غیر خدا باشد باطل است، و این همان چیزی است که ربعی بن عامر به رستم گفت: "خدا ما را مأمور کرده است تا هر کسی را که او می خواهد از عبادت بندگان بسوی بندگی پروردگار خارج سازیم."[3]

"همانا راه اسلام تنها راه زندگی است که بشر را از بندگیِ بندگان آزاد می‌کند"، پس مؤمن تنها برای خداوند بلند مرتبه سر تعظیم فرو می‌آورد و اگر از

---

[1]. مقدمهٔ ظلال، ج۱، ص ۹
[2]. صحیح بخاری، ج۵، ۵۳
[3]. تاریخ طبری، ج۳، ص ۵۲۰

شریعتی اطاعت کند تنها به خاطر رضای خداست و اگر در برابر نظام حکومتی خاضع است تنها نیتش خضوع در برابر خداوند یکتاست و آن گاه که بنده واقعی خداوند می‌شوند به حقیقت از بندگی بنده برای بنده رهایی می‌یابد."[1]

سجدهٔ آزادی

نشانهٔ انسان مسلمان در همه موارد فوق سجده‌ایست که دلها را تعالی می‌بخشد همانطور که سجده برای ماده و مسائل جنسی که میراننده‌ی دلهاست نشانهٔ جاهلیت است، سجده مسلمان نشانه تعالی و آزادی و پیراستگی از هر طاغوتی می‌باشد...

سجدةٌ تَخفضُ الجباهَ ولَكنْ	عزَّ فيها مسبحٌ وتَعالَى
ظَنَّهَاالجاهلُون غُلاًعلَى العَبدِ	و لكنْ تُحَطِّمُ الاَغلَال
خَرَّ فيها لساجد كلُّ شيءٍ	يُرهِبُ الكونَ قولُه والفعَالا
تُثبِّتُ الوجهَ والجوارحَ في الار	ضِ و لكنْ تُقلقِلُ الجَبالاَ
تَهَدِّمُ الشِّركَ و الوساوسَ فِي النف	س، و لكنْ تُشيدُ الأجيَالا
في سكونٍ، والقلوبُ مُسير	سخَّرَ الأرضَ رهبَةً و جَلالا[2]
هي لله، وحدته،فقرت	ومحت كل غاشم يتعالى
من وعاها:وعى اتسيارة	في الأرض جلالاً و رحمة وحجالاً

سجده ایست که پیشانی را پایین می‌آورد اما تسبیح کننده در آن عزیز و والاست.
جاهلان گمان می‌کنند که آن سجده زنجیری است برای بندگان اما آن سجده زنجیرها را در هم می‌شکنند.
همه چیز در برابر کسی که سجده می‌کند سر تعظیم فرود مَی آورد ، کسی که گفتار وکردارش همه هستی را می‌ترساند.

---

[1]. ظلال، ج ٤، ص٢٠٦
[2]. عبدالوهاب عزام، مجلة *المسلمون*، سال اول، ص٩٦١

سجده‌ای که به چهره و سایر اعضا در زمین استقرار می بخشد. اما کوهها را به لرزه وا می‌دارد.

«سجده‌ای که شرک و وسوسه‌ها را در دل از بین می‌برد، اما نسل‌ها را استحکام می بخشد. و در کمال آرامش آن دل‌ها را حرکتی است که زمین را پر از ترس و شکوه ایشان کرده است.»

آن سجده برای خداست و او تنها و بی شریک می‌دارد سپس استقرار می‌یابد و هر ظالم سیطره‌جویی را نابود می‌سازد.

هر کسی آن سجده را دریابد در حقیقت سروری زمین را همراه با شکوه ورحمت وزیبایی دریافته است.

"و آن سجده آزادی است که مسلمان به وسیله آن زنجیرهای هوی وهوس را می‌شکند و آزاد می‌گردد، آزاده‌ای که افکار، برنامه‌ها، روشها، شریعتها، قوانین، ارزشها و موازین اخلاقی را از خداوند یکتا دریافت می‌نماید. خصوصیت او مانند خصوصیت هر انسان دیگری است، او با هر انسان دیگر مساوی است، همه آنها در یک جایگاه واحد قرار دارند و بسوی یک سرور و پادشاه بر می‌گردند، و بعضی از آنان، بعضی دیگر را به جای خداوند و به عنوان ارباب و سرور خود برنمی‌گزینند[1]."

پیوسته جامعۀ بشریت ناآرام و مضطرب و بیمار باقی خواهد ماند تا زمانی که به این سجده(برای خدا) تن در نداده و در مقابل عقیدۀ اسلام سر تعظیم فرو نیاورد.

"اما استمرار این عذاب درونی و وجود ظلم در جامعه با وجود پیشرفت تمدن تنها دلیل بر این است که عقل انسان به تنهایی نمی‌تواند کنترل کننده ای متعادل باشد مادامی که بر مدار عقیدۀ صحیح نباشد، زیرا همانطور که می‌بینیم عقل همیشه تحت تاثیر هوی و هوس است و در مقابل فشارهای مختلف قدرتش را از دست می‌دهد، مگر زمانی که این کنترل کننده هماهنگ، یعنی عقیده و ایمان در کنار عقل قرار گیرد"[2]. برای انسان راه سعادت و نجات از گردابی که جاهلیت وی را در آن انداخته و گرفتار کرده است وجود ندارد، مگر اینکه به آن عقیدۀ استوار پناه آورد که او را به راه راست هدایت می‌کند و پاسخ پرسشهای قدیمی انسان (از کجا آمده‌ام...) را می‌دهد، انسان باید بداند که داعیان آن افکار مختلف‌اند که بین او و

---

[1]. ظلال، ج۳، ص۲۰٦

[2]. ظلال، ج۷، ص۵۷

فطرتش فاصله انداخته‌اند، و تنها آن روز است که انسان معنی سعادت و خوشبختی را می‌چشد.

إنّ السعادةَ أنْ تَعيشَ لفكـرة الحَـقِّ التَّليـدْ
لعقيدة كُبرى تَحلُّ قَضيـةَ الكَـونِ العَتيـدْ
تُجيبُ عَمَّا يَسألُ الحَير انُ فِـى وَعـى رَشيـدْ
من أينَ جئتُ؟وأينَ أذهبُ؟ لِمَ خُلِقتُ ؟وهلْ أعُود؟
فَتشِيعَ فى النَّفسِ اليَقينُ وَ تُطْرَدُ الشَّكُّ العَنيدْ
وتُعلِّم الفكرَ السَوى و تَصنَعُ الخُلقَ الحَميدْ
وتَرُدُّ لِلنهجِ المسدّدِ كُلَ ذِى عَقـلٍ شَـرودْ
تُعطِى حياتَک قيمةً رُبَّ الحَياةَ بها يُشيدْ
لِيظلَّ طرفَکَ رانِياً فِى الأُفق لِلهدفِ البَعيدْ
فَتعيشُ فى الدُّنيا لأُخرَى لا تـزولُ و لا تَبيـدْ
وتَمدُّ أرضَک بالسَّماءِ و بالملائكة الشُهـودْ
هَذى العقيدةُ لِلسعيدِ هِىَ الأَساسُ هِىَ العَمـودْ
مَنْ عاشَ يَحمِلُها و يَهتَفُ بإسمِهَا فَهُـو السعيدْ

سعادت آن است که با فکر حق و اصیل برای عقیده بزرگ زندگی کنی که مشکلات جهان کنونی را حل می‌کند.
عقیده‌ای که هر آنچه را انسان حیران سوال می‌کند با آگاهی تمام جواب می‌دهد.
از کجا آمده ام و به کجا می‌روم چرا خلق شده ام و آیا بر می‌گردم.
سپس این عقیده یقین را در وجود استوار می‌گرداند و آن شک سرکش دور می‌شود.
و شیوه تفکر صحیح را می‌آموزد و با آن اخلاق نیکو را می‌سازد.
و همه اندیشمندان از اسلام دور شده را به آن راه استوار برمی‌گرداند.

و به زندگیت ارزش می‌بخشد و زندگی با آن استوار می‌گردد.
تا پیو سته با گو شه چشم بدنبال هدف دور به افق خیره شوی.
پس در دنیا برای آخرت زندگی کنی که از بین نمی‌رود و فنا نمی‌شود.
و زمینت را به آسمان و فرشتگان شاهد پیوند می‌دهی.
این عقیده انسانِ خوشبخت است که تنها اساس و تنها ستون است.
هرکس که در طول زندگی آن را با خود داشته باشد و آن‌را شعار خود قرار بدهد خوشبخت واقعی است.

نیکو کاران هلاک شده

تجزیه و تحلیل حوادث و تفسیر تاریخ و نام‌گذاری مقدمات پنهان که به نتایج مورد نظر می‌رسند، همهٔ اینها تابع عقیده شخص تحلیل‌گر و مفسر و ترازویی است که با آن پدیده‌های اجتماعی سیاسی و اقتصادی سنجیده می‌شود.

از اینجاست که تفاسیر واجتهادات بصورت آشکار و واضع با هم تفاوت دارند، و مؤمن با توجه به ارتباط نتایج با برخی حوادث و حالتها با نگاهی روشن‌بینانه می‌نگرد، گویی آن حوادث یا نتایج در مقابل دیدگانش قرار دارند و اوآنها را با دستانش لمس کرده، و پرده از آنها بر می‌دارد، در حالی‌که کافر و جاهل یا فاسق که بر قلبش شهوات چیره گشته است آن را نمی‌بیند، بنابراین سر چشمه این اختلاف ناشی از تفاوت در ترازوی درک و بینش افراد است.

از مهم ترین پدیده‌های تا ریخی که در تفسیر و تحلیل آن اختلاف هست پدیده تشویش و نگرانی اجتماعی و پس روی و تخریب تمدن بعد از این همه پیشرفت‌های علمی و عمرانی و فنی است، و ادامه واپس‌گرایی تدریجی که چه بسا با یک قدرت غیر عادی به نابودی کامل منجر می‌شود.

و کفار و فاسقان در حلقه‌ای خالی از علت‌های صحیح برای این پدیده که همگی خیالات است دور می‌زنند و سر گردانند، اما مسلمان دارای کلام واحد و قاطعی است که از آیات الهی و احادیث فراوان نبوی بهره می‌جوید. سخن آخر در تفسیر این پدیده گفتاری است که فاروق، عمر بن خطاب ﷺ در یک جمله واحد و

به صورت خلاصه آورده است، هنگامی از ایشان سوأل شد که:" آیا نزدیک است شهرها ویران شود در حالیکه آباداست؟"[1]

ایشان جواب دادند:**"إذَا عَلا فُجارها علَی أبرارِها"** یعنی هنگامیکه ستم‌کاران بر ابرار و نیکان تسلط یابند.

آری این علت نابودی و بیماری فاسدی است که در بدن ریشه دوانیده است، همانا تسلط ستمکاران بر نیکان سبب تشویش و تخریب جامعه است، فاجر قدرتمند شده و امثال خود را متصدی امور می‌کند، بدیهی است که هر فاجری پیوسته اسیر شهواتش است و بر قلبش مهر سنگدلی زده شده است، او از منافع قومش غفلت می‌نماید پس اسیر مصالح خود می‌شود و در نتیجه ظالم و متجاوز شده و توانمندی های زیادی را نابود می‌کند و شایستگی‌ها متواری و پنهان می‌شوند، سپس در صدد پنهان کردن تجاوز خود بر می‌آید، و به محض اینکه اوضاع به حالت اولیه بر گشت، باز هم جاهلان جاه‌طلب را متولی امور می‌نماید، و اینچنین بار دیگر نگرانی و اضطراب جامعه را فرا گرفته و تخریب اقتصادی مدیریت علمی به بار می‌آید.

خداوند متعال بر دین خود و بر روی گردانی بندگان از دین غیور است و هنگامی که ستمکاران بر امت تسلط می یابند آنان را مهلت می‌دهد، و دوست دارد تا نیکو کاران وضع موجود را اصلاح کنند و با ستم کاران به مبارزه برخیزند و آنها را ساقط کنند تا اوضاع به حالت اولیه برگردد و عمران و آبادانی از سر گرفته شود، پس اگر جمعی به این کار مبادرت کردند خداوند فرشتگانش را به یاری آنان می فرستد و چشمه‌های فضل و برکت و توفیق خویش را بر آنها می‌گشاید و گرنه یک بار دیگر به آنها مهلت می‌دهد تا ستمکاران بر ظلم و ستم خود بیفزایند و ابرار هم بر ترس و سکوت خود در برابر منکرات ثابت وپایدار باشند،آنگاه قهر و غضب خدا تشدید می‌شود و به صورت عام شامل ستمکاران به علتِ ظلم و ستم‌شان و نیکوکاران به علت سکوت و سهل انگاری و راضی شدن به قبول ذلت می‌گردد.

آیات و احادیث فراوانی دال بر اثبات این موضوع وجود دارد، همچنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه و پیشوای دعوتگران درتفسیرآیه:

---

[1]. الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی، ابن القیم، ص٤٥

﴿ وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗ ﴾ انفال: ۲۵

«بپرهیزید از فتنه‌ای که فقط انسانهای ظالم را شامل نمی‌شود»

نیز می‌گوید: گروهی از پیشینیان این‌چنین قرائت کرده‌اند: لَتُصیبنَّ الَّذینَ و هر دو قرائت صحیح است زیرا تجاوزگر از حدود خداوند، در هر حال ظالم است، اما کسی که ظلم را نفیَ نمی‌کند، به این دلیل که با آن فرد در ظلم کردن شرکت نکرده است، ظالم بحساب نمی‌آید، اما به اعتبار اینکه انکار ظلم را که عملی واجب است ترک کرده است ظالم محسوب می‌شود، در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦٓ أَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذۡنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابِۭ بَـِٔيسِۭ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ﴾ اعراف: ۱۶۵

« اما هنگامی که پند و اندرزهایی را نشنیدند که بدانها تذکر داده شدند، کسانی را که از بدی نهی می‌کردند رهانیدیم و کسانی را که ستم می‌نمودند به خاطر استمرار بر معاصی و نافرمانی به عذاب سختی گرفتار ساختیم».

بدین صورت خداوند آنان راکه از منکر نهی کرده اند نجات داده اما کسانی که از گناه کراهت دارند و می‌گویند:

﴿ لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ أَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗا ﴾ اعراف: ۱۶۴

«برای چه قومی را اندرز می‌دهید که خداوند هلاک کنندهٔ آنان است و آنان را بسیار شدید عذاب می‌دهد»

اکثر مفسرین بر این عقیده هستند که آنان هم به خاطر کراهت داشتن از گناه از نجات یافتگان هستند زیرا به اندازه قدرتشان انکار کرده اند اما کسانی که مطلقا ترک انکار کرده اند ظالم بوده و عذاب خواهند شد، پیامبر اکرمﷺ می‌فرمایند:إنَّ الناسَ إذا رأوا المنكرَ فلمْ يغيّره أوشک أنْ يَعُمَّهمُ اللهُ بعقاب منهُ "مردم هرگاه منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند نزدیک است که عقاب خداوند شامل حال آنان هم بشود، و این حدیث موافق آیه فوق است.

«مقصود اینجا این است که نفی و اثبات به دو اعتبار متفاوت صحیح است، همانطور که در این فرموده خداوند بلند مرتبه آمده است "لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصةً" این بلاها تنها تجاوزگران را در بر نخواهد گرفت بلکه شامل حال

کسانی هم می‌شود که منکر را مشاهده کردند، ولی در جهت تغییر آن اقدامی نکردند و کسانی که لتصیبن الذین ظلموا را با "لام" خوانده‌اند می‌گویند این شامل کسانی است که توانایی نهی از منکر را داشته ولی از آن نهی نکرده‌اند، و شاید منظور هم این باشد که در دنیا عذاب داده شده و در قیامت با توجه به نیت‌هایشان با آنان رفتار می‌شود مانند لشکری که خانه خدا را مورد حمله قرار می‌دهند و همه نابود و هلاک می‌گردند و آنکه با اجبار این کار را انجام داده بر نیتش محاسبه می‌شود.[1]

سید (ره) در رابطه با آیاتی که ابن تیمیه به آن استشهاد کرده می‌گوید: خداوند متعال سرانجام نهی کننده‌گان از منکر، یعنی نجات را، و سرانجام و عاقبت ظالمان یعنی عذاب و عقاب را ذکر کرده است، اما کسانی که فقط با قلب هایشان انکار کرده اما از منکر نهی نکرده‌اند، خداوند عاقبت آنان را بیان نفرموده است، و به شرح حال آنان نپرداخته است، این بی‌توجهی خود نوعی جزا برای امثال این گروه است.

حقیقت این است بیشتر کسانی که دربارهٔ این آیات صحبت کرده اند نظرشان این است، کسانی که در مقابل منکر سکوت کرده اند عذاب خدا به آنان می‌رسد و عقاب شامل حالشان می‌شود، قرطبی در تفسیرش صراحتا به این مطلب اشاره کرده است.

بعضی از بزرگان چنین گفته اند که:« این عذاب همان قانون عذاب دسته‌جمعی در سنت خداوند در نظام هستی است» "و این قانونی است ترسناک، که هر عالم و سلطانی به مبادرت فوری برای تغییر منکر وا می‌دارد، واین الزام ویادآوری نسبت به حکام و سلاطین شدیدتر است چون قدرت امر و نهی در دست آنانست، همانا خداوند بوسیله سلطان چیزهایی را رفع می‌کند که با قرآن رفع نخواهد شد. هرگاه آنان اوضاع را طبق احکام شرع اصلاح و منکر را نابود نموده و عدالت را برپا کرده و اسباب معصیت را از بین بردند، خداوند متعال ثوابی نیک را در دنیا و آخرت به آنان می‌بخشد، و گرنه احکام و سنت الهی برآنان جاری و آنگاه در دنیا و آخرت زیانکار خواهند شد.»[2] و ما از خواری وذلت به خداوند پناه می‌بریم.

---

[1]. مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج۱۷، ص۳۸۲

[2]. مجلة" تربية الإسلامية" سال ششم، ص ۲۶

اما انسان‌های زنده دل با فطرت ایمانی خود آنچه امروز فرزندان اسلام از شکست و برگشتن از دین با آن دست و پنجه نرم می‌کنند را احساس می‌کنند، همانا این مقدمه‌ای است در مقابل چیزی که به مراتب شدیدتر و دردناک تر از عذاب است، اما امت اسلام؛ امروز کاملا باور ندارد "که برای اثبات انحراف همین کافی است که امت جِهاد در راه خدا را ترک کرده و به تعلقات مادی دلبسته و به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده است و بر شهوت‌ها روی آورده و از آنها خسته شده و در ارتکاب گناهان زیاده روی کرده تاجایی که باعث شده که خدا او را به بدترین شکل خوار و ذلیل گردانده و رهبری جامعه اسلامی را به دست انسانهای منحرف سپرده است."[1]

و درک این حقیقت، بر افراد بلند همت لازم است تا برخویشتن دلسوزی کنند و از آنچه که آنها را در معرض این عذاب وحشتناک قرار می‌دهد دوری گزینند، و اکنون انسان در محاصره‌ای سخت قرار گرفته است که فرار از نقشهٔ اهلی کردن بچه شیر و تبدیل آن به بچه آهوی ترسو، برای او کافی نیست و حتی ادعای استعلا و برتری هم او را نجات نمی‌دهد.

راه نجاتی از محاصره‌ای که این قانون ترسناک برایش ایجاد کرده است وجود ندارد جز دریچه ای که از آن بتوان فرار کرد و آن دریچهٔ امر به معروف و نهی از منکر و منازعه جدی با اهل منکر و حرکت در راه دعوت به اسلام و آماده کردن امت و دعوت او برای تسریع در اقامه نماز و برپایی شریعت خداوند است، قبل از گرفتار شدن به «قانون تماثل» آن قانونی که سنت عام خدا در نظام هستی است و در نتیجه بعد از اینکه به سرکشی و نا فرمانی مرتکب شدند که ملتهای پیشین مرتکب شده بودند، به سبب آن به عذاب سخت الهی گرفتار و هلاک شوند زیرا نظیر، حکم نظیرش را دریافت می‌کند و آنچه بر یک چیز جاری می‌شود بر مثل و مانندش نیز جاری می‌شود، محال است که میان دو چیز مساوی دو قضاوت متفاوت بشود، همانطور که محال است بر دو چیز متفاوت یک شکل قضاوت شود و این قانون برای همه افراد و ملتها در دنیا و آخرت یکسان است و قرآن کریم نیز ما را به این نکته راهنمایی می‌کند.

خداوندمتعال در بیان آنچه که برای یهود بنی نضیر از عذاب دنیوی به سبب کفرورزی‌شان و پیمان شکنی و مکر وفریب پیامبر و اهل ایمان اتفاق افتاد

---

[1]. معركة الإسلام، صواف، ص ٢٤

می‌فرماید "هُوَالّذی أخرَجَ الّذینَ کفَروا منْ أهلِ الکتاب "تا به این فرموده می‌رسد که "فَاْعْتَبرُوا یا أُولی الأبصارِ "[1] که این آیه به روشنی بر قانون تماثل دلالت می‌کند زیرا معنای آن این است که: ای کسانی که قلبهای پاک و سالمی دارید در آنچه برای آنان روی داد تامل کنید و بپرهیزید از آنچه ملتهای پیشین به آن دچار شدند که شما نیز به آن بلایا گرفتار شوید، یعنی آنگاه که اعمالی را که آنان مرتکب شدند شما نیز انجام دهید، زیرا سنت الهی یکی است و برای همه یکسان است و بدانید هر حکمی که بر چیزی جاری می‌شود بر مانند و شبیه آن چیز صدق کرده و جاری می‌شود، از کلمه (فأعتبروا) که امر است این مسئله کاملا روشن و آشکار است که اگر حکمی بر چیزی جاری شد همان حکم بر شبیه و مانندش نیز جاری می‌شود.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا۟ ۙ وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَـٰتِ وَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴾ یونس: ۱۳

«ما گروهها و نسلهای زیادی را هلاک کردیم که پیش از شما بوده اند بدانگاه که ستم کرده در حالی که پیغمبرانشان برای آنان دلایل روشن و معجزات آشکاری آورده و ارائه نمودند ولی آنان جزو کسانی نبودند که ایمان بیاورند و این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم.»

و فرمودهٔ پروردگار « کذلک نَجزِی القَوم المُجرِمین» دلیل است بر اینکه آن حکمی که بر مجرمین گذشته جاری شده است بر مجرمین بعداز آنان نیز جاری می‌شود، پس هر نظیری حکم نظیرش رادریافت می‌کند و سنت الهی یکی است و بر همه مجرمین جاری می‌شود. و البته تنها از خدا یاری خواسته می‌شود.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ دَمَّرَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ ۖ وَلِلْكَـٰفِرِينَ أَمْثَـٰلُهَا ﴾ محمد: ۱۰

«آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اید تا ببینید عاقبت کسانی که پیش از ایشان بوده اند به کجا کشیده و چه شده است؟ خداوند آنان را نابود ساخته است و برای کافران

[1]. حشر / ٤

امثال این عواقب و مجازات‌ها خواهد بود.» این دلیل روشنی است بر اینکه هلاکتی که کافران گذشته را در بر گرفت کافران آینده را فرا می‌گیرد زیرا آنها در صفت کفر وعناد و تکذیب مشترکند لذا درعذاب هم مساویند.

و نیز خداوند می‌فرماید:

﴿ لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ ۗ مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴾ نساء: ۱۲۳

«جزا و پاداش و فضیلت و برتری نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود وکسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت تا اورا کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند.»

پس جزا و عذاب به فرد گناهکار می‌رسد حال هرکسی باشد، بدون اینکه هیچ پروا و تبعیضی وجود داشته باشد. هرگاه مسلمانان مفهوم آیات:

﴿ أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾ قلم: ۳۵ - ۳۶

«آیا ما مسلمانان را مانند مجرمان قرار می‌دهیم، شما را چه شده است، چگونه قضاوت می‌کنید»

و آیه:

﴿ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجْتَرَحُوا۟ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءً مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ ۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴾ جاثیه: ۲۱

« آیا کسانی که مرتکب گناهان می‌شوند گمان می‌کنند که ما آنان را همچون کسانی می‌شماریم که ایمان آورده‌اند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و مرگ و دنیا و آخرتشان یکسان است، چه بد قضاوت و داوری می‌کنند»

یا این آیه:

﴿ أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ فِى ٱلْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ ٱلْمُتَّقِينَ كَٱلْفُجَّارِ ﴾

ص: ۲۸

«آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند همچون تبهکاران به شمار می‌آوریم؟ و یا پرهیزگاران را با بزهکاران برابر داریم»

قرآن درستی و صحت تماثل یعنی تساوی حکم و عاقبت دو چیز همسان حکم و عاقبت و تفاوت در میان دو چیز ناهمسان را اثبات می‌کند. پس هر گاه مسلمان مفهوم این آیات را برای اثبات قانون تماثل دریافتند و همچنین نکوهشی را که درآیات پیرامون امتهای پیشین مانند یهود، وجود دارد و اینکه آنها به کارهای زشت و نادرست پرداختند، متوجه می‌شوند که آیات ذکر شده کسانی را که موصوف به این معانی واوصاف باشند را نیز در بر می‌گیرد و عواقب بد آن نصیب آنان نیز می‌شود همانطوری که نصیب پیروان دیگر ادیان نیز شده است پس نباید تنها منسوب بودن به اسلام آنان را فریفته سازد و بدون اینکه آنان به شرایط و قوانین اسلام عمل کرده باشند.

اقبال (ره) این قانون را یکی از قوانین هدایت اسلامی به شمار آورده و در پنجمین سخنرانی از سخنرانی‌هایش در شهر مدارس هند بیان کرده است.

"همانا ملت‌ها و گروه‌ها در این دنیا مسئول اعمال خود هستند و به این علت است که قرآن قصه گذشتگان را زیاد روایت و یادآوری کرده و ما را به بازنگری درتجربه ملتهای گذشته و حاضر سفارش می‌کند"[1].

به نظر می‌رسد این قوانین ترسناک رابیشتر مردم درک نکرده و آمادگی باور کردن آن را نیز ندارند، تنها دعوتگرانند که آن را به خوبی درک کرده‌اند پس باید بی درنگ به نهی از منکرات اقدام کرده تا از ترس و فزع و وحشت روز قیامت در امان باشند.

ای انسان‌های نیکوکار و صالح و ای انسان‌های با تقوا وعابد آگاه باشید قانون ترسناک خداوند در مقابل شماست تقوا و نماز شما را مغرور نکند، بسوی حق بشتابید از منکر نهی کنید وگرنه... هلاک می‌شوید.

واجب بودن دعوت به سوی خدا

تهدید خداوند در این رابطه انسان مسلمان را جداً می‌ترساند، یعنی خداوند آن کسی را که سکوت کرده و گنگ است و نهی از منکر را واگذاشته، مورد خطاب قرار می‌دهد. و انسان گنگ و لال همیشه نگران بوده و از آرامش و اطمینانی که ایمان

---

[1]. مجله " التربية"، ج٦، ص٢٦

به انسان می‌بخشد محروم است، زیرا این آرامش در انحصار کسانی است که حق گو بوده و مژده و بشارت بهشت و بخشش و چشم‌پوشی و عدالت اسلامی‌را به گوش مردم می‌رسانند و آنان را از عذاب جهنم و قانون عذاب الهی بیم می‌دهد و در این زمینه از وارثان پیامبر اکرم ﷺ می‌باشند و به شیوه‌ای عمل می‌کند که خداوند آن را توصیف کرده است، جایی که می‌فرماید: براستی او را فرستاده در حالی که بشارت دهنده و بیم دهنده است یا به عبارتی دیگر (الذین یدعون الی الله) یعنی کسانی که بسوی خدا دعوت می‌کنند. یا به اصطلاح بعضی از فقها (الذین یَحتَسِبُون) یعنی کسانی که اجر و پاداش نصیحت کردن و امر به معروف و نهی از منکر را نزد خدا محفوظ می‌دارند.

ابن تیمیه تعریف دیگری از دعوت را بیان کرده و می‌گوید: دعوت به سوی خدا یعنی: دعوت به ایمان و آنچه پیامبران برای آن مبعوث شده اند و تایید و باور داشتن به رسالت ایشان و اطاعت کردن از دستوراتشان.

معنای لغوی دعوت و دعوتگران و مشتقات آن

کلمه دعوت اصطلاحی اسلامی است و رابطه‌ای محکم بین معنی لغوی آن و آنچه در اصطلاح اسلامی بر آن دلالت می‌کند وجود دارد که در میان دیگر اصطلاحات چنین پیوندی وجود ندارد.

می‌بینیم که این کلمه از ریشه (د ع و) بروزن (فَعَلَ)گرفته شده و کاملا روشن است که این کلمه جز یک معنا بر چیز دیگری دلالت نمی‌کند وآن اینکه: با ندا و سخن کسی یا چیزی را به طرف خود فرا خواندن[1]. ومتمایل ساختن در صدا و سخن که از زبان گوینده خارج می‌شود منحصر است.

و نیکوترین شکل دعوت را در کلام الهی می‌بینی آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴾

فصلت: ۳۳

[1]. معجم مقاييس اللغة، ج۲، ص۲۷۹

«وچه کسی نیکو سخن تر از آن کسی است که به سوی خداوند فرا می خواند و کار نیک انجام می‌دهد و می‌گوید من از تسلیم شدگانم.» از این سخن درمی‌یابید که خداوند آن کس را که به سوی او فرا می‌خواند بر کسی که این کار را نمی‌کند برتری داده است.

و مشتقات این فعل نیز همه بر این دلالت دارند مصدر آن "دعاء" که در اصل "دعاو" بوده است از دعوت، زمانی که واو بعد از الف بیاید تبدیل به همزه می‌شود و مصدر شکلهای دیگری نیز پیدا می‌کند، جوهری می‌گوید: ما دعوت فلانی بودیم و مدعاة در اصل مصدر هستند به معنی فرا خواندن: الدعوة الی... و صاحب محیط می‌گوید: دعا، دعاء و دعوی به معنی دادن و تشویق است. همه آنچه ذکر کردیم به این نتیجه می‌رسیم که رابطه محکمی بین واژه دعاء در لغت و اصطلاح آن در قرآن وجود دارد خداوند می‌فرماید: (أُدعُ الی سبیل ربک) « بسوی راه خدا دعوت کن» دعا در این آیه به معنای متمایل کردن و تشویق به سوی خدااست.

کسی که اقدام به دعوت کردن مردم می‌نماید و مشکلات آن را می پذیرد تا دعوت پروردگار را به مردم ابلاغ کند همان کسی است که کلمه داعی یا داعیهٔ را بر او اطلاق می‌کنند "داعی" اسم فاعل از فعل "دَعَا یَدعُو" است و داعیه هم اسم فاعلی است که "تاء"ی به آخرش چسپیده تا بر مبالغه و کثرت دلالت کند، اگر بخواهیم آن را جمع ببندیم می‌گوییم "دُعَاة" و جمع سالم آن "داعون و داعیات" است.[1]

دعوت وظیفهٔ پیامبران و پیروان آنان است

همانا پیامبر اکرم ﷺ این دعوت را انجام داده است، ایشان هر آنچه را خداوند به او امر کرده بود به مردم امر کرده و هر آنچه خداوند از آن نهی کرده بود مردم را از آن نهی کرده است، یعنی به هر معروفی امر کرده و از هر منکری نهی نموده است.[2]

«در حقیقت دعوت به سوی خدا وظیفهٔ همه پیامبران خداست و به خاطر این دعوت خداوند ایشان را به سوی مردم مبعوث کرده است، پس آنها بدون استثناء

---

[1]. مقاله استاد رشید الأعظمی، مجله " التربیة الإسلامیة"، ج٦، ص ٧١

[2].مجموعه فتاوی ابن تیمیه ١٦١/١٥

اقوام خود را به سوی ایمان به خدا و تنها پرستش او و به شیوه ای که برای آنها تشریع کرده بود دعوت کردند. خداوند از زبان نوح ﷺ می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ﴾ اعراف: ۵۹

«همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم پس اوگفت ای قوم من خدا را عبادت کنید که غیر او خدایی نیست.»

و این چنین همهٔ فرستادگان مردم را به سوی خدا و تنها عبادت کردن او و بیزاری از پرستش غیر پروردگار فرا می خواندند پروردگار بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ نحل: ۳۶

«و هر آینه ما در میان هر امتی رسولی را برگزیدیم که الله را عبادت کنید و از پرستش طاغوت سرباز زنید.»

پس فرستادگان خدا تنها دعوتگران بسوی او بودند و خداوند آنان را برای پذیرش و قبول دعوتش و ابلاغ آن به مردم برگزید.[1]

همهٔ آنچه را که خدا و رسولش از قبیل واجب و مستحب و ظاهر و باطن دوست دارند در برگیرندهٔ دعوت بسوی خدا می‌باشد و هرآنچه را که خدا و رسولش از ظاهر و باطن دوست ندارند نهی کردن از آن برابر با دعوت کردن بسوی خداوند می‌باشد، دعوت کردن بسوی خدا زمانی کامل می‌شود که ما مردم را به سوی آنچه خداوند انجام آن را دوست دارد، دعوت نموده و از آنچه خداوند از انجام آن ناخشنود است نهی نماییم حال آن اعمال گفتاری، ظاهری یا باطنی باشند.

آیات دعوت بسوی خدا و امر و نهی در قرآن

در قرآن آیات زیادی وارد شده که دعوت کردن به سوی خدا را واجب می‌گرداند. از آن جمله آیاتی که پیامبرﷺ را مورد خطاب قرار داده است و به پیروی از ایشان امتش را نیز شامل می‌شود و بعضی آیات وجود دارند که مستقیماً امت را مورد خطاب قرار می‌دهند از جمله آیاتی که خطاب به پیامبرﷺ است این آیه است که می‌فرماید:

---

[1]. اصول الدعوة، ص ٢٦٥

﴿ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدٗى مُّسۡتَقِيمٖ ﴾ حج: ۶۷

«تو بسوی پروردگارت دعوت کن که توقطعا بر راستای راه هدایتی.»

و نیز این آیه که می‌فرماید:

﴿ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّكَۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ﴾ قصص: ۸۷

«بسوی پروردگارت دعوت کن و از زمرهٔ مشرکان مباش.»

«این آیات گرچه خطاب به پیامبرﷺ است اما همهٔ مسلمانان را در برمی‌گیرد زیرا خداوند با خطاب قرار دادن پیامبرﷺ خواسته است که امتش را مخاطب خود قرار دهد، جز کسانی که شامل این خطاب نمی‌شوند البته در امر دعوت به سوی خدا هیچ استثنایی وجود ندارد، و این بدین معنی است که خداوند با مشترک قرار دادن وظیفهٔ دعوت بسوی خویش بین پیامبر و امت اسلامی آنها را مورد عنایت و احترام قرار داده است»[1].

واما آیاتی که امت اسلام را مورد خطاب قرار داده و وظیفه امر و نهی را برآنها واجب کرده است زیادند که هیچ عذر و بهانه ای حتی برای انسان‌های ناتوان و ترسو باقی نمی‌گذارند.

از آن جمله این آیه که می‌فرماید:

﴿ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ ﴾ توبه: ۷۱

«مردان وزنان مؤمن برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند همدیگر را به کار نیک می‌خوانند واز کار بد باز می‌دارند»

قرطبی می‌گوید: خداوند متعال تفاوت بین مؤمن و منافق را در امر به معروف و نهی از منکر قرار داده است، و این مسئله دلالت بر این دارد که بارزترین صفت مؤمنان امر به معروف و نهی از منکر است و دعوت کردن به سوی اسلام، در رأس این دو قرار دارد.

غزالی (ره) این آیات را بررسی کرده و تفسیرهای ارزشمندی بر آنها نوشته است، او می‌گوید: " خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

---

[1]. أصول الدعوة / ٢٦٩

﴿ لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴾ آل عمران: ۱۱۳ - ۱۱۴

«آنان همه یکسان نیستند، گروهی از اهل کتاب پابرجایند و در بخش‌هایی از شب در حالی که به نماز ایستاده‌اند آیات خدا را می‌خوانند* به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند مردم را به کار نیک می‌خوانند و از کار زشت باز می‌دارند و در انجام اعمال شایسته و بایسته بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و آنان از زمرهٔ صالحانند».

"خداوند به مجرد ایمان آنان به خدا و روز قیامت ایشان را از صالحان ندانسته بلکه صفت أمر به معروف و نهی از منکر را نیز به آن افزوده است."[1]

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴾ مائده: ۷۸ - ۷۹

«کافرانی از بنی اسرائیل بر زبان داوود و عیسی بن مریم لعنت شده‌اند و این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند آنان از منکری که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاری نهی نمی‌کردند و چه کار بدی انجام می‌دادند.»

و نیز می‌فرماید:

﴿ كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ﴾ آل عمران: ۱۱۰

و این آیه بر فضیلت امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد زیرا بیان داشته که بهترین امت، شدن در گرو امر به معروف و نهی از منکر است. و خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴾ اعراف: ۱۶۵

---

[1]. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۳۰۷

«هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، نهکنندگان از بدی را رهایی بخشیدیمف و کسانی را که ستم کردند بهخاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم.»

این آیه بیان می‌کند که به واسطه‌ی نهی از منکر آنها نجات یافتند و این خود بر وجوب نهی از منکر دلالت می‌کند.

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴾ حج: ۴۱

«کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه‌ی کارها از آن خداست.»

در این آیه خداوند امر به معروف و نهی از منکر را در کنار نماز و زکات از ویژگیهای اهل ایمان و صالحان قرار داده است.

و در سوره مائده می‌فرماید:

﴿ وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِۚ ﴾ مائده: ۲

«در نیکی و پرهیزگاری با هم همکاری نمائید و بر گناه و تجاوز همکاری نکنید.»

این یک فرمان قطعی است ومعنی تعاون و همکاری، تشویق بر آن و آسان نمودن راهی خیر و بستن راههای شرّ و تجاوز در حد توان است.

و همچنین خداوند در سوره مائده می‌فرماید:

﴿ لَوۡلَا يَنۡهَىٰهُمُ ٱلرَّبَّٰنِيُّونَ وَٱلۡأَحۡبَارُ عَن قَوۡلِهِمُ ٱلۡإِثۡمَ وَأَكۡلِهِمُ ٱلسُّحۡتَۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ ﴾ مائده: ۶۳

«چرا پیشوایان مسیحی و علمای یهودی آنان را از سخنان گناه آلود و خوردن مال حرام نهی نمی‌کنند، آنان کار زشتی انجام می‌دهند.»

و در سوره‌ی هود آمده است:

﴿ فَلَوۡلَا كَانَ مِنَ ٱلۡقُرُونِ مِن قَبۡلِكُمۡ أُوْلُواْ بَقِيَّةٖ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡفَسَادِ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا قَلِيلٗا مِّمَّنۡ أَنجَيۡنَا مِنۡهُمۡۗ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مَآ أُتۡرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجۡرِمِينَ ﴾ هود: ۱۱۶

«چرا نمی‌بایست در میان ملت‌های پیش از شما فرزانگانی باشند که از فساد در زمین نهی کنند. در این آیه بیان می‌کند که خداوند همه‌ی آنان را هلاک نمود جز اندکی از آنان را که از فساد در زمین نهی می‌کردند.»

و در سوره نساء آمده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُواْ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓاْ أَوْ تُعْرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴾ نساء: ۱۳۵

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید و به خاطر خدا شهادت هر چند که شهادتان به زیان خودتان یا پدر ومادر و خویشاوندان بوده باشد، اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا نادار باشد، چراکه خداوند از هر دوی آنان بهتر است، پس از هوا وهوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید. و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید، خداوند از آنچه می‌کنید آگاه است. امر به معروف در رابطه با این آیه به پدر و مادر وخویشاوندان فرمان می‌دهد.»

و در سوره‌ی نساء آمده است:

﴿ لَّا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَٰحٍۭ بَيْنَ ٱلنَّاسِ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾ نساء: ۱۱۴

«در بسیاری از نجواهای ایشان خیر وخوبی نیست مگر در نجواهایی که امر به صدقه و نیکویی یا اصلاح میان مردمان فرمان دهد. هر کس چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد خداوند پاداش بزرگی به او می‌دهد.»

و در سوره حجرات آمده است:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا ۖ ﴾ حجرات: ۹

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند در میان آنها صلح برقرار سازید.»

و اصلاح به معنی نهی از تجاوز و بازگشتن به فرمانبرداری و اطاعت است پس اگر گروهی چنین نکرد خداوند فرمان جنگ کردن با او را داده است. آنجا که در ادامه آیه فرموده است:

﴿ فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِى تَبْغِى حَتَّىٰ تَفِىٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِ ۚ ﴾ حجرات: ۹

«پس با گروهی که تجاوز پیشه کند بجنگید تا به سوی برنامه و قانون خداوند باز گردد.»

و این همان نهی از منکر است.[1]

پس آنان که بر ایمان خویش حریص و طالب فردوس و علیین می‌باشند به شدت به حق گویی حریص هستند، در حالی که در راه حق آرامش، وقت و مال و حتی جان خود را فدا می‌کنند. و این بهای آن چیزی است که به دنبال آن هستند، زیرا دعوت به سوی خدا واجب است وبهانه‌ای برای کسی باقی نمی‌ماند مگر آن کسانی که از عامهٔ مردم ضعیف هستند یعنی ساده لوحانی که زبان گویا و تدبیر درست ندارند.

"همچنانکه خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ واجب کرده است که برخیزد و مردم را بیم داده و به سوی خداوند دعوت نماید، اینچنین دعوت نیز بر پیروانش واجب شده است، و براستی آنها نیز امتی هستند که بسوی خداوند دعوت می‌کنند آنگونه که پیامبر دعوت می‌کرد و علاوه براین، آیه در بر گیرنده امر به معروف و نهی از منکر و پیام رسانی به شیوهٔ پیامبر می‌باشد، زیرا واژهٔ دعوت در برگیرندهٔ امر به همه معروف‌ها و نهی از همه منکرها نیز می‌باشد.

و این امر بر هر مسلمانی واجب است و این همان چیزی است که علما آن را واجب کفایی نامیده اند، زیرا هر گاه گروهی از مسلمانان آن را انجام دهند تکلیف از سایرین ساقط می‌شود، پس همهٔ مسلمانان به انجام آن مورد خطاب واقع شده اند اما اگر عده‌ای از امت آن را انجام دهند از دیگران ساقط می‌شود".[2]

پس امت پیامبر جانشین او در دعوت به سوی خداوند است، به همین دلیل اجماع امت اسلام حجت است، زیرا امت پیامبر بر گمراهی اجماع نمی‌کنند، و هرگاه در چیزی مجادله کنند آن را به خدا و رسولش واگذار می‌کنند. پس هرگاه کسی به دعوت نپردازد، بر هر یک از افراد امت اسلام واجب است که به اندازهٔ توانایی خود به دعوت بپردازد، اما اگر فردی از افراد امت به آن بپردازد وظیفهٔ دعوت از دیگری ساقط می‌شود. و هر چه که قادر به انجامش نباشد از او خواسته نمی‌شود.

اما هرگاه در میان امت کسی نباشد که به امر دعوت بپردازد و آن فرد هم قدرت و توانایی آن را داشته باشد بر او واجب است که به امر دعوت اقدام کند. واجب دعوت

---

[1]. احیاء علوم الدین ۳۰۷/۲

[2]. مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۵، ص ۱۶۵

اسلامی بر امت اسلامی تقسیم شده است طوری که یکی به سوی عقیده فرا می‌خواند و آن دیگری به سوی عملی باطنی، پس دعوت دارای تنوع است. با توجه به مثال‌های بالا به این نتیجه می‌رسیم که دعوت به سوی خدا بر هر مسلمانی واجب است، اما واجب کفایی است، یعنی هنگامی بر فرد واجب می شود که توانایی آن را داشته و از طرفی دیگر در میان مردم نیز کسی نباشد که به امر دعوت بپردازد. البته اموری چون تبلیغ دین اسلام، جهاد در راه خدا، تعلیم قرآن و ایمان نیز به همین شکل است.

«باید دانست که دعوت همان امر به معروف و نهی از منکر است زیرا دعوت کننده خواستار و طالب آن چیزی است که بسوی آن دعوت می‌کند و این در واقع امر به آن چیز است زیرا امر طلب انجام آن چیزی است که به آن امر شده است پس دعوت به سوی خدا، دعوت است بسوی راه او ، و راه حق تصدیق آن چیزی است که خداوند از آن خبر داده است و اطاعت پروردگار، عمل به آن چیزی است که به آن امر کرده است»[1].

مفهوم کفایة و پاسخی به توهمات سکوت کنندگان بر امر به معروف و نهی از منکر

بیشتر مردم گمان می‌کنند که اجماع فقها بر اینکه دعوت بسوی خدا واجب کفایی است، اجازه باز ایستادن و انجام ندادن دعوت را به آنها داده است و خودشان را همچون انسان‌های گنگ و لال فرض می‌کنند و معتقدند چون دعوت واجب کفایی است و گروهی به انجام آن اقدام کرده اند حکم آن از دیگران ساقط شده است، در حالی که مساله به این شکل نیست که آنها فهمیده‌اند همانطور که در مطلب پیشین کاملا روشن و آشکار است، زیرا قیام به دعوت یعنی رسیدن و دستیابی به چیزی که خداوند به آن امر نموده و نیز اجرا کردن آن با پند و اندرز دادن عملی به آن گروهی است که خداوند به آن امر کرده است، اما اگر آن گروه مورد نظر در غفلت خویش غرق گردیده و دنباله‌رو شهوتهایشان بوده و در سرکشی و نافرمانی غوطه‌ور باشند، در این صورت وظیفهٔ دعوت شامل همه مسلمانان بوده

---

[1]. مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج ۱۵، ص ١٦٦

و باید دعوتگرانی که امر به معروف می‌کنند را یاری داده و بر قدرت و تعداد آنان بیفزایند، تا جایی که شکوه و عظمتی کسب کرده و بتوانند تاثیرکافی در باز داشتن این گروه طغیانگر جامعه که با شریعت اسلامی مخالفند را داشته باشند، و اگر آن گروه عملا سر باز زدند لازم است که پیوسته گروهی از دعوتگران باشند که این گروه را باز دارند و افراد دیگر می‌توانند سکوت کنند، اما قبل از وجود این گروه اول سکوت جایز نیست و هر کس حال امروز مسلمانان را بررسی کند به این نتیجه می‌رسد که تلاش انجام شده در دعوت به سوی خداوند تاکنون کمتر از آن مقدار مطلوب بوده است، زیرا هنوز تعدادی از افراد هستند که مرتکب گناه می‌شوند بالاترین گناهان این است که به غیر از آنچه خداوند نازل کرده یا با افکار وارداتی و هواها و اندیشه‌های دیگران قضاوت بکنی، لذا انسان مسلمان با شرایط کنونی نمی-تواند از دعوت بسوی خدا و یاری دعوتگران و مشارکت در تلاشهای آنان برای از بین بردن گناهان و گناهکاران و جایگزین کردن نیکی و نیکوکاری و اثبات یگانگی خدا باز ایستد، پس دعوت به سوی خیر که در درجه‌ای پایین‌تر از دعوت به سوی خدا قرار دارد بر هر مسلمانی به اندازه توانش واجب است زیرا این دعوت از اوصاف مؤمنین است و احادیث شریف نبوی به هر زن و مرد مسلمانی امر کرده است که به اندازه توانایی در از بین بردن و ریشه کن ساختن منکر تلاش کند، هرگاه مقصود به وسیلهٔ فرد توانایی یا افرادی حاصل گردید از دیگران حکم ساقط می‌شود، پس وظیفهٔ هر انسان مسلمان انجام امر به معروف و نهی از منکر است بدون اینکه از دیگران انتظار آن را داشته باشد، پس اگر کسی به امر به معروف و نهی ازمنکر اقدام نکرد دچارگناه شده است.

انسان مسلمان به اعتبار اینکه مؤمن به خدا و رسول است باید دعوت به سوی خدا را انجام دهد همچنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلْ هَٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ۖ وَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴾ یوسف: ۱۰۸

«بگو این راه من است که من مردمان را با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم چنین می‌باشند و خدا را منزه می‌دانم و من از مشرکان نمی‌باشم.»

پس انسان مسلمان باید بسوی خدا دعوت کند اما اگر قضای الهی بر این باشد که او فرد معینی را در آن زمان و وقت معین به سوی اسلام دعوت نکند و مسلمان

دیگری امر دعوت به سوی خدا را انجام دهد پس کسی که در این میان پاداش داده می‌شود دعوت کننده دوم است اما اگر مسلمان دعوت به سوی خدا را به‌صورت عمدی و برای همیشه رها کند در این صورت مشمول این کلام خداوند نمی‌شود آنجا که می‌فرماید: « قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی».

زیرا پیروان رسول خدا در واقع همان کسانی هستند که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند یکی دیگر از معانی واجب کفایی این است که واجب کفایی همهٔ مسلمانان را برای تحقق یافتن آن (واجب) دعوت به عمل می‌کند، پس بر هر کسی که قادر به انجام آن است واجب است بی درنگ آن را انجام دهد بنابراین معنی آیهٔ شریفهٔ:

﴿ وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ﴾

آل عمران: ۱۰۴

«و پیوسته در میان شما امتی وجود دارند که امر به معروف و از منکر نهی می‌کنند.»

این است که مسلمانان به آماده کردن این امت یعنی گروهی که مسئول دعوت به سوی خداوند هستند اقدام کنند و آنان را با تمام امکانات جهت تحقق یافتن اهداف مورد نظر یاری کنند تا با اقدام آنان دین خدا برپا گردد و دعوت به سوی او عالم گیر شود و اگر مسلمانان این کار را انجام ندهند همهٔ آنان مرتکب گناه شده‌اند. همچنین می‌گویند حتی اگر بگوییم دعوت به سوی خدا از واجبات کفایی است همانا شرط خارج شدن از واجب کفایی این است افرادی که به آن اقدام می‌کنند به اندازه و تعداد مورد نظر رسیده باشند و اگر این تعداد و مقدار لازم حاصل نشده باشد پس بر هر مسلمانی واجب است به اندازه توانش به آن امر واجب اقدام کند.[۱]

مفهوم اختصاص دعوت به علما

کسانی که آگاهی فقهی و دینی ندارند به شبهاتی دچار می‌شوند که با توجه به آنها گمان می‌کنند که دعوت به سوی خداوند بر آنان واجب نیست.

این شبهات به نوعی از بدعت‌ها به شمار می‌روند، گاهی بر یک متن قرآنی یا حدیثی که امکان تفسیر و تاویل آن وجود دارد طوری که نص آن راپوشش دهد

---

[۱] اصول الدعوة/ ۲۷۵.

بدین صورت که تنها به قسمتی از معانی متن که بر آن دلالت دارد استناد می‌شود، اما قواعد عمومی‌شریعت اسلام این استناد را قبول نداشته و بر خلاف آن دلالت می‌کند، یا اینکه متون دیگری از حدیث آن را نقض می‌کنند که باعث می‌شود ما از متن اول، تفسیر و تعبیری دیگر داشته باشیم که معنی ثانوی آن را روشن کند، و در بیشتر اوقات بدعت بدین شکل است، که متونی را که بدعت گذاران به آن استناد کرده و سعی در ترویج و گسترش آن دارند متونی است که برای انسان اندیشمند واضح و آشکار است اما آنان از روی هوی و هوس معنای ظاهر را که خالی از رنج و زحمت و تکلّف است رها کرده و معانی را که ظاهر سخن بر آن دلالت نمی‌کند برای خود برمی‌گزینند، و هوی یک حالت درونی است که به صورتهای متعددی نمایان می‌شود که می‌تواند انگیزه‌های گوناگون داشته باشد، یکی از انواع هوی اعتقاد داشتن یا ادعا کردن اینکه دعوت بسوی خدا برهمه مسلمانان واجب نمی‌باشد که در بیشتر اوقات این اعتقاد سبب ایجاد ترس و وحشت و میل به خوشگذرانی و حزن و اندوه نسبت به از دست دادن منافع مادی در فرد می‌شود یعنی دعوت کننده به سبب امر و نهی کردنش برخی از منافع دنیوی را از دست خواهد داد، یکی از این شبهه‌ها درک نادرست سخن علما است که گفته اند وظیفه دعوت مختص علما است زیرا علما علم را از جمله شروط امر و نهی ذکر کرده‌اند، مانند قول امام فخر رازی که گفته است: " این تکلیف مختص علما ست زیرا لازمه‌ی دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر آگاهی داشتن از این امور است پس قطعی است که این وظیفهٔ علمای دین است نه جاهلان، و بدیهی است که علما جزئی از امت هستند[۱]".

حقیقت این است که نوعی ابهام در فهم این مسئله در تفسیر کلمهٔ علما وجود دارد که مصداق عبارت "وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٌ "در آیه شریفه است به اعتبار اینکه دعوت به خیر مشروط به علم و آگاهی است، " و شکی نیست که منظور آیه دعوت به سوی نیکی و فراتر از آن دعوت به سوی خداوند است، اما علم چیز واحدی نیست که قابل تجزیه نباشد، بلکه طبیعت علم تجزیه و تغییر را می‌پذیرد کسی که یک مسئله را بداند و مسئله دیگری را نداند او عالم به اولی و جاهل به دومی است

[۱] تفسیر رازی، ج۷، ص ۱۷۷ و تفسیر قرطبی، ج ٤، ص ١٦٥، احکام القرآن، جصاص، ج ۲، ص ۲۹

و این یعنی او عالم به مسئلهٔ اول است، در نتیجه علم نسبت به آن چیز شرط وجوب دعوت را در آن فراهم می‌کند و علما و فقها هیچ اختلافی در این ندارند که اگر شخص جاهل به یک چیز باشد نمی‌تواند مردم را به سوی آن دعوت کند زیرا علم بدرستی آنچه که داعی بسوی آن دعوت می‌کند شرط صحت دعوت است بنابراین هرمسلمانی به اندازه علمی که دارد موظف به دعوت بسوی خدا است همچنان که بعدا توضیح داده خواهد شد که این همان معنای مورد نظر از واجب بودن دعوت بر علما است یعنی بر کسی که عالم بر مسئله و حکم آن است واجب است که مردم را بسوی آن دعوت کند چه آن فرد از عامهٔ مسلمین باشد یا آنکه سهم بزرگی از علم داشته باشد با این توضیح، نادرستی سخن کسانی که می‌گویند مقصود آیه علمایی است که سهم بزرگی از علم داشته باشند نه دیگران روشن می‌شود و گاهی آنان را رجال دین می‌نامند و این تسمیه بر همهٔ مسلمانان که مرد دین باشند صادق است زیرا این نامگذاری تنها منحصر به گروهی از آنان نیست[1]".

هدایت فقط با امر و نهی کامل می‌شود

امروزه یکی از شبهات درک نادرست از آیهٔ کریمهٔ:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ ﴾ مائده: ۱۰۵

«ای مؤمنان مواظب خود باشید، هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند.»

می‌باشد پس کسی نه آگاهی فقهی ندارد به استناد این آیهٔ شریفه از امر و نهی و انجام آن خودداری کرده و شانه خالی می‌کند و به عنوان مودّت و دلسوزی کسی را نصیحت نمی‌کند.

"ابن قیم این شانه خالی کردن را از بزرگترین حیله‌های شیطانی نام برده است. شیطان در قلوب بعضی از مردم ترک امر به معروف و نهی از منکر را در قالب دوست داشتن مردم و برخورد نیکو داشتن با آنان و عمل به این فرموده خداوند متعال که می‌فرماید: (علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل...) جلوه می‌دهد[2]".

---

[1]. اصول الدعوة، ص ۲۷٤

[2]. اغاثة اللهفان من مصائد الشیطان. ج ۱. ص ۱۳۰

در اینجا بی‌مناسبت نیست که گفتار زیبایی از ابن تیمیه ر ادر ردّ این شبهه بیان نماییم که چه نیک و زیبا و دقیق آن را بیان کرده است ایشان می‌فرمایند: قول خداوند متعال که **(علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهدیتم)** به معنی ترک امر به معروف و نهی از منکر نیست همانطور که در حدیث مشهوری در کتب سنن آمده است که حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بر منبر رسول الله ﷺ خطاب به مردم فرمود: (أیُّها الناس إنّکُم تقرءون هذه الایةوتضعونها فی غیر موضعها و انی سمعتُ رسول الله ﷺ یقول: إنّ الناسَ اذا رأوا المنکر فلم یغیروه اوشک أن یعمَّهم اللهُ بعقابٍ منه)

(ای مردم شما این آیه را قرائت می‌نمایید وآن را در جایگاهش بکار نمی‌گیرید همانا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: به درستی مردم هنگامی که منکری را می‌بینند و آن را تغییر نمی‌دهند نزدیک است که عقاب خدا شامل همه گردد)

همچنانکه در حدیثی از ابن ثعلبه خشنی هم روایت شده است (إذا رَأیتُ شُحاً مطاعاً وهویً متبعَاً و إعجَابَ کلٍّ ذی رأیٍ برأیهِ فَعلیکَ بِخُوَیصَةِ نَفسکَ) «هرگاه کسی را دیدی که پیرو بخل و حسادت و دنباله رو هوی و هوس است و هر صاحب نظری به سخن خویش می‌بالد، پس تو به خود بپرداز و مواظب خودت باش.

که این سخن را حدیث دیگری از ابو سعید در صحیح مسلم تفسیر می‌کند که پیامبر فرمود (من رأی منکُم منکراً فلیُغیُّرهُ بیدهِ فإن لمْ یَستَطِعْ فَبلِسانه فإنْ لم یستطعْ فبقلبهِ و ذلک أضعفُ الایمانِ) اگر یکی از شما منکری را دید با دستش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش تغییر دهد که این تغییر قلبی ضعیف‌ترین درجهٔ ایمان است.

اما هرگاه گناهکاران به آن اندازه قوی شدند که دیگر نه تنها گوش شنیدن حق را نداشتند، بلکه به سبب تسلط هوی و هوس و خود بینی شخص نهی کننده را هم آزار می‌دادند، در آن هنگام دیگر نمی‌توان با زبان اقدام به تغییر کرد بلکه باید تنها در قلب آرزوی تغییر را داشته باشند.

" شح" همان ولع و حرص فراوان است که موجب بخل ورزیدن و ستم کردن می‌شود. یعنی "شح" باز داشتن از خیر و نیکی و حتی ابراز تنفر نسبت به آن است. و دنباله روی هوی و هوس در بد خواهی و قصد انجام امور بد وجود

دارد،خودرأیی هم در حیطه عقل و علم قرار می‌گیرد و در پایان فاسد شدن قوای سه گانه یعنی علم و عشق و نفرت را در حدیث بالا ذکر کرده است.

در حدیث دیگری سه چیز هلاک کننده نامیده شده‌اند: اطاعت و فرمانبرداری از حرص و ولع و دنباله روی هوی و هوس و خود پسندی و خودخواهی که در مقابل آنها سه چیز نجات دهنده نامیده شده اند: ترس از خداوند در آشکارا و نهان، میانه روی در فقر وغنا، سخن به حق گفتن در حالت خشم و خشنودی. و اینها همان چیزهایی هستند که پیامبرﷺ در حدیث دیگری از خداوند خواسته است و می‌فرماید: پروردگارا من آشکارا و نهان از تو می‌خواهم که ترس از تو در دل من باشد و می‌خواهم در هر حال سخن حق بگویم و در نیازمندی و رفاه متعادل باشم.

ترس از خداوند در مقابل پیروی از هوی و هوس قراردارد زیرا ترس از خداوند مانع تبعیت از هوی و هوس است همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴾ نازعات: ۴۰

«اما کسی که از منزلت پروردگارش ترسیده ونفسش را از هوی و هوس نهی کرده است»

اقتصاد و میانه‌روی در فقر و غنی در مقابل فرمانبرداری از حرص قرار دارد و سخن بر حق گفتن در حال خشم و خشنودی در مقابل خود بزرگ بینی قرار دارد پس آنچه ابوبکر صدیق فرمود روشن و آشکار است، زیرا خداوند متعال فرموده "علیکم انفسکم "یعنی مواظب نفس خود باشید.

یکی از مصالح خیرخواهی برای نفس انجام دادن عملی است که خداوند به آن امر یا از آن نهی کرده است و خداوند متعال می‌فرماید "لا یضرکم من ضل اذا اهدیتم" کسانی که گمراهند به شما ضرری نخواهند رسانید اگر شما بر هدایت باشید.

هدایت زمانی کامل می‌شود که انسان از خداوند اطاعت نماید و آنچه از امر و نهی واجب است انجام دهد که در آن فواید فراوانی وجود دارد، یکی از آنها این است که مؤمن نباید از کفار و منافقین ترس داشته باشد زیرا آنها به او ضرری نخواهند رسانید اگر او بر سر راه هدایت الهی باشد و اظهار اندوه بر چیزی که ضرری ندارد بیهوده است و این دو نکته در قرآن ذکر شده‌اند:

﴿ وَٱصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴾ نحل: ۱۲۷

«وای پیغمبر تو نیز در برابرمصائب و صحنه‌های جانسوزی که در راه تبلیغ رسالت آسمانی خواهی دید شکیبایی کن و شکیبایی تو و هرکس دیگری جز در پرتو توفیق یزدان میسر نیست (اگر کافران ایمان نیاورند) بر آنان اندوهگین مشو و در برابر مکر و نیرنگی که می‌ورزند ناراحت و نگران مباش.»

و سوم: اینکه به آنها تمایل پیدا نکند و آنچه از مال و ثروت و شهرت به آنان داده شده است چشم او را نگیرد و او را مجذوب خود نگرداند.

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ ﴾ حجر: ۸۸

«ای پیغمبر چنان خود را بر چیزی خیره مکن که بر گروههایی از کافران داده‌ایم (چراکه نعمت دنیا گذران است و نعمت اخرت جاویدان) و برآنان غمگین مباش.»

چهارم: با زیاده روی در کینه توزی و سرزنش و نهی و عذاب دادن گناهکاران از حد متعادل شریعت اسلام تجاوز نکند بلکه به تجاوزکاران و گناهکاران بگوید:

"علیک نفسک لا یضرک من ضل اذا اهدیت "« مراقب نفس خودت باش آنانکه گمراه هستند هیچ ضرری به تو نمی‌رساند آنگاه که تو به راه هدایت باشی» باز خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـَٔانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ ﴾ مائده: ۸

«دشمنی قومی‌شما را بر آن ندارد که با ایشان دادگری نکنید.»

﴿ وَقَـٰتِلُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ ﴾ بقره: ۱۹۰

«و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند و تجاوز و تعدی نکنید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد»

سپس در ادامه می‌فرماید:

﴿ فَإِنِ ٱنتَهَوْا۟ فَلَا عُدْوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴾ بقره: ۱۹۳

«پس اگر دست برداشتند تجاوز کردن جز بر ستمکاران نیست.»

اما گاهی بیشتر کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند از روی نادانی یا با ستم کردن از حدود الهی تجاوز می‌کنند و این مسئله‌ای است که پایداری و

دوام در آن واجب و ضروری است حال تفاوتی نمی‌کند، نهی‌کننده کافر، منافق، فاسق یا گناهکار باشد.

پنجم: اینکه امر و نهی باید بر مبنای شریعت اسلام باشد یعنی باید همراه با داشتن علم در امر به معروف و نهی از منکر، مهربانی، هدف نیک و رفتاری معتدل باشد، همهٔ اینها مصداق این فرمودهٔ خداوند "علیکم انفسکم" و " اذا اهدیتم" می‌باشد.

و این پنج شرط را کسی که به امر به معروف و نهی از منکر امر شده است از آیه شریفه در می‌یابد و علاوه بر اینها معنی دیگری نیز در آیه وجود دارد که می‌فرماید: انسان با علم و عمل خویش به آنچه که در آینده به سود و مصلحت اوست روی بیاورد و از آنچه برای او فایده‌ای ندارد بپرهیزد.

همچنانکه پیامبر می‌فرماید **"مِنْ حُسنِ اسلامِ المَرءِ تَرکُه مَا لا یَعنیه"**

«یکی از نشا نه‌های اسلام نیکو این است که مسلمان آنچه را برای او فایده ای ندارد ترک نماید» مخصوصا اگر زیاده روی در چیزی باشد که نه مربوط به امور دنیوی فرد و نه مربوط به دین با شد، مانند صحبت کردنی که از روی حسادت یا برای ریاست طلبی باشد.

و اعمال نیز به همین شکل می‌باشند پس عمل کننده یا متجاوز و ظالم است یا نادان و ابله است، بیشتر کارهایی را که شیطان برای انسان به صورت امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا به تصویر می‌کشد در اصل ظلم و تجاوز محسوب می‌شوند.

اندیشیدن و تفکر در چنین اموری که آیات قرآن آن را در بر می‌گیرد از سودمندترین چیزها برای انسان است، و اگر فرد در اختلافاتی که در میان دانشمندان و مؤمنان و امیران این امت واقع شده بیندیشد به درستی می فهمد که اختلافات میان علما و امیران و دیگران به تاویلی تجاوز و به تاویلی دیگر تجاوز نمی‌باشد، همانطور که جهمیه براهل سنت در قضیه‌ی صفات الهی و قرآن و قضیه‌ی آزار واذیت امام احمد و غیره مرتکب ستم شده‌اند، یا مانند ستم متعدد رافضی‌ها بر اهل سنت یا ستم " ناصبه" در مورد علی و خانواده‌اش و یا ستم فرقه مشبه بر منزه ویا ستم بعضی از اهل سنت بر بعضی دیگر و بر اهل بدعت که همه‌ی اینها تجاوز از حدود خداوند و مصداق اسراف در آیه زیر آمده است:

﴿ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا ﴾ آل‌عمران: ۱۴۷

«پروردگارا گناهانمان را ببخشای و از زیاده روی‌ها وتندروی‌هایمان صرف نظرکن.»

و در مقابل این تجاوز و ستم، کوتاهی و سستی دیگران هم در امرکردن به سوی حق و امر به معروف و نهی از منکر در همهٔ امور وجود دارد، چه زیبا بعضی از پیشینیان گفته‌اند: خداوند به چیزی امر نکرده، مگر اینکه شیطان در مقابل آن به دو صورت خود را نشان می‌دهد: اینکه فرد یا نسبت به موفقیت بی‌تفاوت می‌شود، و یا اینکه در آن به زیاده‌روی یا کوتاهی دچار می‌شود.

با توضیحی که گذشت روشن گردید کسی که یاری دهنده و پشتیبان گناه و تجاوز است، نیکی و تقوا را یاری نمی‌دهد، در مقابل کسی که دستورات الهی را انجام و زیاد از منکر نهی می‌کند نیز افرادی وجود دارند که از منکر نهی نمی‌کنند و تنها قسمتی از آنچه به آن امر شده‌اند را انجام می‌دهند، امید است خداوند ما را به راه راست هدایت فرماید **ولا حول و لا قوه الا بالله**.

در اینجا سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه که کلامی است ارزشمند به پایان رسید[1] و به خاطر این محتوای مهمی که داشت مفصل آن را ایراد کردیم همانطور که در مقدمه کتاب گفتیم با تواضع در برابر ائمهٔ فقها و دعوتگران و حرص بر کلام پیشینیان و مقدم داشتن کلام ایشان بر سخن معاصرین و آنچه خود توان نگاشتن آن را داشته گام برداشته‌ایم.

از آنچه گفته شد باید به این نکته توجه کرد که سکوت در برابر قدرت و آزار گناهکاران برای نهی کننده زمانی جایز است که نهی گسترده از طبقه عامی و ضعیف جامعه باشد اما دعوتگران و رهبران و علما باید در اظهار حق و پشتیبانی ازآن پا برجا و استوار در مقابل منکر بایستند، اگر چه در این راه دچار آزار و اذیت و عذاب و یا حتی مرگ شوند، این صفات را ابن تیمیه در جای دیگری بیان کرده است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد، علاوه براین امام احمد بن حنبل (ر‌ه) در ایام محنت خلق قرآن چنان بوده است یعنی به سخن ابن تیمیه اهتمام و توجه خاصی داشته‌اند آنجا که می‌گوید: « هدایت زمانی کامل می‌شود که از خداوند اطاعت شود». «و این چنین خلیفه اول آنچه از این آیه قرآن به ذهن بعضی از مردم رخنه کرده بود، را اصلاح کرده است، امروزه ما مسلمانان به اصلاح افکارمان نیازمندتر از آن دوران هستیم زیرا اقدام به وظیفه تغییر منکرات مشکل‌تر شده

[1] مجموع فتاوی، ج ۱٤، ص ٤٧٩

است،و انسانهای ضعیف به تاویل آسانی از این آیه رسیده‌اند که مشقت جهاد و خشونت و سختی آن را از دوششان بر می‌دارد.

به خدا سوگند هرگز اینچنین نیست زیرا این دین جز با تلاش و جهاد پابرجا نمی‌ماند، و جز با عمل و مبارزه سالم از گزند محفوظ نمی‌ماند و این دین به کسانی نیاز دارد که برای بازگرداندن مردم بسوی آن تلاش کرده و آنان را از بندگی بندگان، تنها به سوی بندگی پروردگار نجات دهند تا الوهیت پروردگار در زمین مستقر گردد و غاصبینی تحت سلطه و قدرت پروردگار درآیند، شریعت و قانون الهی در میان مردم برپا گردد و مردم نیز آن را برنامهٔ زندگی خود قرار دهند.

پس باید به بهترین شکل و با هر وسیلهٔ ممکن برای هدایت انسانهای گمراه و راهنمایی کردن و روشنگری آنان تلاش کرد، آنگاه که نیروی سرکش و طغیان تنها عامل ممانعت مردم از هدایت شدن است و آنگاه که مردم دین خدا را رها کرده و از آن دست کشیده و برپایی شریعت الهی در میان مردم به تأخیر افتاده است. و بعد از آن تکلیف از دوش مؤمنین ساقط می‌شود[1]».

پس دیدگاه"کسانی که برای خود دلیل تراشی و بهانه جویی می‌کنند" وارد وقابل قبول نیست و مقصود آیه این است که بر شما باد نفسهایتان پس آن را پاکیزه دارید و همراه جماعت باشید و از آن جمع حفاظت نمایید. منظور این نیست، هرگاه که خود هدایت شدید دیگران را گمراه کنید، زیرا شما امت یکپارچه ای هستید که با غیر مسلمانان تفاوت دارید، برخی از شما ولی و سرپرست و دوست برخی از دیگر است و هیچ سرپرستی و ولایتی از دیگران بر شما نیست و شما هیچ رابطه‌ای با آنها ندارید.

این آیه به تنهایی اصول اساسی طبیعت امت اسلام و چگونگی ارتباط آن را با دیگر ملتها بیان می‌کند.

همانا تنها امت مسلمان حزب الله است و ملتهای دیگر همه حزب و پیرو شیطان هستند و به همین دلیل بین آنها و دیگر ملت‌ها ولایت و همبستگی برقرار نمی‌شود زیرا بین آنها هیچ اشتراکی در عقیده و هدف و وسیله و فراتر از آن در ثواب و عقاب وجود ندارد. امت اسلام باید در بین مسلمانان همبستگی و اتحاد

---

[1]. الظلال، ج ۷، ص۵۹ و ٦١

برقرار کرده و همدیگر را نصیحت و سفارش کنند و باید با هدایت پروردگاری هدایت شوند که آنها را امتی مستقل وجدا از دیگران قرار داده است و تا زمانی که آنها بر هدایت الهی استوار باشند هیچ نیرویی به آنها ضرری نخواهد رساند.

اما این بدان معنا نیست که امت اسلامی از وظیفه دعوت تمام مردم جهان بسوی هدایت الهی شانه خالی کند، هدایت الهی، دین و شریعت و نظام امت اسلام است هرگاه امت اسلام نظامش را در زمین استوار گرداند بعد از آن باید به دعوت همهٔ مردم به سوی خدا و هدایت آنان اقدام کند و باید رهبری همهٔ مردم را به دست گیرد تا در بین آنان عدل و داد را برپا داشته و میان امت اسلام و گمراهی و جاهلیتی که آنها را از اسلام خارج کرده مانع محکمی بوجود آورد.

امت اسلامی نزد خداوند مسئول اعمال خویش است، و اگر بر هدایت باشد گمراهان به او ضرری نمی‌رسانند، البته منظور این نیست که اگر در امر به معروف و نهی از منکر در درجه اول در میان امت اسلام و بعد در بین همه مردم جهان کوتاهی کند، خداوند او را محاسبه نمی‌کند، بلکه باید دانست اولین معروف، امر به اسلام آوردن برای خدا و برپا کردن شریعت اسلام است، و اولین منکر جاهلیت و تجاوز و سرکشی در برابر قدرت خداوند و شریعت اسلام است و حکم جاهلیت همان حکم طاغوت است و طاغوت یعنی هر قدرت و نیرویی که غیر از قدرت و نیروی خدا باشد.پس امت اسلام در درجه اول استوار دارندهٔ خویش سپس تحکیم بخش همهٔ شریعت است.

هدف ازبیان حدود مشخص شده در آن همان طور که برخی از پیشینیان و نیز تعدادی از معاصرین فهمیده اند، این نیست که هرگاه مؤمن خودش هدایت شد دیگر لازم نیست کسی را امر به معروف یا نهی از منکر کند، و نیز این نیست که هرگاه امت اسلامی هدایت شد، دیگر مسلمان وظیفه ندارد تا شریعت خداوند را در همهٔ دنیا برپا دارد، در حالی که در اطراف او انسان‌های گمراهی وجود دارند.

بدیهی است که این آیه وظیفهٔ مبارزه با بدی و مقاومت و جنگ در برابر طغیان را از دوش مسلمانان برنمی‌گیرد. لازم به ذکر است شدیدترین نوع طغیان، طغیان و سرکشی در برابر الوهیت پروردگار و غصب قدرت و سلطه او و به بندگی کشیدن مردم به شریعتی غیر از شریعت پروردگار است، و این همان منکری است که نه به سود فرد است و نه با وجود آن جامعه به راه راست هدایت می‌شود.[۱]

---

[۱]. في ظلال القرآن ج۷/ط۱۹۶۱/ص۶۰-۵۹

عبادت کنندگانی که عبادت را به بازیچه گرفته‌اند

آنچه را که قبلا از ابن تیمیه و ابن قیم و غزالی و برخی از معاصرین در باب دعوت بسوی خدا و امر به معروف و نهی از منکر نقل و به تعدادی از آیات و احادیث نیز استناد کردیم تا مسئله را آن اندازه روشن و واضح گردانیم که جوابی قانع کننده وکافی برای انسانهای گنگ و لالی باشد که گمان کرده‌اند که بعضی از عبادتها و سخنان فقهی آنها را از وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر معاف می‌دارد.

با وجود فریادهای دعوتگران در سالهای اخیرجهت فراخواندن مردم مخصوصاً نمازگزاران، تا در راه اسلام سعی کرده و دعوتگران را در امر به معروف و نهی از منکر یاری دهند، باز باید به واقعیت جامعه اسلامی‌تاسف خورد، زیرا زمان پی درپی در گذر است ولی آنها راه عمل به دستورات اسلامی را نمی‌شناسند، یا اینکه آن را می‌شناسند ولی از فداکاری و ایثار خودداری می‌کنند، یا حرص بر مال و رعایت مصالح دنیوی آنها را از عمل باز داشته است، به همین دلیل در مسجدها وخانه- هایشان گوشهٔ عزلت و انزوا گرفته و برای اسلام می‌گریند، آنان نسل‌های مسلمان و مجموعه‌ی جوانان ساده دل را رها کرده تا دعوتگران بی‌دین و لائیک و کمونیست وجود آنها را تربیت کنند و یا کسانی که جوانان را به فساد و زندگی شهوانی و زنا و شراب خواری و زیاده‌روی در عیش و نوش می‌کشانند، بدون تردید این نمازگزاران وانسان‌های غیور و کسانی که برای سرنوشت مسلمانان نگران هستند کتابهای فقه و زهد و عبادت را می خوانند اما گویی ضعف و سستی اراده‌هایشان دیده‌های آنها را بر فریادهای انسانهای مخلص که با گذشت نسل‌ها و قرن‌ها از زمان اصحاب پیامبرﷺ تاکنون بوده است بسته‌اند، در حالی که این کتاب‌ها آنان را برای عمل در راه اسلام و بشارت دادن بوسیله آن و دعوت کردن مردم و آگاه نمودن جمع غافلان و ترک گوشه‌نشینی و برخواستن برای جهاد و جانفشانی در راه اسلام تشویق کرده است. براستی که این اندوهی کشنده و عزلتی جانکاه و بدعتی ویرانگر است، هر چند که با نیتی درست هم همراه باشد.

اگر شما گوشه عزلت بگیرید پس چه کسی با دشمنان اسلام خواهد جنگید؟

اولین گروه از این خیال پردازان در صدر اسلام و صحابه (رضوان الله علیهم) ظاهر شدند که صحابهٔ جلیل القدر عبد الله ابن مسعود ﷺ در مقابل آنان ایستاد، زیرا می‌دانست که عزلت و انزوا با اسلام پویا، یعنی اسلام امر و نهی و جهاد و دعوتی که پیامبر اکرم ﷺ آنان را بر اساس آن تربیت کرده است، مخالف است، بنابراین او بدعت آنان را برایشان روشن کرد و گمان‌های آنها را از ریشه برکند و آنان را به راه راست برگرداند.

عامرشعبی یکی از فقهای بزرگ از تابعین کوفی روایت می‌کند که: تعدادی از مردم کوفه از شهر خارج شده و در نزدیک کوفه اقامت گزیده و به عبادت مشغول شدند، خبر آن به عبدالله ابن مسعود رسید، او نزد آنها رفت، از حضور او بسیار خوشحال شدند. به آنان گفت چه چیزی شما را به این کار وادار کرد؟

گفتند: دوست داشتیم از نادانی و بی‌خبری مردم دوری کنیم و خدا را عبادت نماییم، عبدالله گفت اگر دیگران نیز همین عمل شما را انجام دهند پس چه کسی با دشمنان اسلام بجنگد؟ از اینجا نخواهم رفت تا اینکه برگردید" و این را شیخ المحدثین عبدالله بن مبارک (ره) روایت کرده است[1]".

من گمان می‌کنم _ و خداوند به این داناتر است_ آنها این بدعت را از مسیحیان فرا گرفته بودند، زیرا املاک و زمینهای مسیحیان در اطراف کوفه زیاد بود و قبیله طَی در آن هنگام در اطراف کوفه سکونت داشتند که قبل از اسلام مسیحی بودند، وجود عدی پسر حاتم طایی به عنوان رئیس این قبیله که قبل از اسلام مسیحی بود این ادعاء را ثابت می‌کند. و به این دلیل دعوتگران مسلمان در طول نسلها این بیداری و هوشیاری را از ابن مسعود فرا گرفتند و این سخن حق و راه بیداری و الگوی تربیتی پیامبر رحمت ﷺ است. نشانه‌های آنها در سخنانشان پدیدار است همانطور که در چهره‌های آنان نیز مشخص است، آری، هنگامی که عابدان گوشه نشینی کنند چه کسی با دشمنان اسلام خواهد جنگید ؟

---

[1]. کتاب الزهد، عبداله بن مبارک، ص ۳۹۰

چه کسانی باید نیرنگ صهیونیست و تبلیغات کمونیسم و ملحدان را پاسخ گویند آنگاه که نمازگزاران در مساجد گوشه نشین و سعی و تلاشهایشان را با دعوتگران اسلام همراه شناخته و با آنان همکاری نکنند.

اما بعد از فوت ابن مسعود و یارانش و همچنین با فوت نسلی از تابعین جهادگر که (صحابه) رسول الله آنان را تربیت کرده بودند باز هم برخی از مسلمانان در راه خدا کوتاهی کرده و دوباره در نیمه دوم قرن دوم هجری گوشهٔ عزلت و تنهایی را در پیش گرفتند.

ابن مبارک وارث ابن مسعود

خداوند سبحان عبدالله ابن مبارک (ت ۱۸۱هج) را برای دوباره زندگی بخشیدن به امت اسلامی هدایت نمود.

ایشان (ره) یکی از علمای حدیث مورد اطمینان به شمار می‌آید و به احادیث نقل شده از ایشان در صحیحین و سنن و مسندهای حدیث استناد می‌شود، ایشان علاوه بر این، دارای اموال و ثروت زیادی بود که در راه تحصیل علم دوستان خود در سراسر دنیای اسلام صرف کرد، و همچنین اشعار دینی زیبایی از او به جا مانده است.

او دعوتگری مجاهد بود و هر سال به سرزمین روم یورش می‌برد و شهر طرسوس قسمت جنوبی ترکیهٔ امروزی را به عنوان پایگاه خود انتخاب می‌کرد، او با این صفات توانست در رأس محدثین زمان خویش قرار گیرد.

ابن مبارک این کلمات را از کتاب ابن مسعود نقل کرده و آن را چراغ راه خود قرار داده و بار دیگر به ایفای نقش ابن مسعود پرداخته است. تا جایی که گوشه نشینی و ترک جهاد دوستش فضیل ابن عیاض (ره)(ت۱۸۷ه) را در مکه مورد انتقاد قرار می‌دهد.

فضیل از افراد مورد اعتماد و اطمینان در نقل حدیث است و نقل حدیث از ایشان در صحیحین برای اثبات این ادعاء کافی است همچنین او یکی از عابدان با تقوا و مشهور در تاریخ اسلام به شمار می‌آید اما ابن مبارک همهٔ آن اعمال او را برای ترک جهاد کافی نمی‌دانست، زیرا معتقد بود که جهاد و مبارزه با دشمنان را ترک کرده است به همین دلیل او را با سخنان خشنی مورد خطاب قرار داده تا جایی که می‌گوید: او عبادت را به بازی گرفته است و بعد از اتمام یکی از

جنگهایش با دشمن در حالی که هنوز گرد و غبارهای جنگ را از تنش پاک نکرده بود ابیات شعر زیبایی را برای او فرستاد که هنوز هم دلیل قاطعی برای دعوتگران بعد از ایشان است، که در ابتدای آن خطاب به دوستش می‌گوید: قلبت را بگشای و بند و زنجیرهای اسارت را از آن باز کن تا با ابیات ابن مبارک به پرواز در آید و اوج گیرد.

یا عابدَ الحَرمینِ لو أبصرتَنا ... لَعَلمتَ أنّکَ فی العِبادة تَلعَبْ

مَن کان یُخضِبُ جیدَه بدموعِه ... فنحورُنا بدمائِنا تتخَضَّبْ

او کان یُتعِبُ خیلَه فی باطلٍ ... فخیولُنا یومَ الکَریهةِ تَتعَبْ

ریحُ العَبیر لَکُم ونَحن عَبیرُنا ... رَهجُ السَّنابکِ والغُبارُ الاَطیَبْ

ولَقَدْ أتَانا عَنْ مَقالِ نبیِّنا ... قولٌ صحیحٌ صادقٌ لا یُکذَبْ

لا یَستوی غُبارُ خَیلِ اللهِ فی ... أنفِ امْرِیءٍ ودُخانُ نارٍ تُلهَبْ

هذا کتابُ الله یَنطقُ بیننا ... لیس الشهیدُ بمیتٍ لا یُکذَبْ[1]

ای عابد حرمین اگر ما را نظری می‌افکندی، می‌فهمیدی که عبادت را بازیچه خود قرار داده‌ای.

ای کسی که گردنش را با اشک سرخ رنگ کرده است بدان که گردنهای ما از خونهایمان سرخ رنگ است.

یا کسی که اسبش را در راه باطل می‌راند و رنجور می‌کند، اسبهای ما در روز سخت جنگ خسته و رنجور می‌شوند.

بوی خوش عبیر برای شما باشد، اما عبیر ما گرد و غبار خوش پای اسبهاست.

از سخنان پیامبر ما به مارسیده سخنانی درست و صادق که دروغ در آن نیست.

گرد و غبار لشکر خدا و دود آتشی که برافروخته است در یک شخص با هم جمع نمی‌شوند. (هرکه را در راه خدا غباری رسیده باشد او را آتش دوزخ نخواهد سوزاند).

این کتاب خداست که دربین ما شاهد و گواه است شهید هرگز نمی‌میرد و این دروغ نیست.

---

[1]. طبقات الشافعیة الکبری، سُبکی، ج ۱، ص ۲۸۷

ابن مبارک: این اشعار را برای کسی سروده که در جوار مکه مشغول عبادت است و به عابد الحرمین ملقب و به بسیار اشک ریختن در راه رضای خدا مشهور است پس ابن مبارک با کلمه "دموع"به او اشاره کرده است وگویی این مَثَل نمازگزاری است که با عطر خود را به عنوان تبعیت از سنت پیامبر ﷺ خوشبو می-کند، و سپس در شِعرش با آوردن بوی خوش قابل دسترس به فضیل ایراد می‌گیرد در حالی که بر پیامبر علاوه بر مشک گل و ریحان بوی خوش مشک غبار میدانهای نبرد نیز عطر افشانی می‌کرد، پس اکنون نسبت به کسانی که جهاد و دعوت به سوی خدا و امر و نهی را نه به خاطر فراوانی عبادتهایشان بلکه به خاطر راحت طلبی و رفاه و مال اندوزی و طمع و برای خشنودی همسرانشان ترک کرده‌اند چه باید گفت؟

آیا می‌توانیم امروز به کسانی که ادعای زهد می‌کنند چیزی غیر از سخن عبدالله ابن مبارک را بگوییم یعنی بگوییم: ای انسان عابدنما اگر به دعوتگران اسلام نظری می‌افکندی که چگونه بر پیروان کفر و گمراهی می‌تاختند و یورش می-آوردند، آنگاه می‌دانستی که تو فقط عبادت را به بازیچه گرفته ای؟

اگر امروز پشت برخی از عابد نماها از نماز خواندن زیاد خم شده و از روزه گرفتن فراوان گلوهایشان خشکیده است، مجاهدان و دعوتگران اسلام در انجام واجبات و سنتها و سعی در حل مشکلات و امور مسلمانان و سعی و تلاش شبانه‌روزی در راه پیاده شدن دین خدا و تقدیم کردن جان و مال وهستیشان در این راه کمرهایشان خم شده و طنابهای دار برای به دار آویختنشان به اهتزاز در آمده است.

شیخ گیلانی در مسیر دعوت

بعد از ابن مبارک نسلهای متعددی آمدند اما بار دیگر همت‌ها ضعیف گردید و زاهدان و عابدان در عزلت‌خانه‌ها گوشه نشین شده و راهنمایی و هدایت مردم را ترک کردند پس اضطراب و نگرانی بار دیگر در جامعه اسلامی‌شایع شد تا آنگاه در قرن ششم هجری فرزندی صادق از وارثان بزرگان پیشین، ابن مسعود و ابن مبارک به دنیا آمد و به مبارزه برخاست طوریکه بیداری و هوشیاری اش مانع از پیوستن او به انسان‌های ترسو و مخفی شده از دید مردم شد، پس شروع به فراخوانی و دعوت مسلمانان کرده و از بیماریهایی که جامعه اسلامی را تهدید می‌کرد پرده

برداشت. او شیخ اسوه و عارف عبدالقادر گیلانی﷬ بود، فقیهی مورد اعتماد از فقهای حنبلی مذهب بغداد بوده و از نظر زهد و پرهیز از هر آنچه مخالف آمادگی تمام برای تحصیل علم بود از همه علمای عصرش برتر بود، مرد شریفی که نسبش به حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم) می‌رسید، اما انتساب او به شهر گیلان به علت سکونت پدرانش درآنجا بوده است ابن تیمیه و ابن قیم او را ستوده‌اند و او را شیخ القُدوهٔ نام نهاده اند چنانچه در بیشتر صفحات کتاب *مدارج السالکین* به این مساله اشاره شده است.

شیخ عبد القادر گیلانی سخنرا نی‌های زیادی داشت که در آنها با نداهای بلیغ و پرمعنا و استوار مردم عراق را به اسلام فرا می‌خواند یکی از شاگردانش سخنانی را از خطبه‌های هفتگی که ایراد می فرمود انتخاب و در کتابی به نام *الفتح الربانی والفیض الرحمانی* جمع آوری نمود که در آن سخنانی وجود دارد که جای نقد وبررسی است اما در مقابل پر از فریادهای حق طلبانه و نکته‌های مهم است که بر وجوب دعوت به سوی خدا و امر و نهی به شدت تاکید کرده است ایشان در یکی از خطبه‌هایشان می‌گویند:

زاهد مبتدی از مردم گریزان است، اما زاهد کامل نسبت به سخنان مردم بی تفاوت است، از آنها فرار نمی‌کند، بلکه آنان را می‌طلبد زیرا خداشناس است و کسی که خداشناس باشد از هیچ چیز فرار نمی‌کند و از هیچ چیز به غیر از خداوند ترس و باکی ندارد زاهدان مبتدی از انسانهای فاسق و سرکش فرار می‌کنند اما زاهد کامل آنان را می‌طلبد و خواهان آنانست، چرا آنان را نطلبد در حالی که همهٔ داروهای شفا دهندهٔ آنها نزد اوست؟ لذا بعضی از عرفا گفته‌اند تنها عارف است که در مقابل انسان فاسق لبخند می‌زند، کسی که خداوند را کاملا می‌شناسد هدایتگر مردم به سوی او می‌شود، و مانند تور صیادی می‌ماند که مردم را با آن از دریای دنیا صید می‌کند. دعوتگر خداشناس چنان قدرت و نیرویی دارد که شیطان و لشکریانش را در هم می‌شکند و مردم را از دست آنان نجات می‌دهد پس ای کسانی که از روی نادانی گوشهٔ عزلت گرفته‌اید بپاخیزید و آنچه را می‌گویم بشنوید"

ای زاهدان زمین به پیش روید تخریب کنید صومعه‌هایتان را و به من ملحق شوید، بدون هیچ اصل و اساسی در خلوت خویش نشسته‌اید و به چیزی نرسیده‌اید. "[۱].

این سخنان را شیخ در پیری گفته‌اند که قلب انسان را به اهتزاز در می‌آورد، اندکی در سخن شیخ بیاندیشید آنجا که می‌گوید "ای زاهدان روی زمین به پیش روید" ای انسانهای گریزان که تحت تاثیر سلطه افکار انسا نها و آراء و نظرات طاغوتیان قرن بیستم قرار گرفته اید صومعه‌هایتان را ویران کنید و جایگاه خود را در صف دعوتگران به سوی اسلام دریابید.

سخن ابن جوزی در توصیف دلاوران

در همان وقت دعوتگر دیگری در بغداد با قلبی بزرگ به دعوت مردم بغداد پرداخت، او ابوالفرج عبدالرحمن بن‌جوزی مؤلف کتاب *زادالمسیر فی علم التفسیر* و *تلبیس ابلیس* و کتاب‌های مفید دیگری است.

آشکارا وظائف دعوت را انجام داده و بدون تاخیر به آشکار کردن چهره واقعی زاهد نمایان اقدام کرده و با این سخنان تند آن زاهدان را مورد خطاب قرار می‌دهد:" آن زاهدان مانند خفاش‌هایی هستندکه خویشتن را درگوشهٔ تاریکی حبس کرده‌اند و به مردم خیری نمیرسانند و این عزلت نیکو است اگر مانع خیر از قبیل شرکت در نماز جماعت و تشییع جنازه و عیادت بیمار نشود و این ویژگی انسانهای ترسو است اما انسانهای شجاع یاد می‌گیرند و یاد می‌دهند و این منزلت ومقام انبیای الهی است[۲]"

و این سخن انسان‌های اندیشمند در میان هر نسلی است، آنان برای هیچ کس جایز نمی‌دانند که که گوشه‌نشینی کرده و از دعوت به سوی خداوند باز ایستد، دکتر حسان حتحوت _خداوند به او جزای نیک دهد_ با شیوایی سخن و بلاغت گفتار در ابیاتی زیبا حق سخن را به جا آورده و می‌گوید:

حسبوا بأنَّ الدّینَ عزلةُ راهبٍ ... و استَمرءوا الاورْدَ و الاذکارَا

عَجباً أراهُم یُؤمنـونَ بِبعضِه ... وأرَی القلوبَ بِبعضهِ کُفارَا

---

[۱]. الفتح الربانی،شیخ عبدالقادر گیلانی،ص ۷۳

[۲]. صید الخاطر، ابن جوزی، ص ۲۲٤

و الدینُ کانَ و لا یزالُ فَرائضاً　　وَ نَـوافـلاً للّه و استغفـارَا
و الدینُ میدانٌ و صمصامٌ و فر　　سانُ تَبیدُ الشَّرَّ و الأشرارَا
و الدینُ حکمٌ باسمِ ربِّک قائمٌ　　بالعدلِ لا جُوراً ولا استهتارَا

گمان می‌کنند که دین عبارت از گوشه نشینی راهبان است وخواندن وردها و ذکرها را دلنشین می‌دانند.

شگفتا! می‌بینم که آنان به قسمتی از دین ایمان دارند و قلبهایشان قسمتی دیگر را تکذیب می‌کند.

و دین همیشه ادای واجبات و نافله و استغفار و طلب بخشش برای خداوند است.

دین میدان مبارزه‌ای است که در آن شمشیرهای برنده و سوارکارانی است که بدیها و بدکاران را از بین می‌برند.

دین حکم و نظامی است به نام خدا که با عدل پایدار است نه با ظلم و بی ارزش نمودن حدود خداوند.

خانه ات را رها کن

بعداز اعتزال در مسجد، خانه‌نشین شدن دور از صفات مسلمان کامل است. به این دلیل است که اصحاب ﷺ از کسانی که خانه نشین شده و به همنشینی همسر و فرزندان انس و الفت گرفته و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده انتقاد می‌کردند، راویان از صحابهٔ بزرگواری چون طلحهٔ ابن عبید الله قریشی که به ایشان در حال حیات مژده بهشت داده شده بود برای ما روایت کرده اند که ایشان گفته اند: " کمترین عیب انسان نشستن در خانه است[۱]" و علمای بزرگوار از این عمل هرگز راضی نبوده‌اند، غزالی(ره) می‌گوید:" بدانید تمام کسانی که در خانه نشسته‌اند هر جایی که باشند نمی‌توانند از منکرات محفوظ باشند زیرا از هدایت و راهنمایی و تعلیم مردم و تشویق آنها به انجام کار نیک باز ایستاده اند، چرا که بیشتر مردم در سرزمین‌های مختلف از شروط صحیح نماز در شریعت اسلام اطلاع و آگاهی کامل ندارند، واجب است در هر مسجد و محله و در هر شهری فقیهی باشد که دین را به مردم آموزش دهد بر فقیه واجب است بعد از به پایان رساندن

---

[۱]. طبقات ابن سعد /ج ۳، ص ۲۲۱

بیان واجبات عینی زمانی را هم به واجبات کفایی اختصاص دهد یعنی به سر زمین‌های مجاور برود و احکام دینی و واجبات شرعی را در جامعهٔ اسلامی که از طوایف مختلف عرب، کُرد، فارس و... تشکیل شده است آموزش دهد[۱]".

ابن تیمیه سخن پروردگار را که به پیامبرﷺ فرمود (یا ایها المدثر قم فانذر) را چنین تفسیر می‌کند: بر امت واجب است آنچه بر پیا مبر ﷺ نازل شده را به دیگران ابلاغ کرده و مردم را بیم دهند همانطور که پیامبر اکرمﷺ مردم را از عذاب الهی بیم می‌داد خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾ توبه: ۱۲۲

«باید که از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای بروند و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند تا به تعلیمات اسلامی آشنا گردند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود برگشتند به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و آنان را از مخالفت فرمان پروردگار بترسانند تا خویشتن را از عقاب و عذاب خدا بر حذر دارند»

جنّیان نیز هنگامی که قرآن را شنیدند:

﴿ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴾ احقاف: ۲۹

« به سوی قوم خود برگشتند در حالی که آنان را بیم می‌دادند»

همچنانکه اعمال در ترازوی ایمان و اسلام بر یکدیگر برتری دارند پس مطابقت دادن یک عمل صالح از شخصی نسبت به شخصی دیگر و در شرایط و زمانهای مختلف، متفاوت است ، مسلمان ممکن است عملی را انجام دهد که از دیگر اعمالش برتر و بهتر باشد، ابن القیم ؓ می‌گوید:

انسان شجاع کسی است که دشمنان از خشم او در هراسند، ساعتی در صف نماز ایستادن او و پیکارش با دشمنان خدا بسی از حج و روزه و صدقه و بخشش کردن برتر است.

"معاشرت با مردم همراه با آموزش دین و نصیحت کردنشان برای عالمی که سنت نبوی و حلال و حرام و راههای خیر و شر را می‌شناسد از گوشه نشینی و اختصاص

---

[۱]. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۳٤۲

دادن اوقات فراغت به نماز و قرآن خواندن و تسبیح گفتن پروردگار بسیار برتر است[۱]".
پس هیچ کس نباید با استناد به احادیث متعددی که در فضیلت نوافل و تسبیح گفتن پروردگار گفته شده است برای گوشه نشینی و اعتزال خویش از مردم دلیل بیاورد و با این استدلال وظیفهٔ هدایت و راهنمایی مردم را که علمش بر او واجب کرده است ترک کند، زیرا اقدام به انجام دعوت به سوی خداوند از پرداختن به اعمال سنت و نا فله بسیار بهتر است.

دعوتگر سیاح و جهانگرد است

زمانی که دعوتگر برای ادای نماز شب و قرائت ختمهای زیاد قرآن وقت نداشت نباید غمگین شود زیرا اجر و پاداش انجام وظیفهٔ دعوت و تعلیم و تربیت جوانان خیلی از انجام آن عبادات بیشتر است. و الگوی ایشان در این مسیر امامان دعوت‌گر پیشین هستند که برای انتشار دعوت و تبلیغ دین به سفر پرداخته و در هنگام روبرو شدن با مردم آغازگر سخن هستند و با مردم رابطه‌ای تنگاتنگ و نزدیک دارند و منتظر نمی‌مانند تا مردم خود بیایند و از آنها درخواست کنند، دعوت‌گر باید همیشه اینگونه باشد.

امروز دعوت‌گران برای تبلیغ دین اسلام باید به محله‌های شهرها و مناطق دوردست و مرزی سفر کنند. فرستاده گان پیامبر اکرم ﷺ در بادیه‌ها و بیابان‌ها در رفت و آمد بودند و اسلام را تبلیغ می‌کردند و به آنان بشارت بهشت و پاداش می-دادند در حالی که مردم آن مناطق انتظار ورود آنها را نداشتند. آیا نمی‌بینید آنگاه که اعرابی خدمت پیامبرﷺ می‌آید و از ایشان دربارهٔ ارکان اسلام سؤال می‌کند، و پیامبر به او جواب داده و می‌گوید" نه چیزی بر آن می‌افزایم و نه چیزی از آن می-کاهم" سپس آن مرد بادیه نشین به پیامبر چنین می‌گوید:" ای محمد فرستادهٔ تو نزد ما آمده است و گمان می‌کند که خداوند تو را مبعوث کرده است[۲]" بنا براین دعوتگر منتظر آمدن مردم نمی‌ماند بلکه خود برای دعوت کردن به نزد مردم می-رود همچنانکه فرستاده‌گان پیامبرﷺ این کار را می‌کردند و هر دعوتگری که انتظار داشته باشد مردم پیش او بیایند تا آنها را دعوت کنند او دعوتگر نیست. اگر در

---

[۱]. عدة الصابرین وذخیرة الشاکرین،ابن قیم،ص ۹۳
[۲]. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۲

سخن این اعرابی بنگرید به این نتیجه می‌رسیدکه او چگونه دعوتگر پیامبرﷺ را که برای تبلیغ به منطقه‌شان آمده و چگونگی گذشتن ایشان از بیابانها و صحراها و دور شدن از خانواده و مواجه شدن با خطرها و آنچه از گرما و سرما در راه تبلیغ اسلام متحمل شدند را برای ما به تصویر می‌کشد، پس برای تبلیغ و رسیدن به اهداف باید تلاش کرد و صبحگاهان و شامگاهان روانهٔ سرزمینهای دیگر شد. آری با آرزو کردن و نشستن در خانه نمی‌توان به هدف رسید، پس دنباله‌رو و مقلد پیشینیان باش تا به هدفت برسی....

ژرف‌اندیشی دانشمند فشار دادنی از جانب نابغه‌ای

مؤمن آرزو می‌کند که خداوند او را ببخشاید و به بهشت داخل کند و این دستاورد بزرگ را در اولین گامهای ورود به بهشت به دست می‌آوریم اما امید بیشتر نسبت به آنچه نزد خداوند است شیرین و گوارا است، ما فقط به ورود به بهشت و یا سکنی گزیدن در منزلگاههای پایین بهشت قانع نمی‌شویم بلکه ما به فردوس و منزلگاه علیین که از سرمنزلهای والای بهشت است چشم طمع داریم، یا به عبارت دیگر، سخن منطقی این است که بگوییم: همانا کسی که جایگاه بلند و والای بهشت را می‌خواهد باید در این دنیا در جایگاهی والا به سر برده باشد، برای هر کالایی قیمت و بهایی هست، و این منزل والا در دنیا چیزی نیست جز منزلت دعوت به سوی خدا، همچنانکه شیخ عبدالقادر گیلانی یک دعوتگر اصلاح جو بود و به همین خاطر تمام کتابهایش بر مفهوم دعوت و وجوب آن تأکید می‌کنند، در کتاب *فتوح الغیب* گفته است:

خوشبخت و سعادتمند از نظر گیلانی کسی است که خداوند او را انتخاب کرده باشد.

(وَ جَعَلَهُ جَهبَذاً وَدَاعِياً لِلعِبادِ وَ نَذِيراً لَهُم وَ حُجَّةً فِيهِم هادياً مَهدِيّاً)

«و او را دانشمند بزرگ، داعی بیم دهنده حجت حق در میان مردم و هدایت کننده و هدایت شده قرار داده است.»

سپس می‌گوید: (فَهذِهِ هِيَ الغايةُ القُصوَى فِي بَنِي آدَمَ لَا مَنزِلَةَ تَفُوقُ مَنزِلَتَهُ اِلَّا النُّبوَّةَ)

« و این بالاترین جایگاه در میان انسانها است که جز جایگاه و منزلت پیامبری مقامی بالاتر ازآن وجود ندارد[1]».

---

[1]. فتوح الغیب، شیخ عبدالقادر گیلانی، ص ٤٩

مؤمنی که از بیان حق گنگ و لال است دیر وارد بهشت می‌شود

شیخ عبدالقادر گیلانی کسانی را که منزلتی پایین تر از این منز لت را دارند چنین تعریف کرده است: برای آنها قلبی است بدون زبان، مؤمنانی هستند که خداوند آنان را از مردم پنهان کرده و تحت حمایت خود قرار می دهد، و نیز خداوند آنان را به عیبهای خویش بینا کرده و قلبشان را نورانی نموده است.

اما به خاطر اینکه مؤمنی است که فاقد زبان حق‌گوست، یعنی زبان دعوت را ندارد منزلتش پایین‌تر و خود نیز با تأخیر وارد بهشت می‌شود، آن هیبت و شکوهی که دعوتگر برتر دارد او ندارد دعوتگر برتر دارای صفاتی چون دانایی و دعوتگری و حجت حق بودن و افتخار بزرگی هست که این واژه‌ها برای او به ارمغان می‌آورد.

اما دعوتگر عادی تنها صفت مستور را دارد، بین آهنگ کلمه مستور ولفظ آن با سایر کلمات فاصله‌ای به اندازه‌ی زمین تا آسمان وجود دارد. از طرف دیگر میان منزلت ایمانی داعی مستور و داعی عامل فاصلهٔ زیاد وجود دارد که سبب آن فاصله تنها همان زبان گویای حق است. پس هر کس این زبان حقگو را داشته باشد جایگاهش رفیع است و در صف اولین کسانی است که به پیشگاه حق نایل می‌شوند. هر دو دعوتگر به سوی خدا روانه می‌شوند اما آن که در مقدمهٔ قافله است کجا و آنکه آخر کاروان است کجا؟

همه آنان- إن‌شاءالله- داخل بهشت می‌شوند اما کسانی که در میان اولین ها هستند کجا و آنان که بعد از سالها انتظار در میدان قیامت داخل بهشت می‌شوند کجا؟ برای این است که گیلانی(ره) فقه دعوت را برای دعوتگر جهت انجام واجب تغیر دادن باطل و اظهار حق موهبتی الهی می‌داند و این معنا را با عبارتی مختصر و پر معنا و ارزشمند بدین صورت به تصویر کشیده است: " هر گاه قلب بنده برای پروردگار بلندمرتبه اصلاح شود و فرد بتواند به قرب الهی نایل گردد، زمامداری و سلطنت در کرانه‌های زمین به او داده می‌شود گسترش دعوت در میان خلق و تحمل آزار و اذیت آنان و نیز از بین بردن باطل و اظهار حق برای او آسان می‌گردد[1]".

---

[1]. الفتح الربانی، شیخ عبدالقادر گیلانی، ص ۱٤٤

بلاغت گفتار شیخ به این دلیل است که از نظر علم و نسب شیخ به سرچشمهٔ نبوت متصل است ایشان از لحاظ نسَبی علوی بودند و در علم حدیث و فقه سخنان امام احمد ابن حنبل(ره) رتبهٔ بالایی داشتند.

او می‌گوید گسترش دعوت توفیقی از جانب خداوند بوده که با آن کسی را که دارای قلبی اصلاح شِده است، توفیق می‌دهد، پس گسترش دعوت مایهٔ افتخار است نه اینکه وظیفه باشد.

و حالا در این عبارت به دقت بیاندیشد: یُسلَّمُ الیهِ تغیرُ الباطلِ و اظهارُ الحقِّ. «تغییر باطل و اظهار حق در نظر او امری حتمی است» باطل باید تغییر داده شود و آن را دعوت کننده تغییر می‌دهد یعنی با آن مبارزه کرده و از بین می‌برد تا آنجایی که آن را به گور انداخته و بر رویش خاک می‌ریزد. که این تغییر باطل نه با التماس و خواهش صورت می‌گیرد و نه اینکه با زبان دیپلماسی، زیرا این روش نه فایده‌ای داشته و نه خواهد داشت، بلکه همانا تنها قانون دعوت بر این تغییر تأکید دارد.

گذشته را به آینده پیوند می‌دهیم

و بنابراین اسلام امروز به جماعتی از دعوتگران که معتقد به نظریهٔ تغییر باطل هستند، دعوتگرانی که به خوبی وظیفه خود را در هدایت مردم می‌فهمند و جایگاه خویش را نیز در کاروان در حال حرکت دعوت می‌شناسند، نیاز دارد و آنان مانند حلقه ای هستند که گذشته را به آینده پیوند می‌دهند دعوتگرانی که چنین می-سرایند:

نحنُ فی ذی الحَیاۃ رکبٌ سفارٌ یَصلُ اللاحقینَ بالمَاضینَا
قَدْ هَدانَا السَّبیلَ مَنْ سَبَقـونَا و عَلینَـا هدایـةَ الأتینَـا

ما در میان زندگان قافله‌ای در حال حرکتیم که آیندگان را به گذشته‌گان پیوند می‌دهد، گذشتگان مارا به راه راست هدایت کردند و بر ماست که آیندگان را هدایت کنیم.

آری آنان (ره) در این راه سختیهای زیادی کشیده‌اند تا عقیده توحید را به ما رساندند، و ما را تربیت کرده و پاکیزه گرداندند و از خطرات مرگبار ما را نجات دادند پس بر ماست که نسبت به آنها وفادار باشیم و به عهد خویش عمل نماییم آنگاه که از ما پیمان گرفتند که مانند ایشان عمل کنیم، آنان کاشتند و ما خوردیم

ما می‌کاریم تا دیگران بخورند و لازمه‌ی کاشتن، زندگی با مردم و صحبت با آنها و آشکارکردن حق است، اما کسانی که خلوت را انتخاب کرده مبارزه با افکار مادی و مفاسد اخلاقی را ترک می‌کنند، همچنانکه مصطفی صادق الرافعی گفته است: گمان می‌کنند که از رذایل بسوی فضایل گریخته‌اند در صورتی که فرار از مبارزه با پستیها به خودی خود همه فضایل او را بی‌ارزش می‌کند، پس صفاتی چون عفت و پاکدامنی و امانت و صداقت و وفا و نیکی و احسان و... هیچ وقت بر کسی که در صحرا یا قلهٔ کوه از مردم بریده و با آنان قطع رابطه کرده است صدق نمی‌کند، آیا فاضل دانستن کسی که در اطرافش جز تعدادی سنگ و چوب وجود ندارد، درست است؟ به خدا سوگند کسی که با تمام پستیها مبارزه نکند هر آینه از همه فضیلت‌-ها و نیکی‌ها تهی و بی بهره است.

بنابراین میان کسی که در صحرا یا بالای کوهی زندگی می‌کند با فردی که درمیان مردم زندگی می‌کند، اما لال و گنگ است چه فرقی وجود دارد؟ بدون تردید مشکل مسلمانان امروز به علت کمی تعداد شان نیست، همچنانکه مشکل دعوت اسلامی هم به علت اندک بودن انسان‌های ثابت و استوار در دین نیست، در شرایطی که در بین امت ترک نماز و بدعت و تبلیغ افکار کفر آمیز زیاد شده است، زیرا همیشه در هر قسمتی از دنیای اسلام تعداد زیادی از جوانان غیور وجود دارند اما مشکل این است که آنان اسلام خود را آشکار نکرده و اقدام به دعوت مردم نمی‌کنند، یا اینکه در دعوت کردن در میان خودشان هماهنگ نیستند، به همین دلیل دعوتگر قهرمان عبدالقادر عودة (ره) نیز ما را به این مسأله راهنمایی و دعوت کرده و گفته است:" و به درستی امروز نیز در سرزمین‌های اسلامی نسلی از جوانان وجود دارند که تربیت شدهٔ فرهنگ اسلامی‌اند و بر باز گرداندن آنچه اسلام از دست داده است حریص می‌باشند، سرزنش هیچ ملامت کننده‌ای آنان را از مسیر حق باز نمی‌دارد، و هیچ عیبی متوجه آنها نیست جز اینکه آنان در برخی رفتارهایشان بسیار زیاد از گذشتگان تاثیر پذیرفته‌اند یعنی بیشتر تلاش خود را در عبادت و موعظه و نصیحت مردم صرف می‌کنند، هر چند اگر آنان بیشتر سعی خود را صرف آگاهی دادن مسلمانان به شریعت فراموش شده و قوانین مخالف با شریعت اسلام می‌کردند، هرآینه آن هم برای آنان و هم برای اسلام بهتر و سودمندتر بود[1]".

---

[1]. الإسلام بين جهل أبنائه و عجز علمائه، ص ٦٥

امام احمد با جماعت خوبان بود

وظیفه دعوتگر این است که بهترین مردان جامعه را جستجو کند و با آنان دیدار و زمینهٔ آشنایی را فراهم نماید سپس راههای منسجم کردن تلاشهای اسلامی و هماهنگ کردن آنها را به ایشان یاد بدهد و از این راه سیره و روش امام احمد حنبل را از سر گیرد.

گویند:" هر گاه مردم در مورد اصلاح و سلامت و تقوی و حق‌گویی شخصی به امام احمد خبر می‌دادند او را پیدا کرده و دوست داشت که با او آشنا شده و از احوالش اطلاع پیدا کند[1]".

امام از مردم متواری و فراری نبود، پس امروز وظیفهٔ دعوت‌گر است که از احوال مردم جویا شود و برای دیدار و ملاقات با آنها به سرزمین و دیارشان سفر کند و در محافل آنها شرکت نماید. پس هرکس منتظر باشد مردم برای دعوت در مسجد یا خانه‌اش پیش او بیایند، هر آینه روزگار او را تنها و بی یاور خواهد گرداند.

اکنون به حکایتی بنگرید که از امام احمد در هنگام آشنایی و ملاقات شیخ بخاری و ترمذی ذکر می‌کنند، گویند: "استاد بخاری(ره) فردی مورد اعتماد و پرهیزکار بوده اما در ابتدا به مذهب مرجئه گرایش داشت تا اینکه خداوند او را به وسیله امام احمد ابن حنبل یاری و ارشاد نموده و به سنت نبوی گروید و از آن دفاع کرد و با تلاش خستگی ناپذیرش مخالفین سنت را ریشه کن نمود و علاوه بر این تا آخر عمرش پایبند دین بود[2]". اینان کلماتی هستند که معنای زیادی از دعوت را در بر می‌گیرند، واین تغییرات تنها با آرزو و تمنی حاصل نمی‌شوند امام احمد با شرکت در مجالس طولانی و بحث و مناظره همراه با حکمت و موعظهٔ حسنه توانست شیخ بخاری را از بدعت ارجاء که عمل را شرط ایمان نپنداشته تنها تصدیق قلبی را برای درستی ایمان کافی دانست منصرف کند و در جلسات دیگری سنت و پایبندی و دفاع از آن و سرکوبی مخالفان و بدعتکاران و شهوترانان را به او آموزش داد.

پس راه دعوت و خدمت به مردم اینگونه است و دعوتگران مسلمان پیش از ما نیز چنین بوده‌اند، باید با مردم ارتباط داشت و در مجالس و برنامه‌های آنها

---

[1]. مناقب امام احمد، ابن جوزی، ص ۲۱۸
[2]. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج۱۰، ص ۳٤۱

شرکت کرده و آنها را آموزش و ارشاد کرد، بناچار باید همسر و فرزندان و شب نشینی‌های دنیایی و مادی و کارهای تجارت را برای چند ساعت در روز رها کرده و در آن لحظات به سوی خداوند روی آورده و دعا کنید که خداوند حتی یک گمراه از قربانیان طاغوت امروز را به وسیلهٔ شما یاری داده و هدایت نماید یا اینکه انسان نا امیدی را یاری دهی که غم و اندوه، او را از راه واقعیت اسلام و مسلمین باز داشته است پس غم های دنیوی او را زدوده و به جنبش و حرکت دوباره برای اسلام تشویق نمایی و این همان نجات و قدرت بخشیدن اراده انسان است.

جبرئیل‌ علیه السلام حضرت محمدﷺ را در اوایل نبوت در نماز و در غار حراء سه بار بشدت به خود فشرد و سپس به او گفت:

﴿ اَقۡرَاۡ بِاسۡمِ رَبِّكَ الَّذِیۡ خَلَقَ ﴾ علق: ۱

«بخوان به نام پرور دگاری که خالق است.»

و پیامبر اکرمﷺ نیز عمویش عبدالله ابن عباس را به سینه‌اش فشرد و فرمود (اَللّهُمَّ عَلِّمهُ القُرآنَ) (خداوندا قرآن را به او بیاموز) پس شما نیز باید دیگران را با تمام سعی و تلاش به خود متصل سازید تا فاصله‌ای میان روزگار رفاه و زمان امانت داری باشد. همانا خداوند بوسیله امام احمد هزاران نفر چون موسی ابن جزام را از ضلالت و گمراهی نجات داد و بوسیله آنها توانست فتنه‌های جهمیه و معتزله و دیگران را فرو نشاند و سنت را یاری داد. اما تو ای دعوتگر امروز تو کسی هستی که خداوند بوسیلهٔ تو حیله‌های غرب و شرق را از مسلمانان باز خواهد داشت.

علمای پیشین رحمهم الله هنگامی که فردی بوسیله آنان دعوت و هدایت می‌شد بسیار خوشحال می‌شدند عبدالقادر گیلانی می‌گفت (سُبحَانَ مَن اَلقَی فِی قَلبِی نُصحَ الخَلقِ و جَعلَهُ أکبرَ همِّی)

پاک و منزه است آن خدایی که نصیحت کردن مردم را در قلب من القاء‌کرده و آن را بزرگترین هدف و مقصود برای من قرار داد، و باز می‌گفت: و هرگاه چهره بندهٔ صادقی را که بوسیلهٔ من نجات یافته بود می‌دیدم خوشحال شده و روحم آرامش پیدا می‌کرد و خدا را شکر می‌کردم که چگونه انسانی مثل او بوسیله من هدایت شده است[1]" آری هدایت آن فرد مایهٔ تسکین روح و سیری سیراب شدن آنها بود نه تالیف کتاب‌هایی که یک معنی و مفهوم را تکرار می‌کرد.

---

[1]. الفتح الربانی، ص ۲۷

عالم دانشمند کسی است که دعوتگر است نه مؤلف زیرا مؤلف کسی است که در مورد او می‌گوییم:

لستَ و اللهِ عالِماً أو حَکیماً　　إنّما أنتَ تاجرٌ فی العُلومِ[۱]

به خدا سوگند تو دانشمند و دانا نیستی بلکه تو تنها تاجر علم هستی.

امروز اسلام آن اندازه که نیاز به دعوتگران هم پیمان و یاریگر دارد نیاز به بحث در جزئیات علم فقه ندارد.

آگاهی وزیر دعوتگر

اکنون زیباترین درک و فهم را در مورد محدث و وزیر عابد در عصر عباسی یعنی ابن هبیرهٔ دوری (ره) بشنوید، آنجا که در رابطه با آیات:

﴿ وَجَآءَ مِنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ ﴾ یس: ۲۰

﴿ وَجَآءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ ﴾ قصص: ۲۰

«مردی از دورترین نقطهٔ شهر با شتاب آمد.»

میگوید: در مورد أقصی‌المدینه می‌اندیشیدم ناگاه آن دو مرد از راه دور برای امر به معروف آمدند و به خاطر دوری راه از این عمل باز نایستادند.

و این برداشت از آیهٔ بالا در عین سادگی چه تفهیم و برداشت زیبایی است که باعث می‌شود دعوتگر درآن بیاندیشد و گوید: آیا مطلوب است که دعوتگر امروز واجبات دعوت را زیاد به شمار آورد در حالی که دعوت‌گران صدر اسلام فاصله‌های دوری را برای انجام وظیفه دعوت می‌پیمودند و هیچ مانعی نتوانست آنها را از انجام و ظیفهٔ دینی باز دارد، و قرآن ایشان را اینگونه توصیف کرده است که: مردی از جای دور دستی از شهر با سرعت آمد تا خطاب به مردم بگوید از فرستادگان پیروی کنید!

این مردی است که دعوت را شنیده و بعد از دیدن دلایل حق و منطق در آن سخن را پذیرفته و هنگامی‌که قلبش حقیقت ایمان را احساس کرد، این حقیقت در ضمیرش بحرکت در آمد و سکوت را در حالی که گمراهی و انکار حق و ستم

---

[۱] عزام ، دیوان المثانی/۹۸.

اطرافش را فرا گرفته بود نتوانست تحمل کند و در خانه بماند، بلکه با آن حقایقی که در قلبش جای گرفته و احساسش را بحرکت در آورده بود به سوی قومش شتافت در حالی که او را تکذیب و انکار کردند و او را تهدید نمودند، از دورترین نقطه‌ی شهر آمد و قومش را به سوی حق دعوت کرد و آنان را از تجاوز و دشمنی سرسخت با پیامبران باز می‌داشت.

حقیقت این است که آن مرد از ثروت و قدرتی برخوردار نبوده و قوم و عشیره ای که از او دفاع کنند نداشت تنها عقیدۀ زنده‌ای که داشت او را از آن دوردست‌ها به جای دورتری کشانید.

جهاد با برهان و دلیل

آگاهی و درک ودیدگاه روشن انسان مسلمان در رابطه با واجب بودن دعوت به سوی خدا نقطه‌ی آغاز حرکت در مسیر دعوت او و هر برنامه‌ی اصلاح اجتماعی را تعیین می‌کند و از همان رهگذر اسرار در بیان این واجب و چگونگی اجرای سلف صالح و نمونه‌هایی از کسانی که سیره وسخنان سلف در زمان حاضر را تطبیق کرده‌اند ضروری است.[1]

همانطورکه عبدالله بن مسعود در کوفه اعتزال و گوشه نشینی را از بین برد و نیز حسن بصری سیدالتابعین بصره همت مردم را احیاء و به حرکت درآورد و برای آنان معنای اصلاح را تشریح و این آیه از قرآن مجید را بر آنان تلاوت کرد:

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴾
فصلت:۳۳

«چه کسی نیک سخن تر از کسی است که به سوی خدا دعوت می‌کند و عمل صالح را انجام می‌دهد و می‌گوید: بتحقیق من از مسلمانان هستم.»

سپس می‌گوید: مؤمن کسی است که دعوت خدا را اجابت کند و مردم را به سوی آنچه که اجابت کرده دعوت نماید و همراه با اجابت دعوت پروردگار عمل نیک را نیز انجام می‌دهد، پس این شخص حبیب و دوست و ولی خدا است، نه

---

[1]. فی ظلال القرآن ۱٦/۲۳

کسانی که گوشه‌نشینی پیشه نموده و خود را از مردم پنهان می‌کنند، سپس در ادامه ابن القیم بعد از نقل سخنان حسن بصری می‌گوید: "پس مقام دعوت به سوی خدا برترین مقام بنده است[۱]".

با درک کلام شیخ حسن بصری و هماهنگی با کلام شیخ عبدالقادر گیلانی (علیهما الرحمه) این نکته را یادآوری کرده که هماهنگی مفاهیم تابع هماهنگی و یکی بودن مسیر در بحث و بررسی است.

شعله‌های همسان از یک نور

چون برنامه بزرگانی که به آنها اشاره گردید قراردادن قرآن و حدیث صحیح به عنوان سرچشمۀ ادراک پایه‌گذاری استعدادهای درونی برای قبول تمام معانی قرآن و حدیث است که عقل سالم و ظاهر لغوی به آن اشاره دارد، به همین دلیل گفتار و مفاهیم آن گروه فاضل با گفتار و مفاهیم صحابه و تابعین و ابن جوزی و شیخ عبدالقادر و ابن‌تیمیه و سپس ابن القیم و نیز در آخر با کلام برخی از فاضلان و بزرگان عصرشان مانند رافعی، اقبال، عبدالوهاب عزام و پیشوای دعوتگران امام بنّا و مودودی و عودة و سید قطب کاملا هماهنگ است. حرکت این گروه پیوسته در مسیر حق و تا روز قیامت در آن پایدار خواهد بود بر خلا ف مسلک گروههای دیگری که بر گرفته از تاثیرات فلسفی و امیال بدعت آمیز و شهوات جسمی و روحی و ترس و طمع می باشد و تنها در مواردی تحقیق و جستجو می‌کنند که موافق با تصورات و امیال عقلی و نفسی آنها باشد، و از آنچه آنان را رسوا می‌کند روی گردانند یا برای تفسیر آن از معنای ظاهری دچار تکلیف و خلاف واقع گویی می‌شوند روی بر می‌گردانند.

سورۀ عصر کفایت می‌کند

برای رهروان طریق درست تنها یک سطر در قرآن کافی است و آن قول خداوند است که می‌فرماید:

---

[۱]. مفتاح دارالسعادة، ابن قیم،ج ۱، ص ۱۵۳

﴿ وَالْعَصْرِ ۝١ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝٢ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴾ عصر: ۱ - ۳

«سوگند به زمان که انسانها همه زیانمندند مگر کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و بایسته میکنند و همدیگر را تمسک به حق (در عقیده وقول و عمل) سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهای) توصیه می‌نمایند»

البته تنها آن قسمت از آیه که سفارش کننده به حق را سودمند توصیف می‌نماید برای آنان کافی است و برای همین است که پیامبر اکرمﷺ سوره عصر را معاذل ثلث قرآن توصیف فرموده است. پس تنها دو کلمه کافی است، زیرا این دو کلمه که امر دعوت را واجب می‌گردانند[1] ربعِ ثلثِ قرآن هستند.

پس همهٔ انسانها در زیانند مگر کسی که قدرت علمی خود را با ایمان به خدا و قدرت عملی‌اش را با اطاعت از او کامل نماید، و این کمال درونی اوست سپس ایمان دیگران را با سفارش کردن به ایمان و عمل صالح و امر به انجام آن کامل کند و تنها ابزارش در همه آنها صبر است، پس نفس خویش را با علم نافع و عمل صالح، و دیگران را با تعلیم آن علم و عمل به آنان و توصیه به صبر بر آن، کامل می‌نماید به این علت است که امام شافعی (ره)گفته‌اند: اگر مردم در سوره عصر می‌اندیشیدند برای آنان کافی بود[2].

" اما گروهی از آن دعوتگران تنها به شناخت حق و صبر بر آن اکتفا نکرده بلکه همدیگر را به آن سفارش و راهنمایی و تشویق می‌کردند پس اگر فردی غیر از این افراد باشد از زیانکاران خواهد بود[3]" که همین عبارت را دعوتگر بزرگ استاد محمد محمود صواف به این شکل بیان می‌کند: خداوند شرط نجات انسانها از زیان کاری را منوط به شناخت حق می‌داند پس هرگاه انسان حقانیت خداوند را بشناسد خود را ملزم به آن می‌داند و آن را در قلب خود جای می‌دهد، و بنابر این با حق و برای حق زندگی می‌کند و همیشه خود را در مقابل مردم مسئول می‌داند و اینچنین

---

[1]. صحیح بخاری، ج ٦، ص ۲۳۳
[2]. إغاثة اللهفان من مصائد الشيطان، ابن قيم، ج ۱، ص ۳۳
[3]. الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي، ابن قيم، ص ۷۳

نیست که با شنا خت حق تعالی فقط خود را نجات دهد و دیگران را به حق بشارت نداده و یا آنها را به سوی حق دعوت نکند، بلکه هرآینه مردم را به تمسک و چنگ زدن به ریسمان الهی و پیروی حق دعوت می کند.

همانا دعوت به سوی حق و بشارت دادن به آن یکی از شاخه‌های ایمان به خداوند و شناخت حق است و هرگز اصل ایمان بدون دعوت به سوی حق و بشارت دادن به آن کامل نمی‌شود پس هر کس بعد از شناخت حق و پیروی از آن خودش را در مقابل دعوت مردم به سوی خداوند مسئول نداند بدرستی که از زیانکاران است، زیرا فرمان خداوند در این آیه کاملا روشن است: یعنی همدیگر را به سوی حق سفارش کردن، و کلمه (تواصی) به روشنی دربرگیرندهٔ معنی دعوت به سوی حق است، پس هر گاه حق را شنا ختی و اهل باطل را دیدی که از آن روی گردانند، اما تو آنها را به تبعیت از راه حق که همان "صرط المستقیم"و راه رو شن هدایت است دعوت نکردی، بدون شک تو از زیانکاران خواهی بود، زیرا تو فرمان الهی را اجرا نکرده و از سفارش کردن به حق سرباز زده‌ای و تنها خود به راه حق رفته‌ای و انسانهای منحرف و خطاکار را به آن هدایت نکرده‌ای حال آنکه انسان مسلمان تنها برای خود زندگی نمی‌کند بلکه زندگیش باید در مسیر اصلاح خود و دیگران باشد. بنابراین هرگاه نفس خود را اصلاح کرده باید برای اصلاح دیگران نیز تلاش کند، دعوت بسوی اصلاح، شامل همهٔ مردم است اما هر کس به اندازه قدرت و توانایی‌اش و در چارچوب محیط اطرافش باید انجام دهد و این مو ضوع در آیه مذکور کاملا روشن بوده و هیچگونه تأویلی رانمی‌پذیرد[1].

دعوت‌گر مجاهد و مهاجر است

خداوند به آن دسته از امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکر که مردم را به حق توصیه می‌کنند یعنی آنانی که با دلیل و بیان روشن نظرات و افکار منحرف را در میان مسلمانان از بین می‌برند، پاداش و ثواب مجاهدان و مهاجران را می‌دهد خداوند امر و نهی را جهاد و پایداری بر دعوت را هجرت برشمرده است. ابن

[1].عدةالمسلمین فی معانی‌الفاتحة و قصارالسور/۸۷

القیم می‌گوید: "بدون تردید امر به جهاد مطلق بعد از هجرت صورت گرفت. اما جهاد براساس برهان و دلایل روشن در مکه به آن امر شده است خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ فَلَا تُطِعِ ٱلْكَـٰفِرِينَ وَجَـٰهِدْهُم بِهِۦ ﴾ فرقان: ۵۲

«از کفار اطاعت مکن و به قرآن با آنها جهاد کن!»

این سوره مکی است و جهاد در این آیه به معنی تبلیغ دین و جهاد با دلایل روشن است[1]".

یعنی ای پیامبرﷺ با آیات قرآن با آنها مبارزه و جهادکن! پس شما نیز ای وارثان و پیروان پیامبرﷺ با دلایل و آیات قرآن در برابر آنها جهاد کنید! یعنی باید در برابر افکار کوتاه آنها به کمین بنشینیم و با برهان قرآن آنها را در هم کوبیم پس آنگاه افکار باطل آنان نابود خواهد شد.

بنابراین دعوت و امر و نهی و سفارش به حق نوعی از جهاد است و لازم است در فقه دعوت علاوه بر احکام جهاد با بیشتر جوانب و صفات دعوت و دعوتگر آشنایی حاصل کنیم و به همین دلیل فهم آیات و احادیث جهاد بر دعوت‌گر واجب است.

چرا که این آیات او را مورد خطاب قرار می‌دهد و او نیز مشغول امر و نهی می‌باشد، اگر چه ارزیابی زیان حضور در میدان جنگ و وجود مانع تراشان و خیانت کارانی که از پشت خنجر می‌زنند مانع رفتن او به جبهه شوند پس شایسته است که دعوتگر امرکننده به حق و نهی کننده از راه غیر حق برای خودش پاداش جهاد گران را آرزو کند. و دعوتگر بعد از این پاداش مهاجرین را دارد.

همانطورکه امام ابن‌تیمیه در تفسیر این آیه به آن اشاره کرده است، خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنۢ بَعْدُ وَهَاجَرُوا۟ وَجَـٰهَدُوا۟ مَعَكُمْ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ مِنكُمْ ۚ ﴾ انفال: ۷۵

«آنهایی که ایمان آورده‌اند و آنانکه با شما هجرت و جهاد کرده‌اند، آنان از شمایند»

گروهی از علمای پیشین گفته‌اند مصداق این آیۀ شریفه تا روز قیامت تمام کسانی هستند که ایمان آورده و در راه خدا هجرت و جهاد می‌کنند و نیز این آیۀ

---

[1]. زادالمعاد، ابن قیم، ج۲، ص۵۸

﴿ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَصَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾ نحل: ۱۱۰

«آنهایی که بعد از آزار و اذیت فراوان هجرت کردند سپس جهاد کرده و صبر پیشه کردند بدانند که بعد از آن خدا آمرزنده و مهربان است»

"همه آنهایی که شیطان آنان را از دین شان باز داشته یا به معصیت دچار کرده، سپس از گناهان هجرت کرده و با نفسشان و دیگر دشمنان مبارزه و با امر و نهی با منافقین جهاد می‌کنند و بر آنچه در این راه از سختیها و گفتار ناپسند به آن دچار می‌شوند، صبر می‌کنند در مصداق این آیه هستند و خداوند پاک و منزّه به این مو ضوع آگاه‌تر است[1]".

اصرار عبدالقادر گیلانی در بیان وجوب دعوت

همانطور که اصرار در بیان وجوب دعوت را بر گزیده و آن را سرآغازی بر شمردیم گیلانی نیز آن را انتخاب کرده و هر بار این مساله را برای مردم بغداد در خطبه روز جمعه یادآوری می‌نمود و در ابتدای خطبه ویژگیهای بهترین فرزندان امت اسلامی را توصیف می‌کرد و می‌گفت:" آنان در دعوت به سوی حق پایدارند و مردم را به شناخت حق فرا می‌خوانند و پیوسته دلها را به سوی حق دعوت می‌کنند[2]". و خداوند این نعمت دعوت را برای بندگانش بزرگترین نعمت قرار داده است و اقدام به آن را دلیل درستی پیروی از حق و جانشینی‌اش برای رسول ﷺ برشمرده است و می فرماید:کسی که پیرو راستین رسول خدا باشد زره و کلاه‌خود او را می‌پوشد و شمشیر او را به گردن می‌آویزد و خود را با ادب و اخلاق و زیبایی ایشان ﷺ مزین می‌گرداند و به آنچه خداوند به ایشان بخشیده شاد و مسرور می‌شود. که چگونه او از امت پیامبر است پس خدایش را سپاس می‌گذارد و سپس او را نماینده خود در میان امتش قرار می‌دهد و دعوت‌کننده و راهنمای آنان به درگاه حق می‌گردد.

---

[1]. مجموع فتاوی، ابن تیمیة، ج۱۸،ص ۲۸٤

[2]. الفتح الربانی، شیخ عبدالقادر گیلانی، ص۷

پیامبرﷺ ، دعوتگر و راهنمای حقیقی بود و آنگاه که خداوند او را به سوی خود فراخوانده و از دنیا رحلت کردند از میان پیروانشان کسی را به عنوان جانشین او قرار داد، البته اینان افراد انگشت شماری بودند، شاید از بین هزاران نفر یک نفر پیدا شود که مردم را راهنمایی کرده و در مقابل آزار و اذیتشان صبر نموده و پیوسته آنان را نصیحت و پند و اندرز می‌دهد اینان کسانی هستند که در مقابل منافقین و بدکاران همیشه لبخند می‌زنند تا به هر شیوهٔ ممکن راهی بیابند و آنها را از گمراهی که در آن هستند نجات داده و به سوی خدا راهنمایی و هدایت نمایند[1].

آنان سپس انها را به از بین بردن هوی و هوس و نفس اماره فرا می‌خوانند تا اینکه حیات دعوت جان بگیرد.

هر گاه خداوند انسان را بمیراند سپس او را زنده کرده و به میان مردم باز گرداند تا در جهت مصالح آنان کار کند و آنان را به راه حق هدایت نماید، در یک لحظه میل به دنیا و آخرت برای انسان پیش می‌آید تا از هر کدام که می خواهی بهره‌مند شوی اما ناگهان قدرت و نیروی احساس مسئولیت و دردمندی نسبت به مردم در فرد بیدار شده و در جهت نجات آنان از گمراهی گام بر می‌دارد[2]".

سپس امام عبداقادر گیلانی ویژگیهای دعوتگر و شروط اطمینان به او را در یک ویژگی به اختصار ذکر می‌کند، یعنی پیراستگی کامل از هر چیز و غرق در دعوت شدن، تا جائیکه خودش را فراموش کرده و تنها کسانی را که دعوت می‌نماید در مقابل دیده‌گانش می‌بیند و تنها از آنچه در دعوت کردن برای آنان سودمند است سخن نمی‌گوید پس در این دنیای پهناور نه به تجارتی مشغول است و نه به دنبال کسب شهرتی می‌رود و نه مقام و منصبی دارد بنابراین تجارت و لذت و مقام برای او همان کسانی هستند که آنان را به حق دعوت می‌کند.

و آن شخص به گونه‌ای می‌شود که گویی نه نفس و نه هوی و هوس دارد حتی غذا خوردن و نوشیدن و پرداختن به پوشش را فراموش می‌کند طوریکه نفس خود را فراموش و تنها به یاد مردم بوده و قلبش را از پرداختن به خود و مردم با زداشته و تنها مشغول عبادت پروردگارش می‌گردد و همهٔ خواسته و آرزویش منافع مردم است و خودش را به دست قضا و قدر الهی می‌سپارد.

---

[1]. الفتح الربانی، ص۸۳
[2]. پیشین، ص ۱۰۷

و این الگوی یک دعوتگر خوب است و از ویژگی انسانی است که، می‌خواهد زیر بنا و شالودهٔ محکمی باشد تا اسلام در عصر کنونی بر آن بنا شود.

به خدا سوگند پیروزی در دعوت و رسیدن به آن به دست نمی‌آید اگر تنها اوقات اضافی را به آن اختصاص دهیم و خود وغذای خود را از یاد نبریم.

براستی که جاهلیت قرن بیستم بر تاریکی قرنهای اخیر افزوده است پس ای انسان به زندگی در تاریکی راضی نشو بلکه:

کُنْ مَشعلاً فِی جنحِ لیلِ حالک — یَهدی الأنامَ إلی الهُدَی و یُبَیِّن

وانشُطْ لدینکَ لاتکُنْ مُتکاسلاً — و اعْمَل عَلی تحریکِ مَاهُوَ سَاکن

و ابدأْ بأَهلکَ إنْ دعوْتَ فَإنَّهم — أولَی الورَی بالنُصحِ منکَ واقمْن

و اللهُ یسأمُـــر بِالعشیـرةِ أولاً — و الأمرُ مِـنْ بَعـدِ العَشیـرةِ هَیّـن

در تاریکی شب سیاه همچون مشعلی باش که مردم را به راه حق هدایت می‌کند.

برای دینت فعالیت و تلاش کن و سستی و تنبلی نکن و برای حرکت در آوردن انسانهای ساکن و سست تلاش کن. برای شروع دعوت از خانوادهٔ خویش آغاز کن، زیرا آنان از همهٔ مردم به نصیحت تو سزاوارترند. خداوند نیز (پیامبرﷺ را) در ابتدا به خویشاوندان امر کرد. و بعد از دعوت خویشاوندان دعوت دیگران آسان است.

اصول فقه کار گروهی از دیدگاه سلف صالح

راه هدایت الهی راهی روشن و راست است، تو گام اول در این راه را زمانی برداشته‌ای که به سخن دعوتگران گوش فرا دهی یعنی اینکه افکار و نظریات طاغوتیان آنان که شریعت الهی را بدون توجه به دستورات الهی تشریع می‌کنند، از خود دور کنی سپس در مقابل نقشهٔ تعلیم بیگانگان سرکشی کرده و بر همان خوی وخصلت خودت باقی مانده همچون بچه شیری که چون شیران بزرگ بوده که دشمنان نتوانسته او را همچون آهوی رمنده و ترسو بگردانند سپس باید درمقابل آنها زبان به سخن گشایی و ساکت نشوی و خود را به گنگی نزنی به سوی خدا

دعوت کرده، امر به معروف و نهی از منکر نمایی و از کسانی باشی که دین حق را به مردم آموزش داده و نسبت به خلق خدا مهربان هستند[۱].

انها را مورد رحمت قرار می‌دهی با بیرون کشیدن آنها از چاه گمراهی که از آرامش و اطمینان قلبی محرومشان کرده و دلهایشان را پر از اضطراب و عقلهایشان را دچار حیرت و اجسامشان را خسته و بیمار نموده است و پیوسته ائمهٔ هدایت تو را ندا می‌دهند که: آیا نمی‌خواهی به او نزدیک شوی؟

پس به دعوت مردم بسوی پروردگار مشغول باش که این حالات پیامبران علیهم السلام است، آیا نمی‌دانی که آنان تعلیم خلق خدا را بر عبادت در خلوت ترجیح می‌دادند زیرا می‌دانستند که این نزد محبوبشان برتر و ارزشمندتر است. پیوسته از تو سوال می‌کنند: آیا کار انبیاء جز تحمل سختی‌ها و رنج های مردم و تشویق آنان به نیکی و نهی آنان از بدی چیز دیگری بود[۲]؟ و شما پیوسته دعوت مردم را استجابت می‌کنی که این خود بهترین عمل است و این گامهای مبارک، تو را تا نیمهٔ راه رسانیده است، پس ادامه بده تا به سر منزل مقصد برسی.

سعی کن مردمی باشی

از قدمهای دیگر در راه هجرت به سوی خدا این است که درمیان عموم مردم از حق بیشتر بگویی و برای آنان امام، رهبر و الگو و راهنما باشی و سیرهٔ پیشینیان دعوتگر را در میان آنان إحیا کن! امامان، رهبران عامهٔ مردم بودند و هدایت همه مردم را بر عهده داشتند پس به تدریج نزد مردم محبوب شدند و مردم آنان را الگوی صحیح خود برشمرده و در آنها الگوی شایسته خود را یافتند پس از آنان تبعیت کرده و دستوراتشان را اطاعت نمودند.

زاهد مشهور بشر بن حارث حافی(ره) را در نظر داشته باشید که سه ویژگی برجسته را برای امام احمد ذکر کرده است و با این ویژگی‌ها او را برخود برتر دانسته؛ ایشان به عنوان امام عامهٔ مردم بودند[۳]، اوزاعی را هم رجل عامه یعنی مردمی توصیف کرده‌اند و نیز ابواسحاق فزاری محدث فقیه هم رجل عامه به شمار می‌رود.

---

[۱]. مجموع فتاوی، ابن تیمیه، ج۱٦، ص ۹٦
[۲]. صید الخاطر، ابن جوزی، ص ۳۸و ٤۲
[۳]. احیاء علوم الدین، غزالی، ج۲، ص۲۳

او اهل سرزمین و مرزهای اسلامی را دردورترین مرزهای شام و جزیرهٔ العرب برای مقابله با رومیان تربیت کرده و سنّت پیامبر را به آنها آموزش داده است و خود نیز امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و هرگاه شخص بدعت‌گذاری وارد سنگر اسلام می‌شد او را بیرون می‌راند و نیز خالد واسطی محدث فقیه که از شیوخ بخارا بوده است را رجل عامه توصیف کرده‌اند[1].

پس اگر این تعریف‌ها را تحلیل کنید به این نتیجه می‌رسید که ایشان (سلف) دعوتگرانی بوده‌اند که عامهٔ مردم را آموزش می‌دادند و علم و دانش باعث نشده بود که آنها خود را در چاردیوار خانه اسیرکنند، بلکه ایشان در بین مردم حضور پیدا می‌کردند و در زمینه‌های سیاسی مردم را رهبری می‌کردند، همانطور که امام احمد نیک اندیشان جامعه را در مقابله با گروه جهمیه ومعتزله که می‌خواستند با نظریه مخلوق بودن قرآن عقیدهٔ مسلمانان را منحرف سازند، رهبری می‌کردند و آنگاه که حکومت می‌خواست بدعتی را در بین مسلمانان بگذارد در مقابل آن ایستاد تا اینکه خداوند متعال او را به وسیله متوکل یاری داد و پیروز کرد، متوکل چون عقیده‌ای سالم داشت، دستگاه حکومت را تغییر داد و دربار را از بدعت پاک گردانید و آتش فتنه آنان را خاموش و سرکوب نمود.

منظور از عامه، همهٔ مردم هستند، چه افراد با سواد و چه افراد بی‌سواد، البته منظور از بی سواد افراد جاهل و نادان نیست ایشان (سلف) در حالی که رهبری شهرنشینان را در دست داشتند اعراب و اهل بادیه را نیز فراموش نمی‌کردند بلکه همهٔ همت خود را صرف می‌کردند که میان آنها وحدت عقیده و نظر وجود داشته باشد.

زهری پیشوای علمای حدیث نسلهای زیادی از شهرنشینان را تربیت کرد که بعدها از علمای حدیث شدند، او به این کارهم اکتفا نمی‌کرد بلکه به میان اعراب بادیه نشین رفته و آنان را نیز آموزش می‌داد، کسانی که عقیدهٔ صحیح داشتند پیش خود نگاه می‌داشت و کسانی را که اهل بدعت منحرفشان کرده بودند با مهربانی در مسیر توحید هدایت می‌کرد.

---

[1]. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج٦، ص٢٤١، ج١،ص ١٥٢، ج ٣،ص١٠٠

از جمله فقیهان واعظ که سیره زهری را تجدید نموده و از او پیروی کردند احمد غزالی برادر امام محمد غزالی بود، ایشان به روستاها می‌رفتند و برای اهل بادیه و روستاها در راه رضای خدا موعظه و سخنرانی می‌کردند.

ابن‌تیمیه کار گروهی را می‌پسندد و تجویز می‌کند

ائمه (رحمة الله علیهم) دارای فقهی فراوان و عظیم بودند و اهداف کلی شریعت اسلام را دقیقا می‌شناختند، جواز و بلکه وجوب انجام تمام اموری را که مقاصد شریعت رامحقق می‌سازد اگر چه بر آن نصی هم وارد نشده باشد لازم می‌دانستند. ایشان حکم (ما لایتمُّ الواجبُ إلّا به فَهُوَ واجبٌ) «آنچه واجب تمام نمی‌شود مگر بوسیلهٔ آن، پس آن چیز هم واجب است» را می‌دانستند.

آنها از فرد گرایی دوری کرده و همراه با جماعت بوده وکار گروهی را ترجیح می‌دادند آنان بر کار فردی از فتواهایشان قانون کار گروهی را در باب امر به معروف و نهی از منکر تشریح کرده و از آن با نامهای مختلفی مانند جماعت، حزب، گروه و غیره یاد کرده‌اند. پس هرگاه عملی جمعی یا گروهی باشد باید رئیس یا راهنمایی داشته باشد، و تفاوتی نمی‌کند آن فرد را رئیس یا راهنما یا رئیس حزب بنامند. هرچند شایسته است که بدانید جواز تشکیل گروههایی که در جهت اهداف شرع عمل می‌کنند و نیز به کارگیری واژه‌ها و اصطلاحاتی که گمان می‌رود اصطلاحاتی نو و تازه هستند در سخن فقیهان و امامان پیشین آمده است، آن زمان جای تعجب خواهد بود،که تصویری روشن از آنچه در کتابهای فقهی از اسلوب حرکت اسلامی برای ما نامعلوم است را ارائه می‌دهند و انتظار می‌رود اگر کسی حکمی از آنها برداشت کرد برای دیگران نیز تشریح و بیان نماید.

گفتاری از شیخ‌الإسلام در رابطه با قانون کار گروهی بشنوید که شاید باور نکنید این از کلام پیشینیان است او (رحمة الله علیه) می‌گوید: اما واژهٔ " الزعیم"شبیه واژه " الکفیل "و" الضمین" است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَلِمَن جَآءَ بِهِۦ حِمۡلُ بَعِيرٖ وَأَنَا۠ بِهِۦ زَعِيمٞ ﴾ یوسف: ۷۲

«کسی که آن رابیاورد بار یک شتر را به او می‌دهیم»

کسی که امروز وظیفهٔ طایفه و گروهی را به عهده بگیرد آن کس را سرپرست و رهبر می‌گویند پس اگر به خوبی رهبری کرد مورد ستایش واقع شود ولی اگر رهبری بدی داشته باشد نکوهش می‌شود.

پس اگر کسی در رأس یک حزب قرار گیرد و به آنچه خدا و رسول خدا امرکرده‌اند بدون کم و زیاد عمل کند تمام افراد آن جماعت مؤمن هستند، در این صورت آنچه برای مؤمن هست برای آنان هم هست و آنچه بر مؤمنین واجب است بر آنان نیز واجب می‌شود اما اگر چیزی بر آن افزوده یا کاهش دهد، مثلا نسبت به کسی که در گروهشان عضو است_ حال به حق باشد یا باطل_ در مقابل کسی که در جماعت آنان عضو نیست تعصب داشته باشد، بدرستی که این نوعی تفرقه است که خداوند و رسولش آن را نکوهش کرده‌اند، همانا خدا و رسولش امر به جمع بودن و ائتلاف و همکاری بر اساس نیکی و تقوی کرده اند و از تفرقه و اختلاف نهی نموده‌اند، ازطرف دیگر از همکاریی که اساس آن برگناه و کینه‌توزی باشد نهی کرده‌اند[1]"

همانا این یکی از با ارزشترین متونی است که دیدگاه کسانی که بر این باورند: «کار گروهی بدعتی نو در طریقت اسلام است» را رد می‌کند، و این یکی از متن‌هایی است که دعوتگران را برای جمع متونی مثل آن و محور قراردادن آن در دعوت تشویق می‌کند، می‌توان گفت: این متنها برعظمت نویسندهٔ آن دلالت دارد، زیرا دربردارندهٔ سخن قاطع در مقابل بیهوده گویان و انسانهای بی‌خبر است.

اما چگونه کارگروهی بدعت محسوب می‌شود و حال آنکه آن اصل موروثی است که از پیامبرﷺ به ارث رسیده است، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلْ هَٰذِهِۦ سَبِيلِىٓ أَدْعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ ۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى ۖ ﴾ یوسف: ۱۰۸

« بگو این راه من است من و آنانی که از من تبعیت می‌کنند با دانایی و آگاهی به سوی خدا دعوت می‌کنیم»

ابن قیم گوید: فراء و جمعی دیگر می‌گویند: " وَمَنِ ٱتَّبَعَنِى " عطف است بر ضمیری که در "أَدْعُوٓاْ" مستتر است یعنی همانطور که من دعوت می‌کنم آنان که از من تبعیت کرده‌اند نیز بسوی خدا دعوت می‌کنند. و این سخن کلبی است.

---

[1]. مجموع فتاوی، پیشین، ج ۱۱، ص ۹۲

کلبی گوید: برهمهٔ کسانی که از او تبعیت کرده‌اند لازم است به سوی آنچه که او دعوت کرده است، دعوت نمایند.[1]

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَـٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ ﴾ آل عمران: ۱۴۶

«چه بسا پیامبرانی که علماء و فقهای بسیاری در رکاب ایشان جنگیدند.»

ابن قیم گفته: منظور از ربیّون در اینجا بنابر سخن همهٔ مفسرین گروهها و دسته‌هاست، و گفته شده ربیون از الربة گرفته شده که به معنی جماعت و گروه است جوهری گفته: الرِبی مفرد ربیین است که عبارت از هزاران انسان می‌باشد[2]".

پس هزاران انسان در رکاب انبیاء جنگیدند. و سیره پیامبرخاتم ﷺ نمونهٔ روشنی بر این مساله است و وارثان پیامبرﷺ و دیگر پیامبران برای دعوت‌گران الگوی مناسب و نیکی هستند که نه تنها با وجود ایشان تنها نمی‌مانند بلکه با همدیگر مهربان و مانوس نیز می‌گردند.

به همراه مردانی که با آنها هستند امر به معروف می‌کنند

و این معنی را اصحاب و پیشینیان دقیقاً کامل فهمیده‌اند پس به دعوت انفرادی اکتفا نکرده بلکه گروههایی را تشکیل داده‌اند که به صورت گروهی وظیفهٔ دعوت به سوی خدا را انجام دادند که از آن جمله می‌توان هشام بن حکیم بن حزام قریشی صحابهٔ پیامبر را نام برد.

زهری گفته است " كانَ يأمرُ بالمعروفِ فِي رجالٍ مَعهُ" ایشان در میان مردانی که همراه او بودند امربه معروف کرده است" درسخن زهری که گوید "فی رجال معه" بنگرید! پس او جماعتی را به وجود آورده که امرکننده به معروف بودند و بدین وسیله برای ما بیان کرده که همیشه باید در میان جامعه گروهی باشند که امر به معروف کنند، و هرگاه گروهی وجودداشته باشد دعوت نیز وجوَد خواهد داشت.

سپس پیوسته بزرگان علماء جماعتی از اصحاب را برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر آماده کرده و بصورت گروهی آن فریضه را انجام داده‌اند.

---

[1]. مفتاح دارالسعادة، ابن قیم، ج۱، ص ۱۲٦ و ۱٥٤

همانطورکه دانشمند بزرگ بغداد عبدالرحیم بن‌محمد علثی نیزچنین بوده است برزالی گوید: او محدث زمان خود در بغداد بوده و به پیروی از سنت پیامبرﷺ و دفاع و پایداری آن مشهور بوده است.
وذهبی گوید: او پیروان ویارانی داشت که امربه معروف ونهی از منکررا پیشه خود ساخته بودند.

آری تنها شرطیَ که پیشوای این گروه برای پیوستن به آن تعیین کرده است این است که فرد از مردان صالح و آزاد و مؤمن و از مال حلال استفاده کند تا توفیق خداوند یاریگر و پشتیبان او بوده و اثر آن در او پیدا شود زیرا اگر از انسانهای چاپلوس بوده و شریعت را بر رفتار و زندگیش حاکم نگرداند خداوند برکت را از اعمالش برمی‌دارد، و این همان آیین دعوتگران پیشین است.

ابن جوزی از ابن عقیل روایت کرده که می‌گوید: "در زمان خود، ابوبکر الاقفالی را می‌دیدم هرگاه برای انکار منکری قیام می‌کرد مشایخی به دنبال او راه می‌افتادند که فقط از دسترنج خود می‌خوردند مانند ابوبکرخباز که پیر مردی نیکوکار و نابینا بود که به دلیل بودنش کنار تنور نانوایی نابینا شده بود، گروهی از او پیروی نمودند که صدقه نمی‌گرفتند و با گرفتن بخشش دامنشان آلوده نشده بود منظور از بخشش گرفتن هدیه از دولتمردان است.

روزها روزه‌دار و شبها نماز شب می‌گزاردند و اهل گریه و اشک ریختن بودند و هرگاه انسان ناخالص به دنبال ایشان می‌رفت، او را برمی‌گرداندند و می‌گفتند: هرگاه با انسانهای ناخالص در مقابل لشکری قرار گرفتیم لشکر ما شکست خورده است[۱]".

بیداری و فقه صحیح اگر در جایی وجود داشته باشد نیز اینگونه است. بدون این شرایط سخت، جماعت اسلامی پناهگاه و سرمنزل انسانهای ضعیف خواهد شد، و استواری و استحکامش را از دست داده و از یاری و پشتیبانی خداوند محروم خواهد شد. چنین متنهایی از دستاوردهای گرانبهایی است که بکار گرفتن آن در فقه حرکت برای بیان اصولی که از آن بهره گرفته است امری واجب و ضروری است.

---

[۱]. تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ص ۱٤٥

اجازۀ حکومت شرط نیست

غزالی به جایز بودن تشکیل جماعت برای امر به معروف از جنبه موضوعی پرداخته و اشاره کرده که نیازی به مجوز حکومت در امر به معروف نیست.که این با قیاس موافق‌تر است، غزالی (ره) می‌گوید:"عده‌ای گفته اند تک تک مردم مستقلاً مجاز به امر به معروف نیستند، زیرا در آن صورت منجر به تحریک فتنه و طغیان فساد و ویرانی کشور می‌شود، و بعضی هم گفته اند نیازی به اجازه ندارد که این به قیاس نزدیکتر است، زیرا اگر همۀ مردم مجاز به امر به معروف و نهی از منکر شدند در ابتدا دو یا سه نفر شرکت می‌کنند که این بدون تردید به شرکت دسته جمعی منتهی می‌شود و شرکت همۀ مردم موجب همکاری می‌شود پس توجه به لوازم امر به معروف ضرورت ندارد، زیرا که در نهایت به تشکیل نیروها در راه رضای خدا و از بین بردن گناهان منجر می‌شود.

و ما نیز برای یکایک مبارزان جایز می‌دانیم که با هم متحد شده و در مقابل گروههای کفار بجنگند تا ریشۀ آنها را برکنند، نابود کردن اهل فساد جایز است، زیرا گناهی در کشتن کفار وجود ندارد اما اگر مسلمانی کشته شود شهید است در حالت کلی منتهی شدن یک عمل به این موارد نادر در محاسبه کردن باعث تغییر قانون قیاس نمی‌شود بلکه گفته می‌شود همۀ کسانی که قادر به زدودن و از بین بردن منکری هستند باید آن را با قدرت و سلاح و نفس و یارانشان رفع نمایند[1]".

و این متنی است که باید با آب طلا نوشته شود و بر دعوتگران است که آن را در دلهایشان حفظ کنند و این دلیل بر آن است که درکتابهای قدیمی منابع فقه حرکتی زیاد است.

غزالی (ره) درمورد بی اعتبار نمودن اجازه حاکم در باب امر به معروف نظریۀ دیگری دارد که مقایسۀ آن باسخنان قبلی در مورد جایز بودن امر و نهی برای همه سودمند است، ایشان گفته اند:" عده‌ای اجازه حکومت را شرط امر به معروف دانسته‌اند و انجام آن را برای تک‌تک مردم جایز نمی‌دانند و این شرط گذاشتن برای امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه اسلام فاسد است، زیرا آیات و احادیثی که ذکر کردیم دلالت بر این دارد که هرکس منکری را دیده و سکوت کند

---

[1]. احیاء علوم الدین، ج۲، ص ۳۲۳

گناهکاراست، زیرا نهی از منکر در هر شرایطی بر همه واجب است و اختصاص امر به معروف و نهی از منکر به شرط اجازه گرفتن از امام پیش‌داوری است که هیچ پایه و اساسی در اسلام ندارد.

سپس می‌گوید: اگر گفته شود در امر به معروف اثبات قدرت و ولایت و حکم راندن بر محکوم علیه وجود دارد و برای این است که در امر به معروف، کافر با اینکه حق هم باشد نمی‌تواند مسلمان را به آن امر کند، بنا براین برای همه مردم نیز جز با اجازه حاکم و زمامدار وقت جایز نیست، در جواب می‌گوییم که نسبت به کافر ممنوع است، زیرا امر به معروف و نهی از منکر مایهٔ عزت و سلطنت است، حال آنکه کافر خوار و ذلیل است و شایستگی رسیدن به عزت مسلمانان را ندارد اما هریک از مسلمانان با داشتن معرفت و دین استحقاق این عزت و حکمرانی را دارد، بنابراین چیزی که مایه عزت وحکمرانی است نیازی به اجازه حاکم ندارد همانطور که تعلیم و شناخت نیاز به اجازه ندارد زیرا شناساندن امور حلال و حرام برای کسی که به آنها آگاهی ندارد و با نادانی خود به آنها روی آورده است نیازی به اجازهٔ حاکم ندارد چون در این کار عزت ارشاد و راهنمایی و برای فرد، و خواری نادانی برای کسی وجود دارد که این امور به او شناسانده می‌شود، و برای این کار فقط دیندار بودن کافی است و نهی از منکر نیز به همین صورت است.

سپس غزالی سخن را کوتاه کرده و می‌گوید: همه سلف صالح براین عقیده‌اند که فرد در امر به معروف نیازی به اجازه گرفتن از حاکم ندارد، اگر حاکم راضی به آن شد که بهتر است و اگر نشد، این ناراضی بودن او منکر شمرده می‌شود و انکارش واجب است، پس چگونه این کار نیاز به اجازهٔ او دارد در حالی که خود او مرتکب امر منکری (عدم رضایت بر امر به معروف و نهی از منکر) شده است، عادت و روش سلف صالح در انکار منکر نسبت به حاکمان دلیل محکمی برای اثبات این سخن است، همانطور که روایت شده است مروان بن حکم خطبهٔ عید را قبل از نماز عید خواند مردی به او گفت: خطبهٔ عید بعد از نماز است پس مروان در جواب او گفت: ای مرد این سخن را رها کن، پس ابوسعید خدری که آنجا حضور داشت، گفت: اما این مرد آنچه (امر به معروف و نهی از منکر) را که خدا بر او واجب کرده بود به جا آورد، زیرا پیامبرﷺ برای ما فرموده است که: هر کسی از شما امر منکری رادید باید با دستش آن را نفی کند اگر نتوانست با زبانش و اگر بازهم نتوانست با قلبش آن را نفی کند و این نفی قلبی ضعیف‌ترین مرتبهٔ ایمان است.

با توجه به روایت بالا به این نتیجه می‌رسیم که لازم است حاکمان نیز مطیع امر به معروف و نهی از منکر باشند، پس چگونه با این حال اجازه گرفتن از آنها برای امر به معروف کردن لازم است، پس ای مسلمان دلیر! این گوشه‌ای بود از آنچه که سلف صالح از فقه و اصول دعوت و عمل وکار گروهی داشتند.

فقه کار گروهی در شکل و چارچوب جدید

برخلاف مصیبت‌های کوچک و زیادی که اثرات محدودی دارند دو مصیبت بزرگ در تاریخ اسلام رخ داده که همهٔ مسلمانان را در طول تاریخ رنجانده است.

مصیبت اول را هولاکو بوجود آورد که با اشغال بغداد پایتخت حکومت اسلامی به اوج خود رسید. و هرکس که نگاهی به آن مصیبت کند به این نتیجه می‌رسد که این مصیبت از آن بدعت‌هایی نبود که برای امت‌های پیشین در دوران ضعف آنها روی داده باشد و بیشتر علماء انتظار وقوع آن را داشتند و مردم و حاکمان را از خیلی سال‌ها پیش از وقوع آن هشدار داده بودند، آن حادثه در سال ۶۵۶ هجری رخ داد، زمانی که علماء تغییر وضعیت اخلاقی و عقیدتی مردم را دیدند و دستگاه حکومتی از تلاش برای بازداشتن مردم بازمانده و قدرت خلفاء رو به ضعف گرایید و اکثریت علمای دین خود را از امر به معروف و نهی از منکر کنار کشیدند و به جدال و مناظره‌های بیهوده‌ای پرداختند که باعث برافروختن کینه در دلها شد.[1]

و برخی از خلفا سعی در اصلاح اوضاع از طریق نظام جوانمردی کردند که از این طریق اخلاق بیشتر مردم به اخلاقی نظامی تغییر کرد، اما تلاشهای آنان نیز با شکست مواجه شد، زیرا آن نظام نیز به عقیده به عنوان یک اصل تربیتی تکیه نداشت پس به نوعی سرگرمی تبدیل گشت.

و این تفسیر همان سرگردانی و مصیبتی است که امت اسلامی به آن دچار شده است و اگر خداوند متعال امام ابن تیمیه را که توانست اعتماد به نفس و فقه کار دینی را به مردم بیاموزد برای مردم مهیا نمی‌ساخت بدون تردید دوران سرگردانی و

---

[1]. غزالی در جاهایی از احیاءالعلوم به این وضعیت اشاره کرده و ندوی در کتاب تاریخ دعوت و اصلاح و اکرم عمری بحثی را در اخلاق عمومی در بغداد در این رابطه نوشته است.

بلاتکلیفی امت اسلامی طولانی‌تر می‌شد، همچنین بعضی از دانشمندان زنده دل سخن ابن تیمیه را درک کرده و او را یاری داده و بر راه و روش و فکر او حرکت کرده و قسمتی از شکافهای بزرگ اعتقادی امت اسلامی را بازسازی کردند.

با این وجود نباید در به تصویر کشیدن آثار بدست آمده از اقدامات ابن تیمیه و یارانش مبالغه کرد زیرا بدون شک اثر محدودی داشت و همچنان اوضاع عامهٔ مردم در انحطاط باقی ماند، جهان اسلام به دولتهای کوچک و ضعیف که با هم درگیر بودند تقسیم شده اما بعد از گذشت قرنها از مصیبت وارد شده به بغداد دولت عثمانی در دوره میانی حکمرانی و با آمدن پادشاهان قدرتمند توانست شکوه دولتهای عباسی را به ارث ببرد و معنی خلافت را به اذهان برگرداند شکل خلافت نزدیک به دوره میانی خلافت عباسیان است وشایسته است که حکومت عثمانی را تا پایان حکومت سلطان عبدالحمید (ره) با وجود ضعفهای فراوان در اداره حکومت و نقص برخی از احکام شریعت اسلامی بوسیلهٔ والیانی که حکومت آنان را اشتباه انتخاب کرده بود یک حکومت اسلامی توصیف کرد و همه این سخن را قبول کرده‌اند، جز کسانی که از تحریف تاریخ تاثیر پذیرفته‌اند همان تحریفی که جوامع شرقی و ادارات تبشریه (مسیونرهای مسیحی) آن را بوجود آوردند و در آن از نویسندگان مزدور وگماشتهٔ خود که نوعی افراط گرایی نسبت به قوم عرب داشتند بهره جستند.

و اما فاجعه دوم: اشغال و تصرف سرزمین‌های اسلامی توسط ارتش انگلیس و فرانسه در جنگ جهانی اول و نابود کردن آخرین آثار و تصاویری بود که بتوان آن را اسلامی نام نهاد یا به عبارت روشن‌تر آنها هرگونه امید به اصلاح در انحرافات دینی حکومت عثمانی را از بین بردند آنگاه که حزب اتحاد و ترقی با انقلاب علیه سلطان عبدالحمید احکام شرعی و اصول تربیتی زیادی را تحریف کرده و باعث پیدایش پان‌ترکیسم گردید و به علت سادگی و سست بودن پایه‌های آن گروههای یهودی و ماسونی به داخل حزب و سیاست حکومت راه پیدا کردند.

همچنانکه هولاکو اشغال و تصرف بغداد را یک هدف معنوی مهم جهت شکست معنویات عموم امت اسلامی‌گردانید و برای خود همپیمانانی قرار داد.

انگلیسیها و یا چرچیل اشغال بغداد و قدس را یک هدف معنوی دانستند و با وجود اینکه هدف آنها شکستن معنویات امت اسلامی بود که دقیقا اشغال عراق توسط هلاکو را در افکار مردم تداعی می‌کرد، تلگراف‌ها و نامه‌های رد و بدل شده

بین رهبران ارتش انگلیس و وزارت مستعمرات در طول جنگ جهانی اول از این امرپرده برداشت[1].

و با تصرف بلاد اسلامی و سلطهٔ لشکریان استعماری و با حکمرانی ممالیک که آنها را منسوب کرده و از پشت پرده هدایت می‌کردند جاهلیت و احکام آن بار دیگر به سرزمینهای اسلامی برگشته و در آنجا ماندگار شد. و بدینوسیله توانست رهبری دستگاههای سیاسی و تربیتی و تجاری و مالی را بدست گیرد و اینگونه بود که با تشویق و ترساندن مردم، توانست در دلهای آنها رخنه پیدا کند.

با بازگشت جاهلیت نیاز به مبارزه با آن و استواری دوبارهٔ حکومت اسلامی نیز احساس شد.

اقدامی که شرایط، نتیجهٔ آن را معکوس گردانید

زمانی که پیدایش این انحرافی که حزب اتحاد و ترقی بوجود آورده بود، بیشتر انسانهای مخلص را به خود مشغول کرده بود، گروهی از انسانهای ساده در صدد مقابلهٔ فوری با آن برآمدند، که البته داستان آن مشهور است وآنان شکست خوردند اما تلاش آگاهانه برای مقابله با آن در سالهای بعدی از بغداد توسط یکی از بزرگ مردان نظامی در زمان سلطان عبدالحمید که مردم عراق او را مردی با تقوا و شجاع می‌دانستند آغاز شد، ایشان محمد فاضل پاشای داغستانی (ره) بود که با بعضی از افراد سرشناس از بزرگان بغداد از آل‌خطیب و دیگران حزبی به نام الحزب الاسلامی تاسیس کرد، ایدئولوژی آنها مبارزه با حکومت متحدین و بازگرداندن حکومت به همان جهت و اسلوب اسلامی و شرعی روشنی بود که در گذشته برآن بنا شده بود،[2] آغاز حرکت آنان در سال ۱۹۲۳م بود که شرایط جنگ جهانی آن را به تاخیر در عمل و اقدام به جلوگیری از خطر عمومی که امت اسلام را در هم شکسته بود مجبور کرد، سپس قهرمان داغستانی بر اثر تَرکش‌های توپ که در جنگ "کوت" به او اصابت کرده بود شهید شد، جنگ کوت همان جنگ پیروزمندانه‌ای بود که با

---

[1]. کتاب " حرب العراق ۱۹۱٤-۱۹۱۸ "، شکری محمود

[2].اشاره به چگونگی تشکیل این حزب در کتاب (البغدادیون اخبارهم و مجاسهم) تألیف ابراهیم الدروبی آمده است

شکست ارتش انگلیس در مقابل تعداد کمی از لشکریان باقیماندهٔ اسلام به پایان رسید و چهارده هزار نفر از نیروهای انگلیسی تسلیم واسیر شدند که داغستانی در آن جنگ فرماندهٔ نیروهای داوطلب و غیره نظامی بود. او در جوار قبر امام ابوحنیفه در بغداد به همراه آن همت بزرگ و والا و شایسته‌اش به خاک سپرده شد.

سرگشتگی دوباره

اما به پایان رسیدن جنگ جهانی و تسلط جاهلیت، مسلمانان را در یک سر گردانی شدید قرار داد، این اوضاع جدید به مردی نیاز داشت که گامی بردارد و دوباره از گردهم آوردن فردفرد مسلمین، یک امت اسلامی بسازد و آن را بار دیگر به سوی یک حکومت اسلامی رهبری نماید که مناسب با واقعیت جامعه باشد.

اما وزش بادهای جاهلیت صدایی بلند و شدید در سرزمین‌های خالی اسلام ایجاد کرد و فریادی برای مسلمانان وجود نداشت که فریادش را فراتر از فریاد جاهلیت ببرد، آری در گوشه هایی از سرزمین اسلام صدای انسان‌های مخلص زیادی وجود داشت اما راه درست عمل کردن و کسب پاکی و خلوص کامل اسلامی را نمی‌شناختند و گمان می‌کردند زنده کردن اسلام تنها از راه مقاله نویسی و برگزاری کنفرانس‌ها صورت می‌گیرد اما این مساله فقط باعث شد یک بار دیگر اسلام بر روی کاغذها برگردد و به همین علت فریادهای آنها برروی ورقهای کاغذ و بر سر منبر در کنفرانسها مانند مجموعه ای از آوازها در مقابل آوازهای جدیدی که سرود اسلام جدید را می‌نواخت ظهور پیدا کرد. که مسلمانان مشتاق شنیدنش بودند.

اسلام در آن دوره نیازمند کسی بود که راه درست بازگشت و اصول کار گروهی را مانند پیشینیان بشناسد و بر سینه‌ی خود بکوبد و صدایش را بلند گرداند تا مسلمانان بشنوند و بگوید این من هستم، پس مردم نیز در اطرافش گرد هم آیند و فریاد او ونغمه‌ی تکبیرش را باز شناساند.

خودشناسی

اقبال (ره) نیاز امت به مصداق این کلمه (این من هستم) را شناخته و آن را به عنوان خودشناسی تعبیر کرده است و حادثهٔ پیشین در روزگاری شبیه شرایط امروزی و سرگشتگی مسلمانان بوده است یعنی شناخت راه درستی که با تربیت

فرد بر اساس مفاهیم صحیح اعتقاد اسلامی آغاز شده، به جامعه راه یافته و دارای رهبری و برنامه شود.

اقبال (ره) شناخت امت در رابطه با ذات حقیقی اسلامی‌اش بعد از سرگردانی به تصویر کشیده وآن را مانند شناخت درونی کودکی دانسته که بعد از ناتوانی دوران اولیه کودکی به آن دست می یابد، و برای اینکه این امت از دعوت یک مرد فقیه بلند همت تولدی دوباره یابد همانطور که در دیوان شعرش که آن را به شرح درون اختصاص داده گفته است: امت از یک قلب با شکوه تولدی دوباره می‌یابد[1] "پس با این کار گام اول را در راه نجات امت از سرگردانی و بازگشت به سوی اسلام برداشته است وآن گام و قدم اول است که عنوان آن این است: اینکه قلبی بزرگ به این عمل مبادرت ورزد و در مقابل همهٔ مسلمانان بر سینه‌اش بکوبد و بگوید: این منم با این صفای عقیده و رفتاری متمایز از دیگران که می‌بینید پس بسوی من آمده و در اطرافم گرد هم آیید.

اقبال این انسان بیم دهنده را هنگامی که از سرگردانی به هوش می‌آید چنین به تصویر می‌کشد:

أ رَأیتَ الطفـلَ یا ذا البَصَـر — مَا له مِنْ نَفسِهِ مِنْ خَبَر

لَیسَ تَدری أذْنُهُ مَا النغمة — لحنُـهُ ثَورتُهُ و الضَّجَة

وَ بعَینِ الکَونِ إنسَاناً یَـرَی — کلَّ شیءٍ مَا عَداهُ أبصَرا

بَعدَ لَأیِ طَرفِ الخَیطِ بَـدا — بَعدَ مَا حَلَّتْ یَدَاهُ العقْدا

فَتَـراهُ عَینُـهُ مُستَعلِنـــاً — فیُدَقُّ الصَّدرُ یَعنی هَا أنَا

أنَا هَذی بدءُ مقصود الحیاة — نَغمةُ الیَقظَة فِی عُودِ الحَیاة[2]

ای انسان بینا آیا کودک را دیده ای که از نفس خود خبری ندارد.
که گوشش ترانه وآهنگ را نمی‌شناسد و تمام سخن گفتن او داد و فریاد است.
با چشم نظام هستی انسانی دیده می‌شود که همه چیز را غیر از خود می‌بیند.
بعد از مدتی سر نخ را تشخیص داد و دستانش گره‌ها را گشود.
پس او را می‌بینی در حالی که اعلان می‌کند و بر سینه‌اش می‌کوبد یعنی این من هستم.

---

[1]. مصراعی از دیوان شعر "اسرار و رموز"، ص ۱۰۸
[2]. دیوان" اسرار و رموز"، ص۱۳۳

این من هستم که مقصود زندگی را شروع می‌کنم من آهنگ بیداری در بازگشت زندگی هستم.

این فرد در اصطلاح اسلامی نوگراست پس اسلام قبول ندارد که قدرت در دست جاهلیت قرار بگیرد و اسلام در مقابل آن به عنوان یک دنباله رو عقب مانده باشد یا اینکه در گوشه و کنار سرزمین اسلامی مردانی وجود داشته باشند که فقط در زندگی شخصی خود به اسلام پایبند باشند اما در اطرافشان حیاتی مرکب از جاهلیت و اسلام وجود داشته باشد و آنان نسبت به آن بی‌تفاوت باشند.

بنابراین پیوسته دین اسلام در هر عصر و زمان نیاز به مردانی توانا و شجاع و با اراده‌ای دارد که حرکت زمان را اصلاح و مسیرش را به سوی اسلام تغییر دهند، خواه این عمل آنان تمام مناطق یک سرزمین را دربر گیرد یا منحصر به قسمت‌هایی از آن باشد، اینان کسانی هستند که باید آنها را نوگرا و روشنفکر دینی نامید[1].

و چون راه و روش آنان نیازمند بذل و بخشش است یکی از شرایط آنان این است که قهرمانانی شجاع باشند زیرا کسانی که در راه هدف والایشان بخشنده نبوده و در برابر خطرهای بزرگ و مشکلات بزرگ شجاع نباشند و یا در این دنیا فقط در پی آسایش و رفاه هستند و یا اینکه به هر قالب و شکلی در می‌آیند و تحت هر فشاری تسلیم می‌شوند، از آنان عمل و اثری قابل قبول در تاریخ انسانی به یادگار نمی‌ماند، در حقیقت شکل‌گیری تاریخ فقط به خاطر وجود قهرمانان است و تنها آنانند که همیشه مسیر زندگی را با جهاد و جانفشانی‌هایشان تغییر داده و افکار جهانی را دگرگون می‌سازند[2].

حسن البنا می‌گوید: این من هستم!

قهرمان شجاعی که بر سینه‌اش کوبید و اعلام کرد که: این من هستم، امام حسن البنا (ره) بود که فریاد بر آورد و آغاز یک تجمع و حرکت را در سال ۱۹۲۸اعلام کرد. و بعد از ده سال کامل از سرگردانی مردم که بر اثر جنگ جهانی به آن دچار شده بودند خیلی زود مؤمنانی پیشاهنگ از کارگران شرکت کانال سوئز با پیشروان این حرکت هم‌صدا شدند.

---

[1]. برگرفته از" تاریخ تجدید الدین"، مودودی، ص۲۸
[2]. از کتاب" نحن والحضارة الغربية، مودودی، ص۲۵۱

این دعوت میراث جماعتهای پیشین امر کننده به معروف بود. و استاد مودودی در آن زمان با بررسی‌های ارزشمندش راه را برای حرکت اسلامی در هند هموار کرد و سپس به صورت عملی جماعت اسلامی در سال ۱۹۳۸م شکل گرفت، و به سرعت برخی از نیکوکاران این دعوت را در کشورهای عربی از امام البنا دریافت کردند، بنابراین در هر جایی و منطقه‌ای در اطراف هر رهبر شجاع مؤمنان تازه‌ای جمع شدند و این حرکت مبارک در سودان، سوریه، فلسطین، عراق، اردن و لبنان نیز شروع شد، و با آن حرکت رهبران مذکور به سرپرستی و هدایت امام البنا همراه مؤمنان پیشرو که به سرعت با آنان وارد میدان عمل شده بودند تصویر عملی برای بیان اصول فقه کار گروهی را درعصر حاضر ترسیم کردند، و آنان میدان را برای بلاغت و سخندانی ادیب توانا سید قطب مهیا کردند تا باسخنانش راه همیشگی و مسیر دعوتها را توصیف نماید.

او ما را فرا می‌خواند تا به یاد آوریم که این امر برای نخستین بار به چه صورت اتفاق افتاد! که مردی در مسیر قرار گیرد و با راه روشن خداوند در برابر همهٔ بشریت بایستد و آنگونه که به او امر شده، بگوید: همانا بشریت در جاهلیت است و هدایت فقط هدایت الهی است سپس هنگامی که این حقیقت بزرگ در قلب آن مرد بی نظیر جای گرفت تاریخ متحول شد، تحولی که دوست و دشمن بر آن آگاهی دارند.

حقیقتی که در قلب آن مرد بی نظیر جای گرفت، پیوسته مانند سنتهای بزرگ هستی پابرجاست، اما این بشریت گمراه هنوز موجود است که به جاهلیت برگشته است و این خلاصهٔ آن چیزی است که در گذشته اتفاق افتاده است.

نقطه آغاز نقطه استقرار این حقیقت در قلب است در قلبهای زیادی، در قلب گروهی از مؤمنان... سپس قافله برای حرکت به راه می‌افتد، در راهی طولانی و ناهموار که برای بشریت امروز مانند روزی که برای اولین بار از سوی خدا هدایت شد ناآشناست،- مگر برای افرادی استثنائی- سپس قافله در پایان آن راه طولانی و ناهموار به مقصد می‌رسد، همانطور که قافلهٔ اول به مقصد رسید البته گمان نمی‌کنم که این مساله آسان و کوتاه باشد، اما نتیجهٔ آن از طرف خداوند ضمانت شده است...و همه چیز آن را پشتیبانی می‌کند... هر چیزی حقیقی و فطری در طبیعت جهان هستی و در طبیعت انسان آن را یاری می‌کند، اما رسوبات جاهلی و

موانع زیادی مقابلش ظاهر می‌شوند و نیز یک واقعیت بشری بزرگ در مسیرش قرار می‌گیرد اما در مقابل آن چیزی بی ارزش و ناچیز است، آری بزرگ است اما ناچیز[۱]!

نقطهٔ آغاز این حرکت نسبت به عصر کنونی مانند همان نقطهٔ آغاز آن در صدر اسلام است یعنی اینکه در گوشه ای از زمین انسانهایی باشند که متدین به دین بوده و شهادت می‌دهند که " أنْ لا اله الا الله و أنَّ محمداً رسولُ الله" و به این علت معتقد هستند که حاکمیت و قدرت و قانونگذاری تنها برای خداست و این مسأله را در زندگی واقعی خود عملی می‌کنند، سپس در تلاشند تا در این کرهٔ خاکی به راه افتاده و با این اعلان عمومی برای آزادی انسان گام بردارند[۲].

که برای این مهم لازم است که پیشروان این اراده را داشته باشند و این راه راپشت سرگذاشته و سپری کنند در این شرایط سه نفر تبدیل به ده نفر وده نفر تبدیل به صد نفر و صد نفر تبدیل به هزار و هزار نفر هم تبدیل به دوازده هزار نفر می‌شوند[۳]، پس این همان اسلوب پیشروان در تلاش برای برانگیختن جهان اسلام جهت تحقق یافتن راه و روش اسلامی است.

پس راه و روش برنامه اسلامی زمانی تحقق پیدا میکند که جماعتی از بشر آن را بر عهده گرفته و به آن ایمان کامل داشته و به اندازه توانشان بر آن استوار باشند و برای جای گرفتن آن در دلهای دیگران و نیز در زندگی خودشان تلاش کنند[۴].

و لازم است که نهضت اسلامی هرچند فاصله بین تلاش های نهضت و دست گرفتن رهبریت زیاد باشد تلاش نهضت اسلامی‌گام اول است که نباید از آن صرفنظر نمود[۵]".

و این پیشروان همان انسانهای موفق و پیروز هستند که هرکس از هم اکنون به آنان نپیوندد بزودی پشیمان شده و دچار حسرت خواهد شد همچنان که صحابی ذوالجوشن دچار حسرت شد که بعد از فتح مکه اسلام آورد، در حالی که رسول خدا ﷺ بعد ازجنگ بدر او را به اسلام دعوت کردند و به او فرمودند: آیا

---

[۱]. الاسلام و مشکلات الحضارة، سید قطب،ص ۱۹۱
[۲]. فی ظلال القرآن، ج۱۰، ص۱۹۱
[۳]. معالم فی‌الطریق، ج۹، ص۱۱۸
[۴]. کتاب " هذا الدین"، سید قطب، ص۷
[۵]. معالم فی الطریق، ص۷

می‌شود که تو از اولین مسلمانان باشی؟ گفت: خیر، پیامبر فرمود: چه چیز تو را از آن باز می‌دارد؟ گفت: می‌بینم قومت تو را تکذیب می‌کنند و تو را از شهرت بیرون می‌نمایند و با تو می‌جنگند، اگر برآنان پیروز شدی ایمان می‌آورم و از تو پیروی می‌کنم و اگر آنان بر تو پیروز شدند از تو پیروی نخواهم کرد... ذوالجوشن از اینکه پیامبر اکرمﷺ دعوتش کرده بود و او نپذیرفته بود- پیوسته در رنج و عذاب بود"[۱] و چقدر فراوانند کسانی که درکشان از فهم ذوالجوشن بیشتر نیست؟ واقعیت جامعهٔ اسلامی از آنان دعوت می‌کند که از پیشگامان و رهبران اسلام و دعوت باشند اما آنان حضور در آخر صف را ترجیح می‌دهند و چه انگشتانی که به نشانه پشیمانی گزیده می‌شود در آن روزی که خدا پیشگامان و پیشروان را برای اینکه نور خویش را بر آنان تمام گرداند، برمی‌گزینند!

پیوسته در دنیای اسلام سرزمینهای زیادی بوده است که در آن دعوت‌گران و جماعت‌های اسلامی فراوان و گروههایی برای بررسی و تحقیق حدیث نبوی شریف و سخن سلف صالح و نیز راههای صوفی‌گری و دانشجویان رشته‌های دینی و شرعی و احزاب اسلامی دیگر وجود دارند که باید در دعوت براساس اطاعت از امیر عمل کرده و در تربیت اصرار ورزند نیز برای تغییر این واقعیت تلخی که بر آن فشار وارد می کند اقدام کنند، اما چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، لذا از این جماعت‌ها دعوت می‌شود در هر جایی که هستند، در شمال و شرق و غرب آفریقا یا در مناطق خودمان یا در افغانستان یا شرق آسیا، که به خود بیایند و اگر در عقایدشان هر گونه بدعت وجود دارد آن را اصلاح کنند و بلند همت باشند و هر گونه ترس را از خود دور گردانند و از خود بینی و خود خواهی و جاه طلبی دست بردارند سپس با رهبر آزاده‌ای بیعت کرده که درمسیر جنبش اسلامی نسبت به دیگران هدفی روشن‌تر همراه با توجیه تربیتی محکم و مدیریتی قوی داشته باشند.

هرگاه پیشوا و رهبری اقدام کند و بگوید: "این من هستم" در این صورت برای افراد این گروهها اسوه و الگویی پیدا می‌شود شبیه آنچه در گفتگوی ابراهیم و اسماعیل (علیهما السلام) گذشت، زمانی که خداوند به ابراهیمؑ دستور ساختن خانهٔ کعبه را داد ابراهیم ؑ فرمود: ای اسماعیل! خداوند مرا به کاری امر کرده

---

[۱]. طبقات ابن سعد، ج٦، ص ٤٧

است، اسماعیل (ع)در جواب گفت" انجام بده آنچه را خدایت به تو امر کرده است. ابراهیم(ع) فرمود آیا کمکم می‌کنی؟ اسماعیل(ع) جواب داد یاریت می‌دهم[1].

و مؤمنان همیشه بدین صورت جواب می‌دهند، بدون سهل انگاری و کوتاهی کردن و حال آنکه خداوند به تجدید بنای حکومت اسلامی امر کرده است، واجب است که تو از یاری دهندگان باشی! پس نباید خود را کنار کشیده بلکه باید حرکت کنی و اقدام نمایی و از وارثان اسماعیل (ع) شوی، پس تو نیز خانه نشین نشو تا نداهای: آینده کاری و تجاری‌ات را بشنوی، زیرا سرمایهٔ حقیقی تو در این اجابت اسماعیل گونه است، اگر اسلوب و روش پیشگامان را غریب می‌پنداری و چیزی جز فتوای پیشینیان را قبول نداری، پس به آنچه که امام ابن‌تیمیه تشریح می‌کند گوش کن! او می‌گوید بیشتر مردم هرگاه امر منکری را، یا تغییر بیشتر اوضاع اسلامی را ببینند، بی‌تابی کرده و خسته می‌شوند و مانند مصیبت دیدگان نوحه سرایی می‌کنند در صورتی که از این عمل نهی شده‌اند و حتی او امر شده که صبر پیشه کند و بر خدا توکل نماید و بر دین اسلام ثابت قدم بوده و با اهل تقوی مؤمن به خدا باشد و سپس ابن تیمیه می‌گوید: قول رسول خدا که می‌فرماید "ثم یَعودُ غریباً کَما بَدَأ" اسلام دوباره مانند زمان پیدایش آن غریب خواهد شد، غربتی بزرگتر از آن زمان که گروهی که ایمان آورده بودند از دین برگشتند و خداوند فرمود:

﴿ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ﴾ مائده: ۵۴

«و هرکس از شما از آئین خود برگردد خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان نیز خدا را دوست می‌دارند، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند، در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند، و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند»

پس آنان دین را برپای می‌دارند هرگاه این افراد از دین برگشته و مرتد شدند. و اینچنین در بیشتر جاها و روزگاران اسلام بی نام ونشان شده و سپس بار دیگرظاهر

---

[1]. صحیح بخاری، ج ٤، ص ۱۷۵

می‌شود تا اینکه خداوند مجدداً آن را برپای می‌دارد مانند زمانی که عمربن عبد العزیز زمام امور را بدست گرفت، قسمت زیادی از احکام اسلام برای بیشتر مسلمین ناآشنا و غریب بود، حتی از میان مسلمانان کسانی بودند که نمی‌دانستند شراب حرام است، تا اینکه خدا بوسیلۀ او آنچه را که غریب و نامأنوس شده بود آشکار کرد.

رهبران راه را توصیف می‌کنند

اگر خداوند تو را هدایت کند تا در دین از پیشروان شوی، پس بشنو که رهبران عصر حاضر راه را برایت توصیف می‌کنند، اولین چیزی که امام البنا ما را از آن با خبر می‌کند این است که: باید تلاش نموده و عمل کرد و راه شکل‌گیری آن را بعد از آگاه شدن پیمود و بعد از تدریس به تأسیس پرداخت[1].

سپس آن را توضیح می‌دهد و می‌گوید: برای هر دعوتی سه مرحله لازم است: اول مرحلۀ تبلیغ و شناساندن دعوت و بشارت دادن و رسانیدن آن به طبقات مختلف مردم، سپس مرحلۀ شکل‌گیری و انتخاب یاران و آماده کردن سربازان و بسیج و سازمان دادن نیروها از بین دعوت شده‌گان و بعد از آن، مرحلۀ اجرا و عمل و تولید فرا می‌رسد. و در بیشتر اوقات این مراحل سه گانه در کنار یکدیگر در ارتباط تنگاتنگ پیش می‌روند، پس دعوتگر دعوت می‌کند و در عین حال دعوت خویش را عملی کرده و اجرا می‌نماید، اما بدون تردید هدف نهایی یا نتیجۀ کامل زمانی بدست می‌آید که عموم مردم را دعوت، و یاران زیادی را گرد آورده و آن را به خوبی سازماندهی کند[2].

استاد مودودی شما را به تفکر در سیرۀ پیامبر اکرمﷺ دعوت می‌کند تا بنگری که چگونه آن مرد تنها، اما بزرگ، قیام کرده و در مقابل همۀ دنیا ایستاده و همۀ افکار غلط و راههای نادرست را که در دنیا رایج بود، مردود دانسته و به جای آن عقیدۀ معینی را که از طرف خداوند بود آورد و در مدت زمان اندکی مسیر جریان را تغییر داده و با قدرت تبلیغ و جهاد خویش روزگار را رنگ دیگری بخشید[3].

---

[1]. المؤتمر الخامس، المجموعة، ص۲۳۹

[2]. پیشین، ص ٢٥٤

[3]. نحن و الحضارة الغربية، ص ٢٥٠

همانا برپایی امامت شایسته در سرزمین الهی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و اثر بزرگی در نظام اسلامی دارد، پس همه آنان که به خدا و رسولش ایمان دارند و متدین به دین حق هستند ماموریتشان در این دنیا پایان نمی‌پذیرد، مگر اینکه در حد توان تلاش کنند که زندگیشان را در قالب و چارچوب اسلام ریخته و شکل دهند. سپس چون تحقق این هدف والا جز با تلاش گروهی و دسته جمعی ممکن نیست، پس لازم است که در روی زمین گروهی از انسانهای راست‌کردار وجود داشته باشند که به اصول الهی ایمان داشته و از آن حفاظت و نگهداری کنند و تنها هدف آنها در زندگی برپایی نظامی الهی و اداره کردن امور آن با تمام توان و سعی باشد، سوگند به حقانیت الهی که اگر تنها یک مؤمن در روی زمین وجود داشته باشد جایز نیست راضی باشد که نظام باطل بر او حاکم باشد، هر چند که خود را تنها و بدون امکانات لازم برای مبارزه ببیند یا اینکه بخواهد خود را زیر پوشش حیله‌های شرعی پنهان کند، مثلا از بین دو مصیبت به آسان‌ترین آن راضی باشد، بلکه حقیقت این است که در برابر او بیش از یک راه وجود ندارد و آن این است که همهٔ مردم را به سوی زندگی‌ای که خدا به آن راضی است دعوت کند اگر چه کسی به دعوتش جواب هم ندهد زیرا قیام بر صراط مستقیم و استمرار بر دعوت مردم تا ملاقات با خدا هزار مرتبه از آن بهتر است که از راه حق منحرف و فریادهایی برآورد که در بیابان سرگردانی وگمراهی دنیا به آن مسرور و خوشحال شود[1].

اما فردگرایان از این حقیقت غافل‌اند و گمان می‌کنند که این راه خطیبان و سخنوران و فریادهای اهل منبر است، دعوتگر بزرگ اسلامی‌شکیب ارسلان(ره) تلاش کرد، که راه درست را به آنان بیاموزد اما موفق نشد، ایشان در نوشته‌ای گرانبها که در سال ۱۹۳۱ نوشته و مجلهٔ " المسلمون" آن را منتشر کرده است خطاب به یکی از فلسطینی‌ها می‌گوید: نامه‌های زیادی از مغرب و مصر و سوریه و عراق و خود فلسطین به دست من رسیده است که نگارندگان آن پیشنهاد برپایی یک کنفرانس اسلامی و انتخاب خلیفه و امثال اینها را داده‌اند که جواب من همیشه این بوده که باید از پایه شروع کرد و ابتدا باید فرد را تربیت کرد سپس در ادامه می‌گوید: اینکه یک کنفرانس برپا کنیم که افراد ضعیفی در آن شرکت

---

[1]. الأسس الأخلاقيه للحركة الإسلامية، ص ۱۸

کنند،که ارادۀ مستقلی ندارند و حتی نمی‌توانند قطع‌نامه‌ای را اجرا کنند، پس فایده برپایی چنین کنفرانسی چیست؟ آیا می‌خواهید عده‌ای ضعیف را گرد هم آوریم[1]؟

و این کلمات از نهایت بیداری و آخرین تجارب دعوتگران پرده برمی‌دارد اما یاران شکیب ارسلان چون همت بلندی نداشتند او را خوار نمودند.

همچنانکه ما خطیب‌های بیچاره را بر سر منابر جمعه و جشن‌ها و مراسم‌ها می‌بینیم که شِکوه و زاری می‌کنند و مسلمانان را به عمل و جهاد تشویق می‌کنند و خطبه‌هایشان را با اینگونه سخنان پایان می‌دهند که اسلام شما را فرا می‌خواند و از خود نمی‌پرسند که به کدامین شخص برای رهبری اعتماد کنند؟ در حالیکه رهبران جوامعشان همه وابسته و دست نشانده‌ی بیگانگان هستند.

همانا آنها راه عمل صحیح را نمی‌شناسند و خطبه‌هایشان فقط درد خود و شنوندگانشان را افزایش می‌دهد، اما اگر خطیبان یأس از رهبران فعلی را به آنان آموخته و آنان را راهنمایی می‌کردند به اینکه باید گرد هم آمده و امر به معروف را به شیوه‌ای اسلامی انجام داده و نیز اگر آنان را از منکراتی که مرتکب شده نهی می‌کردند به هدف مطلوب خود می‌رسیدند، ولی متاسفانه ما هنوز صدای نالۀ گروهها و تصمیم کنفرانس‌ها را از دهها سال قبل می‌شنویم اما نتیجه‌ای جز گرد هم آوردن عده‌ای فقیر و بیچاره نداشت پس همانطور که شکیب ارسلان گفته است فقط باید پایه‌ها را محکم بنا نهاد، برپا کردن خیمه ای برای سازماندهی نیروها کافیست، دیگر نیازی به سالنهای کنفرانس نمی‌باشد، هر آینه نیاز به آتش آزادی خواهان است نه زرق و برق ثروتها! پس خیمه ات را در صحرای جاهلیت قرن بیستم برپا کن و آتشت را برافروز، تا انسانهای سرگردان و راه گم کرده و آنان که از قومشان بریده‌اند به سوی آن آمده و در خیمه‌ات مهمان شوند و دخترت را ندا ده: ای فرزندم! تا او شعله‌های آتش را بیشتر نماید و به او بیاموزی:

یالُبَینی أوقِدِی طالَ المَدَی — أوقِدِی عَلَّ علَی النَّارِ هُدی

أوقِدِی یا لبنُ قَدْ حارَالدَّلیلُ — أوقِدی النارَ لابناءِ السَّبیل

---

[1]. المسلمون، ج۲، ص ٣٦٣

إرفَعِی النَّارَ وأذكِی جَمرَها	علٌ هذا الركبُ یَعشُو شَطرَها
شَرِّدی هذا الظَّلامَ الجاثِما	إرشِدی هَذا الفَراشَ الهائِما
حبَّذا النـارُ بلیـلٍ تـوقَــد	حبذا المؤمـنُ هذا المَوقِد
حبذا عبـدک هـذا النُـــزل	لَو حَوانَتا فـی سفـار مَنزل
ما لِذا المنزلِ قَدَ سارَ الفریق	إنَّما النِیرانُ إعـلامُ الطَّریق
زوِّدینا بِهیـام و وَجیــب	زَوِّدی یا لبنُ مِنْ هَذا اللَهِب

ای لبینی آتش برافروز که زمان گذشته است آتش برافروز شاید بر آن آتش هدایت باشد. ای لبینی آتش را برافروز، که راهنمای راه سرگشته و حیران است، آتش را برای مسافران برافروز. آتش را با دستانت بلند کن و شعله‌های آن را تیز کن شاید این کاروان به سوی آن بیاید.

این تاریکی دائمی را برطرف کن (پراکنده ساز) و این پروانه‌های سرگردان را راهنمایی کن.

چه زیباست آتشی که در شب روشن می‌شود و زیباست کسی که با این آتش برافروخته انس می‌گیرد.

چه زیباست این وسیله‌ی پذیرایی که نزد تو باشد ای کاش منزلی در سفار ما را در خود جای می‌داد.

صاحب این خانه را چه شده کاروان حرکت کرده است. همانا این آتش‌های برافروخته نشانه‌های راه هستند.

ما را به عشق و احساس مسئولیت تقویت کن ای لبینی ازآن شعله ما را نیز بهره‌مند ساز.

هماهنگی و فراگیری

دو راه وجود دارند که پیوسته اسلام با آنها شناخته می‌شود یکی راه برتری عملی و منطقی اسلام نسبت به دیگر مکاتب دوم راهی است که زائیدهٔ این برتری جویی است که اسلام این راه را از طریق رهایی و جدایی از قید و بند دیگر مکتبها و نیز رها کردن و عدم پیروی از هوی و هوس‌ها دنبال می‌کند و این دو راه بیانگر فطرت و طبیعت متغیری است که اسلام بر آن بنا شده است و این خصوصیت در

همه حرکت‌های اسلامی وجود دارد و در مقابل این طبیعت و فطرت اسلامی است که راههای صلح و آشتی و زندگی مسالمت آمیز بین اسلام و کفر با شکست مواجه شده است.

تفاوت در گفتار مانع دیدار وهمگرایی است

به همٰین دلیل است که شاعران دعوتگر اسلام بر بیان این فطرت تغییر دهنده‌ی اسلام تکیه کرده‌اند.

شاعر دعوتگر محمود آل جعفر نیز بر مسألهٔ تغییر دهندگی اسلام تاکید می‌کند ومی‌گوید:

هَذِی دَعائِمُنا تَشَعُ کَشَمسِنا — اللهُ غـایتُنـا نَقـولُ و نَجْـزِمْ
دستورُنا قرآنٌ لانَرضَی سِوَی ال — قُـرآن تشریعاً یسودُ و یَحکُمْ
لَمْ نَعـرِفِ الاسـلامَ إلا دعـوةً — و ضـاءةً تَحیـی الأنامَ و تُلهِمْ
لَمْ نعرفِ الاسـلامَ إلا قُـوَّةً — تَهوِی عَلَی الرأسِ العَنیدِ و تُحطِمْ[1]

این اساس اعتقاد ماست که مانند خورشید می‌درخشد می‌گوییم و یقین داریم که تنها خداوند هدف ماست.

تَنها قران شریعت ماست و ما به هیچ شریعت و قانونی غیر از قرآن که بر ما حکومت و سروری کند راضی نیستیم.

اسلام را جز دعوتی روشنگر نمی‌شناسیم که به انسان زندگی دوباره می‌بخشد و الهام بخش اوست.

ما اسلام را تنها قدرتی می‌دانیم که بر سر ستیزه جویان فرود می‌آید و آنها را در هم می‌شکنند.

و چگونه این امر برای مردم روشن و آشکار نیست؟ آیا ایَن کار را به گمراهان بسپاریم؟ این وضعیتی است که نباید آن راپذیریم.

---

[1]. دیوان" حنین إلی الفجر"، ص۷۲

فَرهطُ الحُکوماتِ قَدْ جَانَبوا هُداهُم و ضلُّوا صِراطَ السِداد

و قَدْ أرکَبَتْـهُم سیـاساتُهـم مراکبَ تَجـری بوَحیِ العِناد

فَبعضٌ تُظاهِــرُ فی غیِّــهِ و بعـضٌ تَستُر خَلفَ الحیـاد

نَسُوا واجبَـالخَلقِ واستَکبَرُوا فَعمَّ البَـلاءُ و طـمَّ الفســاد

فَکیفَ النَجاةُ و کیفَ الحَیـاةُ و کلٌ لـهُ فِی هَواهُ اجْتِـهاد

و کلٌّ یُریـدُ اسْتِیـاقَ القَطِیـعِ إلَی مُبتَـغاهُ و بِئـسَ المُـراد

فَهَلّـا ابتَدرنَـا الـی نجـدَةٍ و هَلا استَجبّنا لِدَاعِی الجَـهاد

فأمَّا حَیاةُ الهُدَی و الإبـاءِ و أمّا الشَهـادةُ یـومَ الجِـلاد[1]

توده حکومتها ازهدایت دور شده‌اند و راه مستقیم و استوار را گم کرده‌اند.

سیاست آنها را بر مرکبی سوار کرده است که با الهام از دشمنی و ستیزه جویی حرکت می‌کنند.

برخی خود را به نادانی و گمراهی می‌زنند و برخی نیز پشت پرده بی طرفی خود را پنهان می‌کنند.

آنها وظیفهٔ خود را در مقابل مردم فراموش کرده و مغرور شدند به همین دلیل بلا و فساد همه جا را در بر گرفته است.

پس در این شرایط چگونه می‌توان نجات پیدا کرد و به زندگی ادامه داد درحالیکه هر یک از آنها از روی هوی و هوس اجتهاد می‌کنند.

هر یک از آنها چون چوپانی است که می‌خواهد گله را آنجا که دوست دارد ببرد و بدهدفی است هدف آنها.

پس چرا دعوت جهادگران را اجابت نکرده و به یاری آنها نشتابیم.

پس یا زندگی همراه با هدایت و سربلندی و یا شهادت در روز نبرد نصیب ما می‌شود.

و لکنَّـهُم رکَبـوا مَسلَکـاً یَحیدُ عَنِ الجُدَدِ المَشرق

و قَد مَلک الامرَ منهُم رِجالٌ یُخالِفُ منطقُهُم مَنطِقِـی

نَأَوا عَنِ هُدَی اللهُ فی نَهجِهِم و سارُوا و سِرتُ فَلَمْ نَلتَقِ

[1]. ألوان طیف، أمیری، ص ٩٤

اما آنان راهی را در پیش گرفته اند که از راه روشن کناره گرفته اند.
مردانی از آنان زمام امور را در دست گرفته اند که منطقشان با منطق من مخالف است.
آنان در مسیر حرکتشان از هدایت الهی فاصله گرفته اند آنان راه خود را رفتند و من نیز راه خودم را، پس به هم نمی‌رسیم
و این یک جدایی گریز ناپذیر است که به علت تفاوت آنان با ما در گفتارشان ایجاد شده است. اما اکنون که آنان با ما دشمنی می‌کنند، وضعیت چگونه است؟

جریان هماهنگ زائیدهٔ یک مرکز ثابت است

و در این هنگام لازم است که دعوتگران به سرعت برای کار گروهی دعوت اقدام نمایند تاگمراهان را به سوی افق‌های روشن و صراط مستقیم برگردانند، در مرحلهٔ اول باید فراخوانی و دعوت برای گردهمآیی باشد. گاهی دعوتگرانی وجود دارند از نظر فهم اسلام و عقیدهٔ سالم و پایبندی به قوانین اسلام دعوتگران بزرگ و شجاعی بوده و نیز از نظر اطلاعات و آگاهی و خشوع در نماز از پایبندترین دعوت‌گران هستند، اما از پایبندی به برنامه و سازمان تشکیلاتی گریزانند، آنان به آنچه دردلهایشان قرار گرفته معتقد بوده و راهی که برایشان روشن است می‌پیمایند، آنان تنها رهبر و راهنمای خودشان هستند و به اینکه اعمالشان موافق یا مخالف دیگر دعوتگران باشد اهمیتی نمی‌دهند، لذا آنها دیرتر از همهٔ مردم به نتیجه مثبت می‌رسند و افرادی هستند که هر بار دنبال روش و اسلوبی متفاوت برای دعوت هستند، اما کسانی که روزنهٔ امید برای اسلام را می‌گشایند، آنان تنها هماهنگ کنندهٔ اعمال دعوتگران بوده و به آنها نظم می‌بخشند زیرا تجارب و تطبیق آنها همیشه بیشترین اهمیت را در برقراری انسجام و هماهنگی بین تلاشهای دعوتگران دارد، در این حالت با به کارگیری کمترین امکانات، اسلام می‌تواند مستقیما و بدون واسطه نتیجه‌ای مثبت را برای افراد به بار آورد.
همانا برنامهٔ دقیق این امکان را برای ما فراهم می‌آورد که سازمان را به عنوان مرکزی قرار داده که تلاشهای افراد گرداگرد آن در جریانی هندسی زیبا و هماهنگ و بدون دگرگونی و انحراف در گردش است، مانند محیط دایره که حرکت آن به دور مرکز به صورتی هماهنگ و منسجم جریان دارد.

إنّما المَرکزُ روحُ الدّائِرة   نقطةٌ فِیها مُحیطٌ ضامِرةْ
و مِنَ المَرکَزِ لِلقومِ نِظام   و مِنَ المَرکَزِ لِلقَومِ دَوامْ

همانا مرکز، روح دایره است، نقطه ای است که در آن محیط پنهان است.

و استواری هر ملتی به مرکز آن وابسته است و این مرکز است که باعث دوام و ماندگاری یک قوم می‌شود.

بنابراین هیچ یک از تلاشهای انجام شده، چیز بی ارزش و کوچکی نیست به شرط اینکه در زمان و مکان مناسب باشد، و بدیهی است که دعوت نیازها و احتیاجات دیگری دارد که هر کدام از آنها تکمیل کنندهٔ دیگری است به عبارت دیگر تلاشهای صورت گرفته برای دعوت کامل کنندهٔ آن است، تلاشهای کوچک مکمل آن و تلاشهای بزرگ نقش تقویت کننده را دارند، و همانا اعمالی که موجب ادامهٔ حرکت گروه دعوتگران است مانند دایره‌ای است که محیط اطراف یک بار تو را بالا می‌برد و سپس پایین می‌آورد البته منظور پایین آوردن و بالا بردن ارزش نیست بلکه از این جهت که محیط دایره در هم فشرده و به هم پیوسته و هماهنگ است، پس معلوم می‌شود که در این کار شما، هیچ تلاشی کم ارزش و خالی از فایده نیست که ترک آن جایز باشد، در حقیقت اگر همهٔ اعمال در طول یک برنامهٔ هماهنگ و پیش بینی شده باشند از موقعیتی یکسان نسبت به مرکز برخوردارند.

تکامل در اجرا و عمل کردن

شمول در مرحلهٔ دوم قرار دارد.

و آن فراگیری گسترده‌ای است که امام بنا در اصول بیست‌گانه آن را بیان کرده است، که اسلام ما دولت، وطن، حکومت و امت است، آن شامل اخلاق و قدرت، رحمت و عدالت، فرهنگ و قانون یا همان علم و قضاوت است، و نیز ماده و ثروت یا کسب و بی‌نیازی و جهاد و دعوت یا شکر و اندیشه است. و علاوه بر اینها عقیدهٔ صادق و عبادت نیز می‌باشد[1].

همه این موارد ثمره گستردگی فهم است که به نوبه خود باعث گرد هم آوردن افراد در دایره‌ای وسیعتر وروشی هماهنگ تر و فراگیرتر می‌شود، بنابراین دعوت اسلامی یک حزب سیاسی نیست اگر چه در تلاش برای رسیدن به حکومت است اما به این نکته نیز توجه دارد که حوادث سیاسی آن را از برنامهٔ تربیتی و وظیفه

[1]. مجموعه " رسالة التعالیم"، ص۷

عبادی‌اش باز ندارد زیرا دعوت اسلامی یک تجمع فقهی محض و یا دانشکدهٔ شریعت و یا مرکز صادر کردن فتوا هم نیست اگر چه پایبند به فرهنگ اسلامی و حرکت در مسیر نورانی سنت و به دور از هر گونه جدل درباره جزئیات و نیز پرهیز از راحت طلبی فکری، که سست کننده‌ی همت او در اتحاد مردم و رهبری آنهاست و نیز دعوت اسلامی انتشارات یا آژانس خبری نیست، هر چند نوشتن و پیگری حوادث و بیان احکام اسلام دربارهٔ آنها از وظایف شریعت اسلام است، و باز اسلام یک تشکیلات فدایی یا مؤسسهٔ نظامی یا گروه تجسس هم نیست اگر چه جهاد یکی از اصول آن است و بازیهای ورزشی بدون توجه به آنچه از خشونت و گزافه‌گویی افراطی که امروز در آن وجود دارد یکی از روشهای تربیتی اسلام است، از طرف دیگر دعوت اسلامی مانند یک مرکز خیریه یا سازمان اوقاف هم نیست، اگر چه به یاری یتیمان و فقرا می‌شتابد و در راه معالجه بیماران گام برداشته و در بنای مساجد مشارکت می‌نماید، آری دعوت اسلامی به هیچ یک از موارد بالا اختصاص ندارد اما همهٔ آنها را در برمی‌گیرد، پس اگر نیازها فراوان و امکانات اندک باشد بنابر نظریهٔ نسبیت، ما باید آنچه را که مهمتر است در اولویت قرار دهیم و برای اینکه به بهترین نتیجه در میان مصالح و مفاسد برسیم لازم است مصالح کوچک را هر چند هم که مهم باشند در راه مصالح بزرگتر فدا کرده و از طرف دیگر تحمل مفاسد کوچکتر را برای جلوگیری از مفاسد بزرگتر بپذیریم.

رهبری مسلمانان از افزودن به اعمال نیک برتر است

تجربه نشان داده است که بیشترین مخاطبین دعوت از آگاهی سیاسی و روش فقهی مناسب برخوردار نبوده و روحیهٔ جهاد نیز در آنان فروکش کرده است.

اما گرایش به نیکی و خیرخواهی چیزی است که نیمی از فکر آنان را به خود مشغول کرده است، هرچند دارای اموال فراوانی هم برای بخشش به دیگران نیستند. پس آنان نیازمند فراخوانی و تفهیم بیشتر می‌باشند تا به این نتیجه برسند که دعوت اسلامی‌بسیار با ارزشتر از راه اندازی و ادارهٔ سازمانهای خیریه است.

بدون شک آنچه باعث ترجیح دادن این تفکر در بین آنان شده است قلبهای صاف و پاک و سرشار از ایمان است که دارند، قلبهایی که هنوز شور سخنوری در بیان نیکی و احسان و مکارم اخلاق و حماسهٔ سرپرستی یتیمان و بنای مدارس و مساجد در آن شعله‌ور است.

و به خدا سوگند که واعظ جز به حق سخن نمی‌گوید و هیچ سخنی را در مورد فضائل و نیکیها دروغ نمی پندارد، البته نباید از تاثیر آن در ترویج دعوت از طریق تربیت میدانی غافل بود که باعث شکستن موانع در مقابل مربیان دعوتگر و نیز برقراری ارتباط مستقیم با مردم می‌شود در حالی که مردم غرق در مشکلات زندگی هستند.

اما صفت دعوتگری باعث می‌شود که دعوتگر به چیزی بالاتر از این موارد بیاندیشد و بر او واجب است شکافهایی را که در بین مردم ایجاد شده پر کند البته کسی جز او به عنوان یک دعوتگر از عهدهٔ آن بر نمی‌آید که بدون شک پاداش و ثواب آن اگر از انجام کارهای نیک به مراتب بیشتر نباشد کمتر هم نیست، اما اجرای این کار به عنوان یک وظیفه که نقش تربیتی فرهنگی، تبلیغاتی، سیاسی و جهادی دارد با وجود گستردگی و پیوند کامل آن با جامعه برعهدهٔ دعوتگران اسلامی است واین ویژگی دوم دعوتگر اسلام است، همانطور که قبلا از ویژگی اول او گفته بودیم که وی با توجه به انجام کار گروهی از دیگران متمایز است، این ویژگیی است که از قدیم وجود داشته، و ما درباره آن سخن خلافی نگفته‌ایم و در این زمینه پیشوای دعوتگران امام احمدبن حنبل‌ﷺ در زمان خویش فرمان داده است، هنگامی‌که شاگرد او زهیر بن ابی زهیر از ایشان در این باره سوال کرد که:" اگر شخصی به کارهای دیگری مانند کارگاهها یا مساجد و یا کندن چاه بپردازد چگونه است؟ امام احمد جواب داد: خیر، بهتر است ابتدا به خودش بپردازد. و ایشان از اینکه فرد خودش را و آبرویش رافدای دیگران کند کراهت داشتند، در اینجا دو مسئله وجود دارند که امام احمد از آنها پرده برداشته است: مسالهٔ اول را کلمات این جمله‌ها روشن می‌سازند و آن این است که دعوتگر مسلمان نبایدآبروی خویش را در گردآوری مال از ثروتمندان فدای دیگران کند، همانا این کار باعث می‌شود که دعوتگر سخنوری اش را در امر به معروف و نهی از منکر از دست بدهد.

و مساله دوم هدف او حفظ آبرو و وجههٔ خویش است تا با هیبت و قدرت کافی برای رهبری همهٔ مسلمانان و مقابله با هر گونه بدعت و نیز دشمنان اسلام و امر به معروف و گسترش علم تمام سعی خود را عملی کند.

این فتواها شبیه همان فتواهایی است که فقهای درباری داده اند زمانی که بر خلیفه واجب کردند که عبادات و اعمال نیک شخصی، وی را از سیاست حکومت ادارهٔ ارتش باز ندارند همانطوری که "ماوردی" هنگامی که وظایف خلیفه را

برمی‌شمارد می‌گوید که:"خلیفه باید مستقیما برامور نظارت و اوضاع را بررسی کند تا ادارهٔ امت و حفظ و نگهداری آنان را شخصا بر عهده بگیرد و با مشغول شدن به لذت‌های دنیوی و یا عبادت کردن کارها را به دیگران واگذار نکند، زیرا بعضی وقتها امین نیز خیانت کرده و شخص نصیحت گوی نیز بنا به مصلحت خویش عمل می‌کند خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ ﴾ ص: ۲۶

«ای داود ما تو را جانشین گردانیدیم پس در بین مردم به حق قضاوت کن و از هوی پیروی مکن که تو را از راه الهی گمراه نماید.»

پس خداوند به واگذاری کارها بدون نظارت بسنده نکرده است و نیز پیروی از هوی و هوس را گمراهی توصیف نموده است و اگرچه فرد از نظر دینی شایستگی خلیفه شدن را داشته باشد اما نظارت بر کارهای او از حقوق سیاسی هر مسئول و زمامداری می‌باشد پیامبرﷺ فرمودند:" كُلُّكُم راعٍ و كلُّكُم مَسئولٌ عَن رعيته " همهٔ شما رهبران؛ چون چوپان‌هایی هستید که در برابر گله خویش مسئول هستید" البته پیامبرﷺ این را برای رعایت حق نگهداری آن و مسئولیت پذیری صادقانه فرموده است.

انسان با رعایت حق دیگران و مسئولیت پذیری فاصلهٔ زیاد بین سعی کردن در جهت مصالح مردم همراه با رنج و سختی جسمی و تلاش گروهی برای دعوت مردم را که ناراحتی جسمی و هم خستگی فکری و روحی را برای انسان به همراه می آورد به خوبی احساس می‌کند، بنا براین فقط مؤمنان بسیار قوی می‌توانند به اوج قله‌های موفقیت در دعوت جمعی برسند.

پرچم نیکی

هر آینه با آمدن اسلام پایه‌های جاهلیت متلاشی شد و کاستی ها و زشتی‌های آن پدیدار گشت و مردم بیشتر به نکوهش آن پرداختند و این دوره، زمان انتقال جهان از جاهلیت به اسلام بود.[1]

و با این سادگی سید قطب (ره) آنچه را می‌بینند بیان می‌کند، او از امری بزرگ و با شکوه و انتقالی مهم اما واقعی سخن می‌گوید به همین دلیل کاملا ساده به نظر می‌رسد، البته همیشه حقیقت چیزی ساده و روشن است.

پس هر گاه امری حقیقت داشته باشد نیاز به استفاده از کلمات بلیغ و اطناب یا آراستن سخن ندارد، همانا این حقیقتی است که غرب در آن به سر می برد و این بحران دوم یا به عبارتی دیگر سقوط جنسی و تبعیض نژادی و ظلم استعماری نه تنها شکست برای غرب محسوب می‌شود بلکه رسوایی بزرگی است که تمدن غرب را دربر گرفته است.

و این حقیقتی است که جوامع کمونیستی را با مشکل مواجه کرده است اگر چه وجود تنها ارمغان آن جوامع، یعنی ترور و سرکوب و پایمال کردن آزادی‌ها، برای رسوایی آنها کافی است همچنان که دگرگونی امور مادی تنها حقیقتی است که به عدالت، گذشت، آرامش و اطمینان اسلام اشاره می‌کند که آن را به دلهای خستهٔ بشریت از امور مادی، هدیه می‌بخشد.

با نگرشی کوتاه به جهان اسلام به روشنی به این نکته پی می‌بریم که ملتهای اسلامی از مادیگرایی و نظم و روشهای ترور و تلاش کمونیست ها برای گرسنه نگهداشتن مردم پرده برداشته و از این اعمال آنها به شدت خسته شده‌اند، و اکنون دلهای آنان آمادگی کامل برای بازگشت دوباره به اسلام را دارد، اما میان ملتهای مسلمان و رسیدن به سرزمین صلح و آشتی بیابانی وجود دارد و برای پیمودن آن بناچار باید راهنمایی باشد که آگاه به راه و تشخیص دهندهٔ آثار رد پاها و کار آزموده و آشنا به محل قرار گرفتن ستارگان و ستاره‌شناسی باشد تا ما را از این بیابان عبور دهد، پس هرگاه ما چنین راهنمایی داشته باشیم، رسیدن به آن سرزمین در کمترین زمان ممکن میسر خواهد بود.

---

[1] مقدمه سید قطب بر کتاب خسارات جهان و انحطاط مسلمین امام ندوی.

توانایی دعوتگران در جذب مردم

بهترین راهنما کسی است که صدای زیبایی برای حدا[۱] خواندن دارد او برای کاروانیان پشت سرش آواز می‌خواند و آنها در پی او می‌آیند، البته این چیزی است که بلا غت ما آن را می‌پندارد و کسی که با حالت وجد و شوق دنبال چیزی می-دود گاهی اوقات دچار غفلت یا لغزش شده یا اینکه خواب او را در بر می‌گیرد. پس در هر سه حالت انسان از حرکت باز می‌ماند، اما شیوهٔ بیان اقبال(ره) کاملترین و بی نظیرترین روش است، زیرا او در ادراک ذات، گیرایی و کششی را می‌بیند که دیگران را مجبور به برقراری ارتباط با آنان می‌کند، پس هرگاه انسان مسلمان آزاد اندیش و آگاه، با درون خویش هماهنگ شود، به دعوتگری مبدل خواهد شد که می‌تواند تمام کسانی را که در حیطهٔ ارتباطی او قرار دارند به سوی خود بکشاند. اقبال (ره) می‌گوید:

شَدَّتِ الارضُ قُواهَا فَالقَمَرُ   فِی طَوافِ حولَها لا مُستَقَر[۲]

زمین چنان مستحکم و قوی است که ماه به دورش می‌گردد و آرام و قراری ندارد.

و چون زمین در جایش محکم و استوار قرار گرفته و تا آنجایی که توانسته نیروی جاذبه‌اش را ذخیره کرده‌است پس ماه مجبور شده‌است که با آن ارتباط برقرار کند و به دور آن بگردد تا جایی که فکر فرار از دایرهٔ جاذبهٔ زمین را به ذهن خود راه نمی‌دهد.

پس هرگاه دعوتگران مسلمان توان خود را تقویت کرده و بر قدرت جذب مردم به سوی خود بیفزایند مردم بدون شک در اطرافشان گرد خواهند آمد و مردم مانند ماه به دور آنان به چرخیدن عادت خواهند کرد و در خود، نوعی اجبار برای برقراری ارتباط با دعوت می‌بینند.

پس شما ای دعوتگران بدانید هر کس از شما در کارش محکم و استوار باشد گروههای گمراه هرگز در مقابل او رشد نخواهند کرد و مردم آن وقت دیگر هیچ چاره‌ای جز اینکه اسیر قدرت درونی و الهی شما شوند نخواهند داشت، آنگاه قدرت

---

[۱]. آوازی است که ساربان در جلوی کاروان برای شتران می‌خواند.

[۲].دیوان اسرار و رموز/۱۵

جامعه نیز دو چندان شده و در نتیجه صفی محکم و قدرتمند تشکیل خواهد شد که هر کس در مقابل آن بایستد مغلوب شده، مگر اینکه خداوند بلند مرتبه چیزی غیر از این را اراده نماید.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٌ مَّرْصُوصٌ ﴾ صف: ۴

«همانا خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او در صفی واحد می‌جنگند مثل اینکه بنای به هم پیوسته هستند»

ساحران فرعون کسانی که با موسی قبل از ایمان آوردنشان معارضه می‌کردند مردم را ندا می‌دادند و می‌گفتند:

﴿ فَأَجْمِعُوا۟ كَيْدَكُمْ ثُمَّ ٱئْتُوا۟ صَفًّا ﴾ طه: ۶۴

«تمام مکر وکید خود را روی‌هم ریزید سپس همگی در یک صف گام نهید»

آنگونه که خداوند در قرآن برای ما بیان فرموده است.

و این چنین است که جاهلیت با این شعارها تعبیری از گرد همایی منظم جاهلی در هر دوره‌ای در برابر دین نمایش می‌دهند، و این شعار آنان درس آموزنده‌ای است برای کسانی که برای آینده اسلام و مسلمین نگران هستند وکاری جز اندوه خوردن و ناله کردن نمی‌توانند انجام بدهند، زیرا جاهلیت منظم را فقط اسلامی منظم و هماهنگ می‌تواند شکست دهد، و بر آن چیره شود پس دعوتگران اسلام زمانی به پیروزی دست خواهند یافت که افراد برگزیدهٔ خود را گرد هم آورده و در صفی یکپارچه، استوار و نفوذ کننده در مقابل جاهلیت بپاخیزند.

پرچمی برای نیکی به اهتزاز درآور

اما گردهمایی بدون مقدمه و برداشتن گام اول از طرف خیرخواهان چگونه ممکن است؟ به هر حال حرکتی است که باید صورت گیرد، این حرکت گاه به صورت تکبیری است که مردم را بیدار کرده وگاهی هم به صورت آتشی برافروخته است تا توجه مردم را جلب نماید و گاهی نیز به صورت پرچمی به اهتزاز در آمده است که خیر خواهانِ مردم در اطراف آن جمع می‌شوند، مسلمانان امروز در دیگر سرزمین ها و کشورها فقط نیازمند این پرچم هستند که آنان را متحد سازد زیرا

تعداد مسلمانان و اعمال و نام نیکشان همه جا را فرا گرفته اما علت ضعف آنان پراکندگی و قرار گرفتن در سرزمین‌های دور دست از یکدیگر است.

عبدالوهاب عزام(ره) به اکثر کشورهای اسلامی سفر کرده و همه کشورهای عربی و ترکیه و هند را دیده، و واقعیت مسلمین را از نزدیک بررسی نموده اما غیر از آنچه اشاره شد نتیجه‌ای را بدست نیاورده است، پس انسانهای نیکوکار و خیّر را فرا خواند و گفت: ای انسانهای نیکوکار فساد ظاهر و زشتیهای آشکار شما را نفریبد و ذکر نام افراد مفسد شما را به هراس نیاندازد، زیرا در میان امت در مقابل این افراد مفسد که بر شمردید انسانهای صالح و برگزیده به مراتب بیشتر یافت می‌شوند، این پرچمی است که برای شر برافراشته شده است و انسانهای شرور در اطراف آن جمع شده و یارانشان نیز به سوی آنان شتافته‌اند، اما انسانهای برگزیده از آن دور شده و به آن نپیوستند و صدایی از آنان نیز در اطراف آن پرچم به گوش نمی‌رسد، اما اگر پرچمی برای خیرخواهی ملت برافراشته شود افراد برگزیده و شریف جامعه به آن پیوسته و با آن همراه می‌شوند در نتیجه شور و هیجان انسانهای شرور فروکش کرده و نام و آوازۀشان از بین می‌رود.

همانا در میان جامعه، هم انسان خوب و هم بد وجود دارد همانطور که فساد و اصلاح و مصلح و مفسد نیز وجود دارد،پس اگر پرچم خیر خواهانه‌ای به اهتزاز در آید نیکوکاران از هر طایفه وگروهی در اطراف آن جمع می‌شوند و خوبی و نیکی در دل‌هایی که شر و بدی بر آن غلبه پیدا کرده بود جایگزین شده و درخت خوبی و نیکی در آن دل‌هایی که هیچ نیکی در آن وجود نداشت شروع به روئیدن و قد برافراشتن می‌نماید، زیرا انسان هر اندازه هم که بد باشد و بیماریش هر چه وخیم باشد هیچ وقت از گرایش حق‌جویانه تهی نیست و میل به نیکی و خیر خواهی در باطن او پنهان است.

و این سخن بر حقی است که درستی آن آشکار استِ، بیشتر نیکوکاران و انسانهای صالح وقتی می‌بینند که فساد وطنشان را در برگرفته و معیارها و موازین تغییر کرده است و انسانهای بد و شرور بر وطن چیره شده‌اند، گمان می‌کنند که کار از کار گذشته و پایه های کفر مستحکم شده است، یا راه سکوت را در پیش گرفته و یا به جایی دیگر مهاجرت می‌کنند که شر و فساد در آنجا کمتر باشد، جایی که در آن خود را به هیچ چیزی مشغول نکنند.

هجرت کم ارزش

گویند: هنگامی که کار فرقه‌های جهمیه، معتزله و شعوبیه در زمان مأمون و معتصم و واثق بالا گرفت و زمام امور بدست افراد ناشایست و بی‌لیاقت افتاد ابودلف القاسم العجلی رهبر شجاع و دلیر که از بزرگمردان خیرخواه عرب در آن زمان بود از این امر بسیار رنجیده بود، او مردی دارای عقیده صحیح و شریف و از مبارزان در مقابل فرقۀ شعوبیه بود که در آن زمان برخی از زمامداران از آن حمایت می‌کردند او از این گروه کناره گرفت و این اشعار را سرود:

و مقامُ الكريـمِ في بَلـدِ الهـو ـنِ إذا أُمكَنَ الرَّحيلُ مَحال

حيثُ لا رافعاً لِسيفٍ مِنَ الضـ ـيمِ و لا لِلكُماة فيهِ مَجَال

فِي بلادٍ يَذلُّ فِيها عَزيـزُ الـ ـقَومِ حتّى يَنالَـهُ الأنذال[1]

هرگاه امکان هجرت برای انسان بزرگوار از شهرِ خواری و پستی باشد ماندن در آنجا برای او بسیار سخت است.

یعنی از جایی که هیچ شمشیری برای جلوگیری از ظلم و ستم برافراشته نمی‌شود و جنگاوران مجالی برای مبارزه نمی یابند.

در سرزمینی که بزرگ قوم خوار می‌شود طوریکه انسان‌های پست او را تحقیر می کنند.

سپس ایشان به سوی اقامتگاه خود در شهر کرخ، که امروز خرابه‌های آن برسر راه عراق به خراسان نرسیده به کرمانشاه واقع شده است هجرت نمود. لازم به ذکر است این شهر با شهر کرخ در بغداد متفاوت است.

ایشان آزاداندیش اما تنها و بدون پشتیبان بود و به همین دلیل از هجرت کردن ناراحت نشد، اما امام احمد بن حنبل(ره) در آن بحران دعوت‌گری آزاد بود به همین دلیل از هجرت کردن سر باز زد و در بغداد ماند و پرچم دعوت‌گری‌اش را برافراشت، استقامت و پایداری ایشان باعث در هم شکستن بدعتها شد، آری، انسانهای آزاده همیشه اینگونه‌اند، آنان بر زندگی سخت و ماندن در سر زمین خود صبر پیشه کرده تا از میان جامعۀ پست جوانان خوش سیما و پاک‌دلی را بیابند که چیزی از آلودگی و ناپاکیها و بیماری امور حرام جاهلیت در قلب و جسم‌شان راه

---

[1]. کتاب" بغداد"، ابن طیفور، ص۱۳۳

نیافته است، سپس آنان را تربیت کرده و نهال عزّت و سربلندی اسلام را در دلهایشان کاشته و صفهایشان را متحد و یکپارچه سازند، آری در جامعهٔ پست که مدت طولانی در برابر طغیان و سر کشی سر تسلیم فرود آورده است می‌بینیم که دلها به کارهای پست و بی ارزش گرایش داشته و دنبال راحت طلبی و کارهای آسان و بدون مشقت هستند اما با وجود همهٔ اینها،" روح انسان میل پرکشیدن به بلندی‌ها و پیشرفت را داشته و مشتاق رسیدن به مکارم اخلاقی و کارهای بزرگ است، حقیقتاً در روح انسان آتشی است که روی آن را خاکستر پوشانده است، جرقه چخماقی آن را بر می‌افروزد، پس هرگاه فردی در آن آتش بدمد و در آن جرقه‌ای بزند روح آن فرد بیدار شده و به تکاپو پرداخته و تا اوج قله‌های سعادت پَرمی‌گیرد، و هر اندازه شیرینی کار و پیشرفت را بچشد اشتیاق و شیفتگی او به آن کار بیشتر می‌شود[1]".

به همین دلیل هر کس سرزمین خود را رها کند سخت در اشتباه است، مگر این که شخص رازی داشته باشد که بترسد فاش شود، یا اینکه شخص فقیهی برای آموزش کسانی که به او نیاز دارند از شهر خود هجرت کند، یا اینکه شخصی بترسد که اگر در شهر خودش بماند به سبب فساد دینش تباه می‌شود. اما اگر فرد راه سکوت را در پیش گیرد همانا امری کاملا اشتباه است، "کسانی که در هر جایی ظلمی را می‌بینند یـ با تجاوزی روبرو می‌شوند اما نه با دست و نه با زبانشان کاری انجام نمی‌دهند در حالی که به این کار توانایی دارند، اینان کسانی هستند که اسلام دل‌هایشان را آباد نکرده است و اگر اسلام دلهایشان را آباد می‌کرد آنان مجاهدان راه حق می‌شدند[2]".

بنابراین روشن است که مؤمن زمانی قلبش آباد می‌شود که در جهت اصلاح جامعه گام بردارد و حرکتی بکند، اما انسانهای سهل‌انگار و سست که بعد از پیروزی به قافله دعوتگران می‌پیوندند، انسانهای ضعیف النفسی بیش نیستند.

صاحِ مَا الحُرُّ مَن یَثورُ علَی الظُلـ ... مِ و قَد ثَارَتَ لِحقِّها الاقوام

إنَّما الحُــرُّ مَن یَسِیرُ إلـی الظُلـ ... مِ فَیُصِیمَـه و الأنـامُ نِیـام

---

[1]. الشوارد، عزام، ص ۳۵۳

[2]. دراسات اسلامیة، سید قطب، ص ۲۹

ای دوست! آزادمرد کسی نیست که بر علیه ظلم قیام کند در حالی که دیگران برای گرفتن حق خود از ظالمان به پا خواسته‌اند.
بلکه آزاد مرد کسی است که به سوی ظلم بشتابد و نابودش کند در حالی که دیگران در خوابند.

دعوت به ما پاکی و کرامت می‌بخشد

به درستی که فقهای بزرگ و دانای گذشته بیشتر از علمای امروز به این معانی توجه کرده‌اند، ایشان عزت و عظمتی را که امر به معروف و نهی از منکر داشت به آن برگرداندند و به همین دلیل می‌گویند که:" امر به معروف و نهی از منکر محور و پایه اساسی دین می‌باشد و آن همان هدف مهمی است که خداوند همهٔ انبیاء را برای آن برانگیخته است، پس اگر امر به معروف و نهی از منکر از جامعه برچیده شود نبوت نیز امری بی‌ارزش و بی‌فایده محسوب شده، دینداری از بین رفته و سستی و نادانی در جامعه شایع و فساد همه جا را فرا خواهد گرفت، در نتیجهٔ جهان اسلام به ویرانه‌ای تبدیل شده و بندگان مخلص خداوند نیز هلاک خواهند شد و مردم هرگز این هلاکت را احساس نخواهند کرد مگر اینکه روز قیامت فرا رسد آنگاه گویند: این همان چیزی بود که از آن بیم داشتیم و «به حقیقت ما از خداییم و به سوی او نیز باز می‌گردیدم» زیرا عمل و علم محور امر به معروف و نهی از منکر است که پوسیده و کهنه شده و چیزی از آن باقی نمانده است[۱]" و این از سخنان ارزندهٔ امام محمد غزالی است.

بنا بر آنچه گفته شد انسان به دنبال راه خروج و نجاتی می‌گردد پس به این نتیجه می‌رسد که راهی جز این نیست که خودش پیشقدم شود و حقیقتاً ثواب و پاداش از آنِ پیشروان است و قرب الهی تنها برای ایشان میسر خواهد شد و در این هنگام فریاد ای مردم سر می‌دهد. غزالی (ره) می‌گوید "هر کس برای جبران این ضعف و سستی تلاش کرده و این شکاف را که در ایمان ایجاد شده پر نماید، حال با عملکرد خود این کار را انجام دهد یا اینکه در اجرای آن از دیگران تقلید کند تا روح دوباره به این سنّت بخشیده و با قبول مشکلات آن آستین همت را برای زنده

---

[۱]. احیاءعلوم الدین،ج ۲، ص۳۰٦

کردن دوبارهٔ آن بالا بزند، در این حال او تنها کسی است که یک سنّت الهی را که گذشت روزگار باعث از بین رفتن آن شده است زنده می‌دارد و از اینکه به درجه‌ای از قرب الهی می‌رسد که درجات و مقامهای دیگر در مقابل آن بسیارناچیزند احساس غرور می‌کند[۱]"، اما آنچه را که دربارهٔ هجرت ذکر کردیم صحابه‌ﷺ هم به آن تصریح کرده‌اند، ابن تیمیه در این رابطه می‌گوید: ابو هریره گوید:" اگر تنها شبی در مقابل دشمنان اسلام بایستیم برای من دوست داشتنی تر از این است که در تمام شب قدر در جوار حجرالأسود بیدار مانده و به عبادت بپردازم، به همین دلیل بهترین سرزمین جایی است که انسان بتواند بهتر دستورات خداوند و رسولش را اطاعت کند و این مسأله با توجه به شرایط و زمان و افراد متفاوت است، البته منظور این نیست که در آن سرزمین منزلت و مقام انسان بالا می‌رود، هر آینه مقام و منزلت هر شخص با توجه به تقوی و اطاعت و خشوع و خضوع آن فرد در برابر پروردگار می‌باشد، روزی ابودرداء به سلمان فارسی چنین نوشت: به سوی سرزمینی بیا که پاک شده است! پس سلمان در جوابش نوشت سرزمین انسان را پاک و بی آلایش نمی‌کند بلکه این عمل بنده است که او را مقدس و پاک می‌سازد. پیامبر اکرمﷺ بین ابودرداء و سلمان فارسی پیوند برادری برقرار ساخت و براستی که سلمان در برخی امور، از جمله مسئلهٔ مذکور از ابودرداء آگاه‌تر و فقیه‌تر بود[۲]".

پس عمل است که صاحبش را پاک می‌گرداند و بهترین نوع، امر و نهی آن است که فرد در سرزمینی باشد که به او نیاز دارند، که در آن سرزمین نتیجه بخش خواهد بود، پس خودتان را نفریبید و به خاطر کناره‌گیری کردن و دوری از مردم، از سرزمینی که در آن سودمند و مفید خواهید بود هجرت نکنید، بلکه به سخنان ابن قیم که وظیفهٔ شما را در چنین مواردی تشریح می‌کند گوش فرا دهید آنجا که می‌گوید:" دین تنها ترک امور به ظاهر حرام نیست بلکه همراه با آن باید دستوراتی که مورد رضایت خداوند است را انجام دهیم و بیشتر دینداران فقط به مشارکت با عامه مردم در مراسم عبادی اکتفا می‌کنند و به انجام جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و پند و اندرز در راه مصلحت بندگان و یاری کردن خدا و رسولش و دین و کتاب او اهمیتی نمی‌دهند، البته این افراد نه تنها در صدد انجام

---

[۱]. پیشین
[۲]. مجموع فتاوی، ابن تیمیه،ج ۱۸، ص ۲۸۳

این اعمال نیستند حتی به ذهن آنها هم چنین چیزی خطور نمی‌کند پایین ترین مردم از نظر دینی و مبغوض‌ترین آنان نزد خدا کسانی هستند که این واجبات را ترک کنند، هر چند در راه خدا از همهٔ لذت های دنیا دست برداشته باشند، و در میان این افراد کمتر کسی پیدا می‌شود که در راه خدا با دیدن محرمات رنگ چهره‌اش تغییر کرده و خشمگین شود و آبرو و وجههٔ خویش را وقف یاری کردن دین نماید[1]".

در صورتی که اوقات و ساعات عمر شریف پیامبرﷺ وقف جهاد با قلب و زبان دستشان شده بود و به همین دلیل ایشان بلند آوازه‌ترین و گرامی‌ترین انسانهای روی زمین نزد خدا می‌باشند[2].

معادله‌ای که تنها مردان دعوت‌گر آن را می‌فهمند

با بررسی ظاهری و سطحی تاریخ دعوتگران مسلمان به این نتیجه می‌رسیم که بیشتر آنها با سکوت و آرامش، بیشترین تلاش‌ها را در زمینهٔ دعوت انجام داده‌اند و پرداختن به کارهای تربیتی روزانه آنان را از جمع آوری و تدوین مطالبی که از طریق ذوق و تجربه های شخصی در فقه دعوت به آن دست پیدا کرده‌اند باز نداشته است و اندک افرادی هستند که به دعوتگران تدوین و شرح کتابها را هدیه کرده باشند.

اما با وجود این پدیده می‌بینیم باز هم خداوند بلاغت و فصاحت خارق العاده‌ای را به آنان الهام نموده است و این فرصت را به ایشان داده است که مذهب و روش خود را در دعوت به سوی خدا با کلماتی اندک و در نهایت ایجاز بیان نمایند تا به عنوان یک اصل مهم فقهی و علامت روشنگری برای دعوت‌گران راه نسلهای آینده باشد، طوری که گویندهٔ این کلمات استادی بزرگ در دعوت محسوب شود.

سخنان آنها از چند سطر تجاوز نمی‌کند اما از آنجایی که بین جزئیات احکام اسلامی آنقدر زیبا ارتباط برقرار کرده و به گونه‌ای حجم آنها را می‌افزاید که اثر گذاری‌شان بیشتر می‌شود .

---

[1]. عدة الصابرین، ص ۱۲۱

[2]. زادالمعاد، ج ۲، ص۳۸

این افراد مانند اعداد هستند که به تنهایی ارزش چندانی ندارند، تا اینکه دانشمندان ریاضیدان آمدند و بین آنها ارتباط برقرار کردند آنها از طریق معادلات ریاضی توانستند به شکلهای مختلف بین اعداد ارتباط بر قرار کنند که در این میان اسرار و قدرت کاربردی این اعداد برای آنان روشن گردید تا اینکه انیشتین با قلم خود صفحه‌ای جدید را در دنیای اعداد رقم زد، او از طریق همین اعداد به کشف انرژی اتمی و شیوهٔ استخراج و کاربرد عملی آن دست یافت. دعوت‌گران اسلامی نیز از طریق برقراری شکل‌های متنوع روابط بین آداب و دستورات اسلامی از راههای گسترده‌ای برای مسافران جادهٔ الهی پرده برداشتند و عوامل قاطع و نقاط تاثیرپذیر را نیز بیان کرده‌اند که دلالت بر ژرفای بینشی دارد که خدا به آنان بخشیده و نیز آگاهی که از طریق تجربه‌های زیاد به دست آورده‌اند، اما همانطور که معادلات اعداد را تنها ریاضی‌دانی می‌فهمد که در آن اندیشیده و آن را درک کرده باشد، معادلات دعوت را نیز دعوت‌گری می‌فهمد که دارای ذوق بوده و در مقابل مشکلات تحمل فراوان داشته باشد.

انکار منکر دلیل هوشیاری است

در میان آن دعوت‌گران شخصی از همه برجسته تر است که طراحی معادله‌اش دلیل بر تیز هوشی و باریک بینی اوست اما ناشناخته و مجهول است نام او ابوبکربن یزدانیار است، از ابوبکر بن یزدانیار(ره) درباره هوشیاری ایمانی سؤال شده که ان چیست؟ ایشان در جواب گفتند: "نگرش انسان صالح به نیکی و نیکوکاری که در آن نور تقوی و ایمان و صداقت وجود دارد و نیز نگرش او به کنار گذاشتن دنیا و میل و علاقه به آخرت است، و چنانکه از اهل منکر عمل زشتی را ببیند او را ناراحت کند" متن پیشین با وجود کلمات اندک دارای معانی فراوان است. او هوشیاری را یقین حتمی دعوتگر به پاداش الهی در روز قیامت و پی بردن به بی ارزش بودن لذّت‌های محدود و تمام شدنی ممنوع دنیوی قرار داده است، پس در این حالت فرد نفس خود را برای تغییر منکرات و نزاع با اهل منکر با شجاعت تمام که در نتیجهٔ همان یقین حتمی به دست آورده است، وادار می‌کند.

و به خدا سوگند این همان هوشیاری والائی است که هر نوع هوشیاری دیگری در مقابلش هر چند هم صادق باشد باز هم کوچک است اکنون به عناصر چهارگانهٔ

زیر بنگرید که با هم مرتبط بوده و همان صلاح و مایه خوشبختی هستند که فرد را به سوی ندای حق سوق می‌دهند: **تقوا** که باعث می‌شود فرد امر دعوت را لبیک گفته و در هنگام مواجه شدن با شبهه درنگ کند. **ایمان** که به وسیلهٔ آن چیزهایی قطعی از آخرت را می‌بینند که برای انسانهای دل مرده مستور و پنهان است. **حقایق** که به وسیله آن انسان یک زندگی واقع گرایانه و به دور از خیالات کوتاه و ناپایدار دنیوی را به سرمی‌برد. **صداقت قلبی** که در اندیشه و گفتارش باشد.

بنگرید! او نه تنها منکر را انکار می‌کند بلکه آن را حتی برای اهل منکر نیز نمی‌پسندد، به این معنی که او قاعدهٔ تعمیم یا توریه را نمی‌شناسد.

همانا او انگشت اتهام را به طرف طاغوت می‌گیرد و با صدای بلند آوازه، نام و نشان کفر را رسوا و بی‌ارزش می‌گرداند، پس اگر یک انگشت باز شود دیگر انگشتان نیز با او باز شده و آن انگشت اتهام تبدیل به دستی قدرتمند برای تغییر و تحول خواهد شد.

اگر به رابطهٔ زیبای مقدمات ششگانهٔ بالا در یک طرف معادله و اختصاص دادن آن در طرف دیگر معادله بنگریم، به راه بکارگیری توان اسلامی در زندگی بشری و جاری کردن این جریان از سرچشمهٔ اسلامی برای سیراب کردن انسانهای تشنه پی خواهیم برد، در حقیقت توان اسلامی نیز مانند دیگر انرژی ها است که در زندگی بشری مفید و موثر هستند، توان اسلامی مانند انرژی نور و حرارت و الکتریسیته است همانطور که خداوند آن انرژی ها را در هستی خلق کرده است این را نیز آفریده است، دانشمندان ریاضی و فیزیک را قرار داد تا از رازهای آن پرده برداشته و در خدمت بشریت قرار دهند، و نیز خداوند این قرآن را نازل کرد و آن را مایهٔ تکامل هستی قرار داد، برایش دعوتگرانی را قرار داد تا از رازهای آن پرده بردارند و همانطور که علم ریاضیات برای طراحی و شرح معادلاتش به آزمایشگاهها و کارگاههایی نیاز دارد تا به مرحلهٔ بکارگیری برسند علمای دعوتگری چون ابوبکر بن بردانیار نیز نیاز به جنبش‌های منظم و هماهنگی دارند که معادلات او را به یک عملیات اصلاح شده تبدیل کرده تا از لغزش وخطای انسانها بکاهند. و در اینجاست که اهمیت پژوهش در فقه دعوت و داشتن یک برنامهٔ پویا و مناسب برای آن روشن می‌شود، همانا وظیفه و نقش فقه دعوت همیشه این است که توصیفات درست را با کلماتی واضح و قابل فهم برای یک عمل مشخص بکار ببرد.

زیبایی فقه حرکت و دعوت در امانت واجتهاد نهفته است

همچنان که شایسته نیست که دانشمندان بزرگ امروز بر ارشمیدس و فیثاغورث و دیگر علمای گذشته یونان ایراد بگیرند زیرا حرکت ماشین علم و فناوری نتیجهٔ پیوند معادلات این افراد و معادلات دانشمندان امروز است و هر یک ازاین افراد در روزگار خود بی نظیر بوده‌اند پس بر دعوتگران امروز نیز شایسته نیست که بر فقها و رهبران دعوتگر پیشین ایراد گرفته یا از یادکردن آنان اکراه داشته و یا سخنانشان را به شیوه‌ای دیگر برای شنوندگان نقل کنند، بلکه لازم است که در نقل سخنان ایشان وفادار و امانت دار باشند و سخنان آنان را به شیوه‌ای دیگر برای شنوندگان نقل نکنند و نیز در زنده کردن یادشان و برقراری ارتباط با آنان و نیز تحلیل و شرح و بیان نظرات ایشان برای رسیدن به یک دیدگاه مشترک میان آنان به بهترین وجه نقش خود را ایفا کنند و نکاتی را که در لابلای نوشته‌های آنان وجود دارد را دوباره به عرصه بحث و بررسی بگذارند و توجه دیگران را نیز به سوی آن جلب کرده و دلها را بسوی آن بکشانند، که این مسأله به مانند این است، فردی را بعد از مرگ زندگی دوباره ببخشند.

بر فقیه لازم است که در مباحث دعوت به زوایای این موضوع توجه داشته و از روی غرور یا راحت طلبی نسبت به نقل گفتار ایشان تنگ نظر نباشد و از تکرار کردن مرجع سخن در میان گفتار خویش به ستوه نیاید زیرا فقه یک هدیهٔ الهی است که خداوند آن را به کمتر کسی بخشیده است و در عین حال از اجتهاد و آراء جدید نیز بیم نداشته باشید، زیرا اگر فقه دعوت را در دایرهٔ کلی‌نگری که در آن هیچ اختلافی بین فقها وجود ندارد قرار دهیم، رشد و توسعه پیدا نخواهد کرد، اما از طرف دیگر باید در شیوهٔ بحث محکم و استوار بوده و سهل انگاری نکنیم، در حفظ و نگهداری اصول حریص بوده و نگذاریم که حرکت سریع دعوت یا ترس از درگیری باعث بازیچه قرار دادن امر دعوت یا سهل انگاری در انجام آن بشود، که این خود به نوعی سقوط یا خواری و ضعف منجر می‌شود، و دعوتگر از کسانی نباشد که مردم فرومایه او را تحریک کرده و به سوی کفر سوق دهند، در این زمینه یکی از مقالاتی که در مجلهٔ *المجتمع* دربارهٔ نقش سید قطب در شرح و بیان اسلوب تربیتی پویا و نقش عبدالقادر عودة در بیان برنامه قانون‌گذاری بعد از حرکت بیداری که امام بنا در کلی‌نگری‌های خود در زمینهٔ دعوت به وجود آورد و راه را

برای آن دو(سید قطب و عبدالقادر) باز کرد و نیز صلابت و استواری که **هضیبی** در موضع گیری ایشان همراه با روشنگری و بیان اختلاف اجتهادی آن دو ازخود نشان داده و نیز اشاره‌ای که به نقش جامعه در حل اختلاف کرده بود و در پایان سخنش را با این سوال به اتمام رسانده بود که:" آیا بازگشت به سادگی و کلی‌نگری را گریز از سختیها و در امان ماندن از ترس می‌دانی یا اینکه آن را در درجه‌ای بالاتر، نتیجهٔ پیشرفت و گسترش دعوت می‌بینی؟"[1] مرا شگفت زده کرد. البته این سوالی است که در فراسوی آن آگاهی صحیح نسبت به نقش پژوهش در فقه دعوت و پیشرفت آن نهفته است، هر چند که بعدها درستی برخی از نظرات اجتهادی پژوهشگران ثابت نشود، حتی اگر این پژوهشها نتواند نظریهٔ جدیدی را ارائه دهد، خالی از روشنگری یا پدید آوردن یک اصطلاح جدید و یا ارائه فتوایی جدید از بین فتاوای گذشته نخواهد بود کمترین فایدهٔ آن این است که از طریق بحث و مناظره اندیشه و نظرات فقها را به همدیگر نزدیک می‌سازد.

هنگامی که دلها زنگار می‌گیرد و روح ها تیره و همت ها سرد و بی روح می‌شوند آنچه در لابلای این پژوهش‌ها از قصه‌های حماسی و خطاب های مجازی و اشعار زیبا نهفته است، شفا دهنده زیبایی است که باعث صفا یافتن و نرمی و پاکی و شعله ور شدن دوباره دلها می‌شود.

نهی از منکر را از منکر بزرگتر آغاز می‌کنیم

مقصود از منکر در سخن آنان حکم دادن به غیر اسلام است همانا امر به معروف واجب است که اولا به بهترین وجه تحقق پیدا کند، و آن همان اقرار به الوهیت خداوند یکتا و سبحان و تحقق جنبش و قیام جامعهٔ اسلامی است. و نهی از منکر نیز باید اولا به طرف نهی از منکر بزرگ، که همان حکومت طاغوت و بندگی انسان برای غیر خدا از راههای مخالف شریعت الهی است، روی نماید، کسانی که به پیامبر اکرمﷺ ایمان آوردند و برای شکل گیری حکومت اسلامی مطابق با شریعت الهی و بنای جامعه‌ای بر مبنای آن هجرت و جهاد کردند، اما بعد از آن در مسائل فرعی مرتبط با اطاعت و گناهان، مردم را امر به معروف و نهی از

---

[1]. مجلة" المجتمع الكويتية"، شماره ۱۱۵، ص ۱۱

منکر کردند، ایشان قبل از برپایی دولت و جامعه‌ای اسلامی برای امر به معروف و نهی از منکر در امور فرعی هیچ تلاشی نکردند، مگر زمانی که اصلی ترین اصل آن، یعنی تشکیل حکومت اسلامی و جامعه‌ای مسلمان صورت پذیرفت، مفهوم امر به معروف و نهی از منکر باید براساس نیاز و واقعیت جامعه باشد، پس قبل از اقدام به امر به معروف و نهی از منکر در اصول و اساس دین، نباید امر به معروف و نهی از منکر نسبت به جزئیات و فروع صورت پذیرد، همانطورکه این مساله در هنگام تشکیل جامعه اسلامی برای اولین بار اتفاق افتاده بود[1]".

البته مقصود این نیست که دعوتگران از آموختن و آموزش آداب و احکام اسلام خودداری کنند و نهی از منکر هم امری نیست که با این قبیل نهی کردن های ساده بتوان از اهمیت آن چشم پوشید، در هر صورت اسلام آشکارا انسان را به امر به معروف و نهی از منکر فرا خوانده است تا انسان با نهی کردن از امور کوچک به نهی کردن افرادی که بر خلاف شریعت اسلام حکومت می‌کنند بی‌توجه نباشد یا اینکه به سخن راندن و خطبه خواندن در بارهٔ اموری از قبیل پاک کردن نجاست و سجده سهو و چیزهای جزئی بپردازند بدون اینکه سخنی از حقانیت و راستی و اشاره ای به طاغوت و اتحاد مسلمانان در برابر آن و تربیت و هماهنگی ایجاد کردن بین مسلمانان در جهت تشکیل جنبشی جهانی بر زبان بیاورند.

خداوند سبحان پیامبرشﷺ را فرستاد که مردم را از قید و بند طاغوت رها سازد، ﴿ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ (اعراف: ۱۵۷) و به درستی که قید و بندهای بسیار سنگین و گرانی بودند، سپس یهود با این تشکیلات حزبی که در تمام دنیا به وجود آورد بار دیگر بشریت را به همان عذاب و قید و بندهای قبل از اسلام باز گرداند، و بناچار باید جنبشی اسلامی تشکیل شود که این غل و زنجیرها را از اسیران در بند بگشاید و این مشقت و تنگنایی را که مسلمانان امروز به آن دچار شده‌اند از دوششان بردارد، براستی به بردگی کشیدن مردم کاری بسیار هولناک است که مرتبط با مرگ و زندگی، سعادت و بدبختی، جزا و پاداش آنان است و به عبارتی دیگر بشریت را تحت الشعاع قرار می‌دهد، که

---

[1]. فی ظلال القرآن، ج ۱۱، ص ۵۰

یا رسالت الهی یعنی امر به معروف و نهی از منکر به آنان رسیده و آنان هم آن را پذیرفته وتبعیت کرده‌اند پس در دنیا و آخرت سعادتمند می‌شوند، و یا اینکه رسالت به آنان ابلاغ نشده است که در این صورت فرد در پیشگاه خداوند دلیلی برای پروردگار خویش دارد و مسئول بدبختی و گمراهی او در دنیا کسی است که وظیفهٔ ابلاغ و رسالت الهی را داشته اما ابلاغ نکرده است.

اما پیامبران خدا‌ﷺ به درستی امانت الهی را ادا کرده و رسالت را به مردم ابلاغ کردند، و با اخلاص همراه با تحمل این وظیفهٔ سنگین در مسیر خداوند حرکت کردند، ایشان تنها به ابلاغ زبانی اکتفا نکرده بلکه در عمل کردن به آن نیز الگویی بی‌مانند، و در راه از بین بردن چالشها و موانع جهادگرانی خستگی ناپذیر بودند، حال آن چالشها و موانع شبهه‌هایی بود که بر سر زبان مردم یا قدرتهای طغیان‌گر و سرکشی بود که مردم را از دعوت باز می‌داشت، همانطوری که پیامبرﷺ نیز به همین ترتیب عمل می‌کردند، و وظیفهٔ دعوت بعد از پیامبر بر عهدهٔ کسانی است که بعد از ایشان می‌آیند، یعنی مؤمنانی که به رسالت پیامبر ایمان دارند.

به طور قطع بدنبال ایشان نسلهای متعددی آمده و خواهند آمد، - و ابلاغ رسالت ایشان در میان این نسلها بستگی به تبعیتشان از پیامبر دارد- که در این راه از پیامدهای سنگین آن گریزی نیست مشکلات اتمام حجت خداوند بر مردم و نیز پیام نجات مردم از عذاب آخرت و بدبختی دنیا، که جز از طریق تبلیغ و انجام دستورات الهی به همان شیوه‌ای که به پیامبر ابلاغ شده و ایشان انجام دادند، ممکن نیست، این رسالت همان رسالت و مردم همان مردم هستند، نیز مانند آن، گمراهی و هوس رانی و شبهه پراکنی و بی بندوباری که مانع از گرایش مردم بسوی دعوت می‌شوند و مردم را با فریب کاری و زور از راه دعوت باز می‌دارند نیز در این دوره وجود دارد...

دیدگاه، همان دیدگاه عصر گذشته است و چالشها نیز همان چالشهای عصر پیامبرﷺ و مردم نیز همان مردم هستند، پس باید پیام را به مردم ابلاغ کرده و رسالت را انجام داد، تبلیغی که همراه با بیان و عمل باشد تا خود مبلغان به عنوان نمونه و الگوی واقعی برای آن چیزی باشند که تبلیغ می‌کنند. البته اجتناب کردن از این امر و کوتاهی در دعوت خود دارای تبعات و پیامدهای است و هیچ چاره‌ای برای گریز از تحمل آن نیست، یعنی گمراهی تمام بشریت و بدبختی در دنیا و عدم اتمام حجت خداوند در روز قیامت و بالاخره نجات نیافتن از آتش جهنم را به دنبال دارد. پس کیست که این بار سنگین را آسان می‌پندارد در حالی که سنگینی آن کمرها را شکسته و شانه‌ها را به لرزه در آورده و مفاصل را سست و لرزان می‌گرداند.

دعوت کار مردان واقعی است

واقعیت همین است، اسلام همان اسلامی است که پیوسته آمادۀ خاتمه دادن به مشکلات بشریت است، تبلیغ اسلام و عمل کردن به آن در میان مسلمانان ضعیف شده است و به همین دلیل برخی از پیشینیان فرموده‌اند که: "پروردگارا اسلام چه دین کاملی است! اگر مردانی مجاهد هم برای تبلیغ آن وجود داشت![1]".

مردانی که از نظر وسعت نظر و کامل بودن هم سطح این اسلام باشند، البته در گذشته مجاهدانی عالم و دلسوز وجود داشته‌اند. آنها در مقابل خود فقها و زاهدان بزرگی را می‌دیدند اما به دلشان نمی‌نشستند، به دنبال کسان دیگری بودند، کسانی که نه تنها فقیه و زاهد باشند بلکه در درجه‌ای بالاتر، دعوتگری بزرگ نیز باشند که همۀ فکرشان هدایت خلق و اجرای قانون خدا و مقابله و نفی کسانی باشد که با پیروی از هوی و هوس خود بر مردم حکم می‌رانند. و البته کسی به این مرحله می‌رسد که اندکی از اخلاق و منشی مردانه برخوردار باشد، که براستی در هر شرایطی به مقامی کمتر از آن راضی نمی‌شوند، در همین رابطه به یکی از مردان معروف گفته شد: ما نیاز کوچکی داریم، آمده‌ایم که تو آن را بر آورده سازی، ایشان نپذیرفت و گفت: "برای آن نیاز کوچک مردی کوچک بیابید[2]" زیرا مردان کوچک با انجام اعمال کوچک راضی می‌شوند اما آن بزرگ مرد به روح متعالی خود باور دارد و در صدد انجام کارهای بزرگ برمی‌آید و از پرداختن به کارهای کوچک و کم ارزش سر باز می‌زند. بخدا سوگند دعوت کار مردان بزرگ است، مردانی که پیشروان دعوت به آنان می‌پیوندند، اما انسانهای با احتیاط، کسانی که از درگیری و عواقب آن می‌ترسند جز مردانی کوچک و بی‌همت چیز دیگری نیستند.

مردان بزرگ تنها از غفلت می‌ترسند در این باره عُمَری زاهد گفته است:" غفلت از خود و رویگردانی از خدا این است که تو چیزی را یا کاری را در حال انجام ببینی که مایه خشم خداست اما از آن بگذری و از ترس اینکه ضرری به تو برسد یا سودی برایت نداشته باشد، نه امر به معروف کنی و نه از منکر نهی نمایی[3]".

---

[1]. مفتاح دار السعادة، ابن القیم، ج ۱، ص ۳۰۲

[2]. صید الخاطر، ابن جوزی، ص ۲۵۱

[3]. الجواب الکافی، ابن قیم، ص ٤٤

به همین دلیل ابن تیمیه همیشه به سرزنش انسانهای ترسو پرداخته و آنان را از انسانهای صالح به دور می‌دانست و بارها می‌گفت:که اینان اگر چه از مهاجرانی باشند که از زشتیها و بدیها هجرت کرده‌اند اما در شمار مجاهدانی نیستند که در راه زدودن و از بین بردن آن زشتیها و بدیها مبارزه می‌کنند تا فتنه باقی نماند و دین برای خدا یک‌سویه گردد، درگفتار بالا بیندیشید! همانا دو ویژگی در بیشتر مردم وجود دارد، یعنی: دشمنی با کفر و کافران، و دشمنی با ظلم و ستم‌کاران، در مقابل انسان و احسان و نیکی و نیکو کاران را دوست دارد اما دوست ندارد که به نیکی امر کرده و با جان و مال خود در راه آن جهاد کند و خداوند بلند مرتبه می فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا۟ وَجَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ حجرات: ۱۵

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند سپس هرگز شک و تردید به خود راه نداده‌اند و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد بر خاسته‌اند.»

و نیز می‌فرماید:

﴿قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ﴾ توبه: ۲۴

«بگو اگر پدران و فرزندان، برادران، همسران و قوم و قبیله شما و اموالی که فرا چنگش آورده‌اید و بازرگانی و تجارتی که از بی بازاری و بی رونقی آن می‌ترسید و منازلی که مورد علاقه شماست اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند (عذابش را فرو می‌فرستد) خداوند کسان نا فرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.»

شاید گمان کنید که در برخورد با چنین انسانهای افراطی و تندرو نیاز به بحث و گفتگوی بیشتری باشد، اما استاد قرضاوی با بلاغت و کلمات زیبا و با دلایل قاطع با آنان گفتگو کرده و شیوه آنان را تکذیب کرده است و این دیگر کافی است.

قالوا: السعادةُ فی سکونٍ — و فی الخمولِ و فی الخُمود
فی العیشِ بینَ الاهلِ لا — عیشَ المهاجرِ و الطَّرید
فی المشیِ خلفَ الرکبِ فی — دعةٍ و فی خطرٍ وئید
فی ان تقولَ کما یقولُ — فلا اعتراضَ و لا رُدود
فی أن تسیرَ مع القطیعِ — و أن تُقادَ و لا تَقود
فی أن تصیحَ لکلٍّ و ال — عاشَ عهدکم المجید
قلت:الحیاةُ هی التحرکُ — لا السکونُ و لا الهمود
و هی الجهادُ، و هل یُجا — هدُ مَن تعلَّقَ بالعُقود
و هی التَّلذذُ بالمتاعبِ — لا التلذذُ بالرُّقود
هی ان تذودَ عن الحَیاضِ — و أیُّ حرٍّ لا یَذود؟
هی أن تحس بأن کاس — الذل من ماء صدید
هی أن تَعیشَ خلیفةً — فی الارضِ شأنُکَ أن تَسود
و تقولَ: لا نعم، إذا ما — شِئتَ فی بصرٍ حَدید[1]

گویند: سعادت در آرامش و گمنامی و خاموشی است.
سعادت یعنی: در بین اهل و خاندان خود زندگی کردن نه اینکه مانند انسانهای مهاجر و رانده شده از سرزمین خود باشد.
یعنی حرکت به دنبال کاروان با آسودگی و با گام های نرم و اهسته است.
و آنچه را گفتند تو نیز تکرار کنی بدون اینکه اعتراضی داشته باشی یا بخواهی جوابی بدهی.
و اینکه همراه با گله حرکت کنی و کسی تو را رهبری کند اما تو کسی را رهبری نکنی.
و اینکه برای هر حاکمی فریاد برآوری که: زنده باد روزگار با شکوهتان
اما من گفتم زندگی حرکت و جنبش است نه اینکه آرام و ساکن باشی.

---

[1] از یوسف قرضاوی، مجلة التربیة الأسلامیة، ج٦، ص٢٧٨

و زندگی جهادو مبارزه است، اما آیا کسی که بی تحرک و ساکن است می‌تواند مبارزه و جهاد کند.

زندگی لذت بردن از سختی‌ها و مشکلات است، نه اینکه لذت را در خواب و استراحت ببینی.

زندگی این است که از قلمرو و کاشانه‌ات محافظت کنی و کدام انسان آزاده‌ای است که از وطن خویش حمایت نکند.

زندگی این است که احساس کنی پیالهٔ ذلت از آبی گندیده و کثیف پر شده است.

زندگی خلافت در زمین است و اینکه تو لیاقت سروری و بزرگی را داری.

زندگی این است که هر گاه خواستی در مقابل دیده غضبناک دشمن، آری یا نه بگویی.

پیمان

هر نوشته‌ای روزی نابود خواهد شد، مگر قرآن که همیشه جاودانه است هرآنچه زائیدهٔ عقل بشری است همیشه در تغییر و تحول است و روزی از بین خواهد رفت، مگر آنچه دستاورد و برگرفته از نورکتاب الهی باشد، تا اندکی از جاودانگی این کتاب الهی را از آن اقتباس کرده و ماندگاری پیدا کند، از اینجاست که ما به وحدت فهم و توصیف و تشخیص و حل مشکلات در گفتار اندیشمندان اسلامی پی می‌بریم، اعم از اصحاب که پیامبرﷺ را دیده تا کسانی که بعد از رحلت پیامبر تا به امروز ایمان آورده و ایشان را ندیده‌اند، حتی اسلوب بلاغی و یکپارچگی واژه ها در سخنان ایشان به روشنی به چشم می‌خورد. اگر چه این پایداری و حفظ گفتار آن بزرگواران را انسانهای ساده لوح به گمان خویش جمود فکری و واپس گرایی می‌دانند، اما در حقیقت سخنان ایشان تماما ابداع و نو آوری است.

هرگاه فیلسوفی برای حل مشکلات بشری نظریه یا راه حلی را پیشنهاد و ارائه می‌دهد، از طریق هیجان و شور خود و با بیانی گیرا و سحرآمیز باعث بر انگیختن و تشویق شاگردان و نیز پوشاندن عیبها و نکات منفی راه حل و نظریه خویش می‌شود، و مشقت و سختی را که کشف این راه حل ها برایش به وجود آورده بود را فراموش می‌کند، سپس در طول آزمایش نظریه‌های او با شکست مواجه می‌شود و فرد مغرور دیگری به جای او می‌نشیند تا آن راه حل ها و توصیفات را تغییر داده و نظرات و پیشنهادات جدیدی می‌آورد و او و همراهانش گمان می‌کنند چیزی

جدید کشف کرده که مایه حیات بشری است، اما راه حل های اسلام چون از حقایق فطرت نشأت گرفته است و از جانب خالق فطرت نازل شده‌اند، هر چقدر آزمایش شوند و یا جوامع تغییر و تحول پیدا کنند استواری و استحکام آنها دو چندان می‌شود و در هر نسلی نمونه‌های مطابق با آن آشکار می‌شود که به وقوع پیوستن آن را برای مردم نشان می‌دهد و این همان اساس نو آوری و ابداع در اسلام است، زیرا پایداری اسلام و راه یافتن دگرگونی در دیگر مکاتب از لحاظ تغییر و تحول و یا از بین رفتن آنها، نوعی ابداع و اعجاز برای اسلام به حساب می‌آید، به همین دلیل نمایش گفتار مشابهی که علمای گذشته و امروز در مورد آن سخن گفته‌اند و اگر کلمات و مفهوم واژه‌های آن هم یکی باشد، دلیل بر اتحاد و یکپارچگی روش و فهم در عملکرد آنان دارد و از طرف دیگر برای ما بیان می‌کند که علمای فقه دعوت باید بر حفظ این اتحاد کوشا و حریص باشند، که این خود اشاره به اصالت و ریشه دار بودن اسلام و آئین خداوندی است.

صراحت اسلام نه اضطراب و دگرگونی شرایط

اکنون به مثالی از سخنان صحابه بنگرید:" گویند از حذیفهﷺ سوال شد که: مردۀ میان زندگان کیست؟ ایشان جواب داد کسی که از منکر نه با دست نه با زبان و نه قلبش نهی نمی‌کند[1]" اکنون به سخنان سید قطب دربارۀ کسی که از منکر نهی نمی‌کند بنگرید: آیا بعد از دقت نظر می‌توانی کسانی را که به حذیفه بن یمانﷺ بدزبانی کرده و او را به این متهم کردند که سخنانش زائیدۀ شرایط نابسامانی است که وی در آن می‌زیسته، تایید نمایی؟ همانا او انسانهای گمراه را که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند به مرده‌ای تشبیه کرده است، زیرا اگر حقیقت امر به معروف و نهی از منکر به دل فرد راه پیدا کند و او باز هم سکوت کند با توجه به دیدگاه حذیفه از چنین حالتی می‌توان به عنوان بیماری شدید و فلج شدن نزدیک به مرگ تعبیر کرد، بنابراین تعابیر سید قطب و معاصرین ایشان نسبت به سخنان حذیفه چنانچه برخی افراد گمان می‌کنند، آنقدر خشونت آمیز نیست. البته این ناشی از افراط در حماسه پردازی دعوتگران نیست بلکه ناشی از روشنی دعوت است، به همین دلیل وقتی کسی آن را صادقانه قبول کند، تولدی

---

[1]. احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۳۱۱

دوباره در او ایجاد خواهد شد. مفاهیمش تغییر پیدا کرده و از عبادتگاه خویش بیرون رفته تا مردم را رهبری نماید، مانند وهب بن منبه یَمَنی که یمنی ها او را راهبی می‌شناختند که سخنان مسجّع و وزین می‌گفت و مشغول علوم تحریف شدهٔ اهل کتاب بود، اما هنگامی که اسلام آورد و از او ویژگی مسلمان را سوال کردند گفت "يَقتَدِي بِمَن قَبلَهُ وَ هُوَ إمامٌ لِمَن بعدَهُ"[1] «به پیشینیان خود اقتدا می‌کند و امام کسانی می‌شود کهٔ بعد از او می‌آیند» پس او با وجود اینکه در ابتدا از اسلام دور بود ولی بعد از اسلام آوردن، انسان مسلمان را به عنوان امام توصیف می‌کرد، می‌بینید که قرآن ابراهیم‌ﷺ را به عنوان "امة" توصیف می‌کند در تفسیر این کلمه گفته شده" امام "به معنی اقتدا کردن است ابن القیم گوید: **"الأمَّةُ هو القدوةُ الذی يُؤتَم به"** «امت همان پیشوایی است که مردم به او اقتدا می‌کنند» و ابن مسعود گفته است امت به کسی گفته می‌شود که نیکی ها را به مردم می‌آموزد مثل کلمهٔ قدوة که به معنی کسی است که به او اقتدا می‌شود و او را به عنوان امام قرار می‌دهند.

بیعتی قدیمی و اصیل اما تازه

هیچ نسلی از نسلهای مؤمنین گذشته که انبیاء گذشته را احاطه نموده بودند درکشان از ایمان تنها تصدیق قلبی نبوده، بلکه آنها ایمان را بگونه‌ای درک کرده بودند که باید با جان و مالشان آن را یاری می‌دادند و پیروزی آن را در گرو ایجاد پیوند میان توان مؤمن و توان گروه مؤمنان در مبارزه و درگیری با کفار می‌دانستند.

ابراهیم، موسی،عیسی،و همهٔ پیامبران‌ﷺ از کسانی که به ایشان ایمان آورده بودند بیعت می‌گرفتند که هرگاه پیامبر ما محمد بن عبدالله‌ﷺ مبعوث شد وآنان زنده بودند به او ایمان بیاورند کما اینکه خداوند از آن خبر داده و فرموده است:

﴿ وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَـٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَـٰبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ ۚ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِى ۖ قَالُوٓا۟ أَقْرَرْنَا ۚ قَالَ فَٱشْهَدُوا۟ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ ﴾ آل عمران: ۸۱

---

[1] کتاب زهد، امام احمد بن حنبل، ص ۳۷۲

«بخاطر آورید هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از یکایک پیغمبران و پیروان آنان گرفت که چون کتاب و فرزانگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و دعوت او موافق با دعوت شما بود آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید باید به او ایمان بیاورید ووی را یاری دهید. و بدیشان گفت: آیا به این موضوع اقرار دارید و پیمان مرا براین کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم و فرمان را پذیرفتیم خداوند بدیشان گفت: پس برخی بر برخی از خود گواه باشید و من هم با شما از زمرهٔ گواهانم.»

ابن عباس گوید: "خداوند هیچ پیامبری بر نیانگیخته است مگر اینکه از او پیمان گرفته است که اگر محمدﷺ به پیامبری مبعوث شد و او در حال حیات بود باید به او ایمان بیاورد و یاریش دهد و آن پیامبر از امت خویش پیمان بگیرد که اگر در قید حیات بودند، به او ایمان آورده و یاریش دهند[1]"

پس در این صورت حفظ بیعت بر ما وارثین محمدﷺکاملا واجب و الزامی است.

و با اعتماد به این عهد و پیمان قدیم ابن‌تیمیه می‌گوید: انسانهای صادق در ایمان مؤمنانی هستند که تردیدی در ایمانشان نیست، و ایشان با مال و جان خویش در راه خدا جهاد می‌کنند و این همان پیمانی است که از انسانهای نخستین و آخرین آنان گرفته شده است[2].

چاره ای جز تایید دعوتگران وجود ندارد

کسی که با وجود شرایط یا شایستگی یا میزان علمش نتواند به صف دعوتگران مجاهد بپیوندد دلیلی برای نشستن و باز ماندن از دعوت ندارد بلکه باید کسانی را که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند یاری داده و تایید کننده و پشتیبانشان باشد.

امام شاطبی در شرح سخن فقها این چنین گفته است: واجب کفایی به این صورت است که اگر افرادی آن را انجام دهند گناه انجام ندادن آن از دیگران ساقط می‌شود، از واجبات کفایی می‌توان به امر به معروف و نهی از منکر، علم آموزی، ولایت وامامت، یعنی خلافت و اداره امور مردم با توجه به شریعت اسلام اشاره کرد.

---

[1]. مجموع فتاوی، ج ۱۰، ص۱۲
[2]. پیشین

ایشان (ره)می‌گویند: اگر چه واجب بودن آن از کسی که قادر به انجام آن نیست ساقط می‌شود، اما از او خواسته شده که در جستجوی شخصی باشد که بر این عمل توانا است و او را تشویق و در انجام آن واجب کفایی یاری دهد حتی فراتر از این، لازم است آن شخص توانا را به انجام آن واجب مجبور نماید.

به عنوان مثال کلمهٔ ولایت هر آنچه از امر و نهی و علم است دلالت می‌کند و نیز آنچه را که به آن اشاره نکرده است را شامل می‌شود که نزد فقها به واجب کفایی مشهور است.

و بنابراین صحیح است که گفته شود: "همانا واجب کفایی به صورت مجازی بر همه واجب است،زیرا انجام آن به مصلحت عموم مردم است، پس اقدام به آن شامل همهٔ مردم می‌شود، کسانی که شایستگی آن را دارند مستقیما به آن می پردازند و کسانی که قادر به انجام آن نیستند باید دیگری را به انجام آن فرمان دهند و این همان درخواست از این فرد توانا و مجبور کردن او به انجام آن واجب کفایی است، که در این صورت انسان توانا باید درخواست آنان را انجام دهد وکسانی که توانایی ندارند باید یک فرد توانا را برای انجام این کار انتخاب کنند زیرا انتخاب، مقدمهٔ قیام و برخواستن است، و این از باب«ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب »می‌باشد چیزی که واجب جز با وجود او اتمام نمی‌یاد خود واجب است[1]".

و این سخن کاملا روشن است برای اینکه هیچ عذری در هیچ شرایطی از هیچ یک از مسلمانان برای ایستادن و تایید نکردن دعوتگران اسلامی پذیرفته نیست حال چه به سبب شرایط خانوادگی و بهداشتی یا شغلی و تحصیلی و از این قبیل موارد باشد که مانع انتساب عملی فرد به دعوت می‌شود، و این چیزی است که امام شاطبی به علت روش قوی در مناظره و درک درست از اهداف فقهای گذشته که قوانین عمومی دعوت را بنیان نهادند، در یافته است.

عبدالقادر عودة نیز همین روش را در پیش گرفته است و هوای نفس، او را منحرف نکرده است پس او نیز به همین نتیجه دست یافته است. لذا بر همهٔ مردم در هر زمانی واجب است که حرکت‌های اسلامی امر کننده به معروف را

[1]. موافقات، شاطبی، ج۱، ص۱۱٤

تایید نمایند، او علت تسلط دشمنان اسلام را بر مسلمانان به علت کوتاهی همهٔ مسلمانان می‌داند و می‌گوید:" بیشتر مردم جامعه چنان با فسق و فجور و کفر، انس گرفته‌اند که گمان می‌کنند این شرایط پیش آمده مخالف با موازین اسلامی نیست و یا اینکه مبارزه با فسق وکفر و الحاد مربوط به اسلام نیست و اسلام اصلا به چنین چیزهایی اهمیت نمی‌دهد، همانا اسلام بر مسلمانان واجب کرده است که اسلام را بیاموزند و در آن تفقه ورزند و به همدیگر نیز آموزش دهند.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا۟ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا۟ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ ﴾ توبه: ۱۲۲

«باید از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای بروند و در تحصیل علوم دین تلاش کنند تا با تعلیمات اسلامی آشنا گردند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله خود برگشتند به تعلیم مردمان بپردازند و ارشادشان کنند و آنان را از مخالفت فرمان پروردگار بترسانند تا خویشتن را از عقاب عذاب خداوند برحذر دارند و از بطالت و ضلالت خود داری کنند.»

بیشتر اوقات گروههایی از مسلمانان گرد هم آمده و قوم خود را بیم داده و سعی در آگاه کردن و آشنایی آنان با دین کرده‌اند، اما حکومتهای اسلامی با خود عهد کرده‌اند که با این گروهها مبارزه کرده و بین آنان و آنچه که اسلام واجب کرده‌است برای رضایت استعمارگران از آنان و اطاعت از طاغوت و همراهی با دشمنان اسلام، مانع شوند در حالی که اکثریت مردم از این وضع که حکومت بوجود آورده راضی هستند، اما شایسته نیست که مردم از آن راضی بوده و با حکومت‌ها در جهت خفه کردن اسلام و از بین بردن گروههایی که در راه اسلام کار می‌کنند مشارکت داشته باشند[1]".

این سخن از یک طرف پرده از رنجی که در قلب عبدالقادر عودة است بر می‌دارد از طرف دیگر اشاره دارد بر اینکه، رهبران دعوت نباید از طرف خود برای خود حقوقی را تعیین کنند و آن را از مردم بخواهند، بلکه درخواستشان باید براساس بیانات و استناداتی باشد که این حق را برای آنها ثابت می‌کند، مانند این سخنان ارزشمند که شاطبی بیان می‌کند.

---

[1]. الإسلام بين جهل أبنائه و عجز علمائه / ص ٦٨

امام بَنّا به قله های آگاهی صعود می‌کند

با اندیشیدن در سخن شاطبی به راز پیروی امام بنا از روش او پی برده می‌شود، زمانی که از افراد مضطرب و مردّد جدا شد و با صراحت به آنان اعلام کرد که:" اگر از همه چیز به غیر از تردید و اضطراب و تردد بین دعوتهای سرگردان کننده و راههای شکست خورده ابا دارید، بدون شک تقدیر الهی بدون توجه به کم و زیاد بودن افراد جریان دارد و پیروزی تنها نزد پروردگار است[۱]".

پس ایشان جدایی اسلوب و روش عمل خیال پردازانی که برای اسلام کار می‌کنند را بیان کرده است، البته عقیدهٔ این افراد از نظر او چندان تفاوتی با کافران و بدعت گزران ندارد، زیرا این افراد در اینجا از روش شکست خورده‌ای سخن می‌گویند که توقعات اندک و ساده و ترس باعث زیبا جلوه دادن آن برای پیروانش شده است، روش شکست خورده از دیدگاه شاطبی روشی است که با آئین و مسلک او مغایرت دارد یا اینکه آن روش تنها شامل قسمتی از مسلک او می‌شود، پس هرگاه مسلک او را شناختی، آن وقت مسلک‌های مغایر با آن را خواهی شناخت، و اگر به کامل بودن وسایل او احاطه داشته باشید به کاستی وسایل دیگران پی خواهید برد.

او نقش سعی و تلاش را در مسلک خویش به طور خلاصه چنین بیان می‌کند و می‌گوید: همانا ته‌مانده‌های حوادث ناگوار قرنهای گذشته و نتایج حوادث کنونی ممکن نیست با آرزوهای قلبی ما یا با کلماتی که در جملات نوشته می‌شود یا خطابه‌ای که برمردم ایراد می‌شود، زدوده شود، بلکه نیاز به تحمل زیاد و مقاومت و صبر طولانی و کار کردن خستگی ناپذیر دارد[۲]".

پس در این صورت این حوادث،کلمات نوشته بر ورق یا خطابهٔ ایراد شده بر مردم از ابزار انسانهای تکرو نیست، بلکه به وسیله‌ای نیاز دارد که اسلام را برای ظهور و تطبیق احکامش هدایت کرده و به عنوان هدف حرکتهای اسلامی قرار داده شود.

از نظر امام النباء لازم است که:" در این سرزمین و وطن آزاد دولت اسلامی آزادی که بر اساس احکام اسلامی حکمرانی می‌کند تشکیل شود که منطبق با نظام اجتماعی اصول محکم خود را آشکار کرده و دعوت حکیمانهٔ خود را بر مردم

---

[۱]. إلی الشباب، امام بنا، ص ١٦
[۲]. مجلهٔ الدعوة المصرية، شمارهٔ ٦٧

اعلام نماید، تا زمانی که چنین حکومت اسلامی تشکیل نشود، مسلمانان گناهکار بوده و در پیشگاه خداوند بلند مرتبه و بزرگ مسئول کوتاهی کردن و بازماندن از تشکیل چنین حکومتی خواهند بود، که این نافرمانی در چنین شرایطی باعث تشکیل حکومت‌های ظالمی‌شده که شعار اصول ظالمانه خود را سر داده و مردم را به سوی دعوت های ظالمانهٔ خود فرا می‌خوانند، در حالی که در میان مردم کسی پیدا نمی‌شود که گامی در جهت تشکیل حکومت حق و عدالت و صلح بر دارد[1]".

و این معنا را باکلماتی واضح تر تکرار کرده و گفته است:" گاهی منطقی به نظر می‌رسد که اصلاح‌طلبان مسلمان هر گاه از اهل عمل کسانی را پیدا کنند که اوامر خدا را شنیده، و احکامش را اجرا و آیات خداوند و احادیث پیامبرﷺ را به دیگران می‌رسانند به جایگاه و نقش پند و اندرز و ارشاد قانع شوند. و اما اکنون می‌بینیم شریعت اسلام در یک وادی، و شریعت عملی و اجرایی در وادی دیگر قرار دارد، همانا باز ایستادن و بی‌تفاوتی اصلاح طلبان مسلمان از درخواست تشکیل حکومت اسلامی گناهی است بزرگ که تنها برخواستن و قیام برای رهایی و خارج کردن قدرت اجرایی از دست کسانی است که متدین به احکام اسلام حنیف نیستند آن را پاک می‌گرداند. سیرهٔ عملی امام بنّا و تأسیس حرکتی گسترده و منظم، بهترین شرحی است که عاملین دعوت از طریق آن به روش او در انجام کار گروهی برای تحقق و برپایی این دولت اسلامی پی‌می‌برند.

مودودی مراحل دعوت را تشریح می‌کند

استاد مودودی در ترسیم تصویرحرکت اسلامی که تصور می‌کند شایستگی و لیاقت تحقیق امر خلافت در روی زمین و تشکیل دولت اسلامی را دارد، شرکت کرده است، مودودی(ره) گوید: بر جماعت حرکی لازم است که پایبند به تربیتی باشند که، مبنی بر نظریهٔ زندگی و اندیشه اسلامی و بر اساس اصول و ارزشهای اخلاقی و مطابق با روح اسلام و طبیعت انسانی باشد[2].

---

[1]. مجموعة بین الیوم و الأمس، ص ۲۲۵
[2]. مناهج الإنقلاب الإسلامی، ص ۸۲ و ۸۳

"سپس این جماعت در تربیت اعضای آن بر این اساس اصرار می‌ورزد، تا دعوت‌گرانی را تربیت نماید که امر نشر افکار را عهده دار بوده و از افرادی باشند که بهرهٔ وافری از قانون و سیاست و همهٔ رشته‌های علوم و فنون داشته باشند، از کسانی باشند که اندیشهٔ اسلامی با گوشت و خون آنها آمیخته شده است، کسانی که با افکار و اندیشه و درک بالا شایستگی تدوین نظام فکری و نظری و نیز روش و اسلوبی کامل برای زندگی عملی بر اساس اصول و شریعت اسلامی را دارند،کسانی که خداوند قدرت و توانایی به ایشان بخشیده است،که به وسیلهٔ آن به مبارزه با سردمداران کفر، که به خداوند و روز قیامت ایمان ندارند بپردازند، و آنان را به سوی اسلام جذب می‌کنند، تا این که بلند نظری واندیشه والایشان را بر آنها مسلط کرده و با هدایت فکری و عقلی آنها را تسلیم و فرمانبردار اسلام گردانند[1]".

پس هرگاه حرکت دعوت به بخشی از این مفاهیم تربیتی تبلیغی دست یافت، آنگاه وارد مرحلهٔ مبارزه و مقاومت در برابر نظام باطل حاکم بر جامعه اسلامی می‌شود زیرا با وجود چنین گروهی در روی زمین هیچ گونه تغیر و تحولی در نظام امامت به وجود نمی‌آید، زیرا هر گاه امامت شکل گرفت و جایگاه خود را در هستی به دست آورد فرشتگان خداوند از آسمان به زمین آمده و انسانهای فاسق و ستمکار را از مَسند سلطنت و حکومت برداشته و آن را دوباره به انسانهای صالح و مؤمن بر می‌گردانند، با این وجود باز هم این گروه باید به مبارزه و پیکار با کافران و ستمکاران بپردازند[2].

"و در میان این درگیری و برخورد، دعوتگران و پرچمداران دعوت با انواع مصیبت‌ها و سختی ها آزمایش می‌شوند، آنان دردها و سختی‌هایی مانند شکنجه وتبعید شدن از وطن و کشته شدن را تحمل کرده و دل ها و روحشان را با صبر و اخلاص و اراده ای قوی فدا می‌کنند و مورد شدیدترین و سخت‌ترین آزمایشهای الهی واقع می‌شوند[3]".

اما پایداری آنها باعث برخورد و مواجهه مفاهیم حق و باطل دردلهای افراد جامعه‌ای می‌شود که نظاره‌گر پایداری و مقاومت آنان هستند، و در هر روز اخبار

---

[1]. پیشین
[2]. الأسس الأخلاقية للحركة الإسلامية، ص٣٤
[3]. منهاج الإنقلاب الإسلامي، ص٨٤

تازه‌ی این برخوردها در قلب برخی از افراد جامعه به بالاترین نقطهٔ آن رسیده وآنان با شجاعت تمام به گروه دعوتگران ثابت قدم می‌پیوندند، و اینچنین هر روز بر گروه دعوتگران افزوده می‌شود." اما کسانی که سرشت های فاسد و دل‌های بیماری دارند و تابع هواها و شهوات نفسانی می‌باشند، به زودی صدایشان خاموش، و نفوذشان کم‌کم در مقابل حرکت سیل آسا و سریع دعوت نابود می‌شود[1]".

انس گرفتن به راه دعوت

هر چند که مسیری طولانی است اما در میان راه ساربان و قافله‌سالاران به انسان آرامش می‌دهند، و هرچند کاری دشوار است، اما بلاغت صادقین همهٔ خستگی ها را برطرف می‌کند، آنگاه که ندا می‌دهند:

قُمْ نُعدْ عَدلَ الهُداة الرَّاشدینَ — قُمْ نَصِلْ مجدَ الأباة الفاتحینَ

قمْ نُفَکَّ القیدَ قدْ آنَ الأوانُ — شقی الناس بدنیا دونَ دینِ

فَلنُعدْها رحمـةً للعالمـینَ — لا تقُلْ:کیفَ ؟فانا مُسلمون

یا اخَا الاسلامِ فی کُلِّ مکانِ — واصعدَ الربوةَ واهتَفْ بالآذان

وارفعَ المُصحفَ دستورَالزَّمانِ — و املأ الآفاقَ: انا مُسلمـون

مسلمون مسلمون مسلمـون — حیثُ کانَ الحقُ والعدلُ نَکون

نَرتَضِی الموتَ ونَأبَی أنْ نَهونَ — فی سبیلِ الله مَا أحلَی المَنون[2]

برخیز،تا عدالت هدایت‌کننده گان راهنما را تکرار کنیم، برخیز تا به عظمت و بزرگی دلاوران فاتح بپیوندیم.

برخیز که فرصت آن رسیده تا زنجیر را پاره کنیم،مردم در دنیا بدون دین بدبخت و بیچاره شده‌اند.

آن عدالت را اعاده کنیم، تا رحمتی برای جهانیان باشد، نگو: چگونه؟ زیرا ما مسلمانیم.

ای برادر مسلمان در هر جایی که هستی بر بالای تپه رو و فریاد اذان بر آور.

---

[1]. پیشین

[2]. یوسف قرضاوی. منتشر شده در مجلة التربیةالإسلامیة در بغداد. ج ٦. ص ۳۹۵

قرآن را به عنوان قانون زمان بلند کن و با فریاد ما مسلمانیم افق‌ها را پر کن.

مسلمانانیم، مسلمانانیم، مسلمانانیم، هر جایی که حق و عدالت باشد ما نیز آنجا هستیم. به مرگ راضی هستیم، اما خواری را نمی پذیریم، در راه خدا مرگ چقدر شیرین است.

ویژگی نسل بنیانگذار

همیشه دو حقیقت بارز توصیف‌کنندۀ دعوتگر مسلمان است،که در سایۀ آن با خوشبختی زندگی می‌کند و آن اینکه وطن، او را محدود نمی‌سازد و عذاب و شکنجه او را نمی‌ترساند و پیوسته آن دو را تکرار می‌کند و می‌گوید:

نحنُ عصبـةُ الإلـهِ دینـُه لَنا وطـنْ

نحن جندُ مُصطفَاه نَستَخِفُّ بالمِحَنْ

ما گروه خداییم، دین او وطن ماست،

ما لشکر مصطفاییم، سختی ها و رنج ها را کوچک می‌شماریم.

او چه تبعید شود یا هجرت کند کارش را انجام می‌دهد، عاشق سرزمین و وطن نیست، در محدوده‌ای که استعمار به گمان خود آن را سرزمین و وطن او قرار داده است خود را محدود نمی‌کند و با همۀ مسلمانان خود را برادر می‌داند، پس اگر هجرت میسر نشد و به زندان افتاد زندان برای او گردشگاه روح و فکرش می‌باشد و اگر به دار آویخته شود طناب در گردن او مایۀ بلند مرتبه شدن و انتقال به سر منزلی زیبا و بزرگوارانه خواهد بود.

"همانا دعوتگر تا زمانی که مؤمن است از بالا بر کسی که بر او غالب شده می‌نگرد و یقین دارد این دوره‌ای است کوتاه که سپری می‌شود، ایمان ویژگیی دارد که هیچ قلبی را از آن گریز نیست مانند قاضی ای که سر در مقابل کسی خم نمی‌کند، همۀ انسانها می‌میرند، اما او در راه ایمان به شهادت رسیده و به سوی بهشت می‌رود، و دشمن چیره شده بر او به سوی جهنم، و واقعاً این دو از هم دور هستند، او ندای خدای بزرگ را می‌شنود که می‌فرماید:

﴿لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي ٱلْبِلَٰدِ ﴿١٩٦﴾ مَتَٰعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُۚ وَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿١٩٧﴾ لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِندِ ٱللَّهِۗ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ﴾ آل عمران: ۱۹۶ - ۱۹۸

«رفت وآمد پیروزمندانه، و اشتغال به کسب وکار وتجارت وبه سربردن در نازونعمت)کافران درشهرها،تورا نفریبد (این) متاع ناچیزی است سپس (به دنبال این نعمت و قدرت ناچیز ظاهری) جایگاهشان دوزخ است،وچه بد جایگاهی است ولی آنان که از (خشم) پروردگارشان وبا انجام طاعات و ترک منهیات،می پرهیزند،بهشت ازآن ایشان است.که در زیر (درختان) آن رودخانه‌ها روان است و جاودانه در می‌مانند. (تازه،این لذائذ جسمانی) بعنوان مهمانی وپذیرایی (نخستین) از جانب خداست، و آنچه (از لذائذ روحانی و الطاف بیکران صمدانی) در پیشگاه یزدان است برای نیکان بسی بالاتر از آن و بهتر است»[1].

جاهلان از این حقایق که دعوتگران از آن حرکت را آغاز کرده‌اند غافل هستند، آنان را آواره می‌کنند و عرصه را بر آنها تنگ می‌نمایند، اما در نهایت آنها هستند که بازی را باخته و شکست می‌خورند، زیرا با فطرتی مواجه می‌شوند که خداوند دعوتگران را بر آن آفریده، و هریک از این دو حقیقت روی دیگر آزادی و امید هستند،آزادی که بار سنگین طمع را از انسان می‌زداید و امید که آنها را وادار به فداکاری می‌کند به عبارت دیگر می‌توان گفت،این دو حقیقت نتیجه همان آزادی و امید است. و اگر بخواهی بگویی که آنها چهار حقیقت هستند؛ آزادی و امید و دو تای دیگر صحیح نیست و مثالهایی در تاریخ دعوت برای شما موجود است.

درسی از قاضی زبیری

در تاریخ هیچ جنبشی مانند جنبش های اسلامی در گذشته و حال وجود نداشته است که پر از نمونه‌های گوناگون باشد و به علت فراوانی این نمونه‌ها بعضی از آنها بر دعوتگران جدید پوشیده مانده است، و گاهی نمونه‌های پنهان شگفتیهای بسیار زیباتری از نمونه‌های آشکار دارند، و مصداق این نظر قصهٔ قاضی محمد

---

[1] معالم في الطريق ١٦٨

محمود زبیری (ره) است، که پوشیده بودن سخنان، وعده‌ها، داستان و سیرهٔ عملی ایشان زیبایی آن را دو چندان کرده است، ایشان در میان میراث ایمان یَمنی و حکمت یمَنی که پیامبرﷺ در زمان خود ایمان اهل یمن مورد تأیید قرار داده بود پرورش یافت،که تصمیم به اصلاح مردم گرفت و در سال ۱۹۴۸م با دیگران حرکتی بزرگ را شروع کرد.

و این حرکت و جنبش برای انتقام گرفتن و عشق به سلطه نبود، بلکه نگاه به آینده‌ای دور بود و او به این نتیجه رسیده بود که باید تغییری در یمن صورت پذیرد تا یمن پیوسته در دست اسلام باقی بماند، قبل از آنکه نا آرامی های جدید باعث دگرگونی و تغییراتی در آنجا بشود، اما ارادهٔ خداوند غیر از آن چیزی بود که زبیری انتظار داشت، به همین دلیل مجبور به هجرت شد و هر بار به منطقه‌ای سفر کرد، در نتیجه از تلاش بازمانده و فرصت‌ها را از دست داد اما آزادی قلبی‌اش را حفظ کرده و به آنچه داشت افتخار و مباهات می‌کرد و می‌گفت:

خذوا کل دنیاکم و اترکوا فؤادی حرا وحیدا غریبا

فانـی اعظمکـــم دولـةً وان خلتمونی طریداً سلیبا

همهٔ دنیا از آن شما، اما قلبم را آزاد و تنها و غریب رها کنید

من از همهٔ شما ثروتمندترم هر چند که مرا از خود رانده و تنها گذاشتید.

همانا دولت آزاد قلب او، بزرگتر از همهٔ دولت هایی است که با نیرنگ و فریب بر پا شده، یا دولتی دیگر باعث فروپاشی و سقوط آنها می‌شود. درست گفته، اما دچار کوتاهی شده است.

آن افتخار است، اما مانند هر افتخاری که این چند سطر آن را بیان می‌کند نیست. این افتخار دعوتگری است که بالاتر از آزادی قلبی است، پیمانی است عملی که آن را در قالب سخنانی از دعوتگران شکل داده است.

دعوتگران گرایشی دارند که آن را از زاهدی چون جعفر الخلدی بغدادی گرفته‌اند و نیز آیین وفاداری است که او برای آنها بوجود آورده است،آنجا که گوید:(ما عَقَدتُ لله عَلَی نَفسِی عَقداً فَنَکَثتُهُ) هیچ پیمانی را با خدا نبسته ام که آن را شکسته باشم)

این ویژگی شخصیتی، زبیری ادیب بی‌مانند یمن را به حرکت وادار کرده، و باعث شده که فراتر از مرزها گام بردارد و سختیها را ناچیز و سبک بشمارد،

این چهار ویژگی او برگرفته از صبری است که درآن دوره بدست آورده است، و این صبر باعث شد که او در دورهٔ عمل ندای دعوت به اسلام را سر دهد، و سر انجام بعد از انقلاب دهه شصت، زمانی که وزیر فرهنگ و تربیت بود، حزب اسلامی را در یمن که در آن روزها پر از درگیری بود تأسیس کرد، پس آغوش باز در مقابل گلوله‌ها گشود و به درجه والای شهادت نایل گشت،دشمن گمان می‌کرد که آن گلوله‌ها آثار و ریشهٔ او را از بین خواهد برد، اما آن گلوله‌ها باعث پیدایش جانشینان زیادی برای او و ادامهٔ حرکت اسلامی شد که سعادت و خوشبختی یمن را بدان برگرداندند.

حریص بودن بر معامله

آیا فکر می‌کنید که زبیری (ره) نمی‌دانست اعلان آشکار دعوت باعث جلب گلوله‌ها به طرف سینهٔ او خواهد شد.

آری می‌دانست، اما همیشه یمن این مثال را به یاد دارد، سنت دعوتگران این است که بر مرگ حریص هستند.

و خالد بن ولید رضی الله عنه به این نکته اشاره کرده است، او هنگامی که در وصف لشکریان خود در فتح عراق سخن می‌گفت، این ویژگی را برای هر دعوتگری در هر نسلی اعلام کرد، او خطاب به ایرانیان گفت: (**قد أتيتُكُم بأقوامَ هُم أحرَصُ عَلَى المَوتِ منكُم عَلَى الحَيَاة**)من با قومی به جنگ شما آمده‌ام که حرص و اصرار آنها بر مرگ بیشتر از حرص و اصرار شما برای زندگی است[۱]. و این را عبدالله بن مبارک پیشوای سخنوران و قهرمان جهاد در دو بیت برای آنها به تصویر کشیده است:

بغضُ الحياة وخوفُ الله أخرجني ... و بيعُ نفسي بما ليستْ لهُ ثمنا

إنّي وزنتُ الذي يَبقى ليعدلَـهُ ... ما ليس يَبقَى فَلا وَالله مااتّزنا[۲]

تنفر از زندگی و ترس از خدا و فروش جانم مرا از سرزمین خود برای جنگ خارج ساخته، چرا که این جان ارزشی ندارد.

آنچه بعد از من باقی می‌ماند برای مقایسه با آن وزن کردم به خدا سوگندچیزی که باقی نمی‌ماند هیچ وزنی ندارد.

---

[۱]. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳٤٤

[۲]. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱٦٦

به چیزهای باطل مشغول مشو

فرهنگ لغت دعوتگران همچنان در حال رشد و ترقی است و هر نسلی اصطلاحات جدیدی بر اوصاف و اصطلاحات آنان می‌افزاید.

بعضی از آنها کلمهٔ آزادی را برای استعمال وضع کرده و گفته‌اند: همیشه آزاد وجوانمرد باش. کسانيِ دیگر کلمهٔ آرزو و امید را اضافه کرده وگفته‌اند: ما را فردا و آرزویی است.

و سومی‌گوید: دین اسلام وطن ماست و سختی ها را سبک می‌شماریم. و پیش از آنان خالد اصطلاح (الحرصُ عَلَى المَوتِ) را وضع کرده است. و ابن المبارک اصطلاح (بیعُ النفس) فروش نفس در راه خدا را به آن اضافه کرده است.

و زاهد **رویم** ما را به مطالعه اصطلاح (هو بذل الروح، و الا فلا تشتغل بترهات) دعوت می‌کند (دعوت بذل روح و عدم اشتغال به سخنان باطل است[1]).

آری چنین است این ملت به اسلامش بر نمی‌گردد مگر به وسیلهٔ دعوتی که اساس آن بذل روح است، و گرنه آرزوها بسیار پایین تر از آنند و تکیه بر اینکه سردمداران کفر پند و اندرز ما را بشنوند و موضوع از راه گفتگوها و مذاکرات سیاسی حل شود، جز سخنی پوچ و بیهوده چیز دیگری نمی‌باشد.

و ابن جوزی چه فریاد بلندی برآورد، آنگاه که صدایش را در ساحل دجله در بغداد بلند کرد و گفت: گام نخست در راه خداوند فدا کردن جان است، راه این است اما سالک طریق کجاست[2]؟

همچنان نسلهایی از جوانان شاداب و نورانی در هر سرزمین و منطقه‌ای جواب می‌دهند که: ما سالکیم، همانا تو ابلاغ کردی و ما بر این شهادت می‌دهیم،تو به ما ابلاغ کردی پس ما نیز صفوف خود را منظم و از تاریکی خارج شدیم و این روح های ماست که در برابر نامه‌های موزون و هماهنگ سر تسلیم فرود آورده و هر جا که بخواهیم آنها را در راه دعوت فدا می‌کنیم.

---

[1]. تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ص ۱۸۳
[2]. المدهش، ابن جوزی، ص ۱۹۹

و در آن هنگام لسان الدین خطیب از مغرب زمین (مراکش) با صدای رسا و فصیح جواب می‌دهد و با تأکید می‌گوید: آری،راه این قوم بر مرگ بنا نهاده شده است.

و آن ریختن قطرهٔ خونی بیش نیست،کما اینکه یکی از دعوتگران ساده زیست از قافلهٔ اول که در راه دعوت به شهادت هم نرسیده و اسم مشهوری هم ندارد به امیر زمانش چنین گفته است: همانا هنوز هم ریخته شدن یک قطره خون (در راه دعوت) برای مسلمانان باارزش است و تا زمانی که یک قطره خون اینقدر در نظرشان ارزشمند است آنان به چیزی نمی‌رسند، زیرا بهای عزت و آزادی قطرهٔ خونی بیش نیست[1].

زبان راستی و صداقت نیز چنین قدرت بلیغی دارد اگر چه صاحب آن جرجانی و جاحظ را هم نشناسد.

و از دیدگاه محمد اقبال شهامت وجرأت می‌باشد که آنها را در بیت زیر در کنار هم آورده است و می‌گوید:

حَدیدٌ: اذَا مَا طَغَی بَاطِلٌ   جَرِیءٌ لَدَی المَعرک: المُؤمن[2]

هرگاه باطل طغیان و سر کشی کرد، انسان مؤمن هنگام نبرد با آن با جرأت ترو دلیرتر می‌شود. و از نظر ولید اعظمی آزادی یعنی اینکه انسان خودش را قربانی کند آنگاه که می‌گوید: و این اسلام است که از مسلمانان می خواهد خود را در راه آن قربانی کنند. و نیز دیگری معتقد است که: عظمت با عشق به زندگی به دست نمی‌آید، که این مفهوم را در قالب سرودی شکل می‌دهد.

إنّ نفساً ترتضی الإسلامَ دینــاً   ثم ترضی بعــدَه أنْ تستَکینــا

او تَری الاسلامَ فی ارضٍ مُهینا   ثمَّ تَهوی العیشَ نفسٌ لَن تَکُونَا

فی عدادِ المسلمینِ العظماءِ

---

[1]. مذکرات الدعوة و الداعیة، ص ١١٤

[2]. دیوان ضرب الکلیم، ص ٢٩

اگر فردی اسلام را به عنوان دین قبول داشته باشد و بخواهد از طریق آن به آرامش برسد. و ببیند که در جایی اسلام مورد توهین واقع شده،سکوت کند و باز عشق به زندگی داشته باشد در شمار مسلمانان بزرگ به حساب نمی‌آید.

یکی از فقهای دعوتگر هم این اصطلاحات را در فتوای روشن فقهی به دور از تهمت و افراط در حماسه سرایی جمع کرده و می‌گوید: امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است و لازم است که در میان مردم این امر وجود داشته باشد، اما اگر حاکم ظالم و سر کش باشد و قلبش ظرفیت شنیدن نصیحت را نداشته باشد تا جایی که اگر کسی ندای امر به معروف و نهی از منکر دهد، کشته می‌شود، در این صورت فرد می‌تواند آن را ترک کند، اما عموم امت نمی‌توانند این واجب کفایی را ترک کنند. اما نمایندهٔ آن فرد باید به این واجب کفایی اقدام کند هر چند که این امر به مرگ او منتهی شود، حدیث شریف زیر بیانگر این مطلب است: حمزه سیدالشهدا ﷺ و مردی سخن حق را به حاکمی ستمگر گفتند، حاکم آن مرد را به شهادت رساند. پس از این حدیث شریف فهمیده می‌شود که قیام به امر به معروف و نهی از منکر برای کسی که این کار به او واگذار شده و او نمایندهٔ انجام آن است حتی اگر منجر به کشته شدن او شود بر او واجب است، و این اعتراض که، خود را به هلاکت انداختن جایز نیست بر ما وارد نمی‌شود زیرا شهادت در راه خدا نه تنها هلاکت نیست، بلکه نوعی از جهاد می‌باشد، علاوه بر این موجب تقویت روح صاحبان حق و خوار شدن اهل باطل و متوقف کردن ظالمان در محدودهٔ خود می‌باشد، چقدر این معانی زیباست! و شریعت اسلام نیز آنها را ستوده است[1].

مراحل سه‌گانه

همانا این فتوا و سرمایهٔ لغوی قاموس دعوتگران و اقدام به ترساندن دعوتگران (که قبلاً شرح دادیم) و مثال آن مرد یمنی و دهها مثال تاریخی گذشته و حال جدید دیگر به معنی تشویق دیگران به شتاب در امر دعوت نیست، اما بندی را در

---

[1]. مجلة التربية الإسلامية، ج۵، ص ۷٦۰

پایه‌های سخت قانون تربیت حرکی با عنوان، کاشت نهال استعداد و شرح حال تابعین از ابتدا تثبیت کرد.

یعنی آمادگی روحی برای بذل جان و قطره‌ای خون در هنگام نیاز است. پس روشن است که امر دعوت مانند یک سازمان خیریه نیست که به اندک کمکی قانع شود و آمادگی تحمل سختی‌ها و رنج‌های روزانه را داشته باشد، بدون شک اهداف دعوت اقدام به سفری طولانی است، دعوت تنها کف زدن در جشنها و تحسین یک سخنران نیست. بلکه شخص باید قدرت فدا کردن خوشیها و تحمل بار سنگین مصیبت‌های امت اسلامی را داشته باشد، مصیبت‌های مانند قضیه فلسطین و خاتمه دادن به اندوه‌های مسیحیان در اندونزی و نیز کشتار مسلمانان در بنگلادش و فلیپین. و این سه مورد بیانگر مرحله‌ای بودن دعوت می‌شد که یکی از واعظین در گذشته ذکر کرده و گفته است: اول راه آسان است بعد غم و اندوه فرا می‌رسد، در آغاز باید خوشی‌ها و شادی‌ها را فدا کرد، و در میانه راه باید از جان گذشت.

بدیهی است که باید پایانی هم وجود داشته باشد که از بذل جان بسی بزرگتر است که واعظ آن را ذکر نکرده است، اما دعوتگران آن را به عنوان تصویری بی نظیر که بذل چیزی بعد از جان است می‌دانند و من گمان می‌کنم همان تصویر اشتیاق شدید در آنجا به انسان می‌بخشد و این مجموعه خوشی‌هاست که باعث می‌شود دعوتگر مزهٔ آرامش و غذا و انس با همسر را در این دنیا فراموش کرده و با حالت شیفتگی و بدون توجه به چیزی به دعوت بپردازد.

با توجه به این توصیف قدیمی از مرحله‌ای بودن دعوت که واعظ فوق بدان اشاره کرده و از طرفی دیگر، برای آن آمادگی های سه‌گانه را نیز ترسیم نمود،که توصیفی پویا و جدید از مراحل سه‌گانه با توجه به توانایی فرد و محیط اطرافش و همگام با اوضاع و شرایط قرن جدید ارائه می‌کند، و نیز آن را هماهنگ با فقه دعوت از طریق شریعت اسلام وآگاهی تجربی ما می‌گرداند.

داستان انسانهای استراحت طلب

سخن دربارهٔ کسی که استراحت طلب است، همانطور که امام احمد‌رحمه الله می‌گوید منظور داستان کسی است که آسوده خاطر است. امام احمد بن حنبل دعوتگری آگاه بود که رهبری گروه دعوتگران را که شهادت طلب و جان فدا بودند به عهده داشت.

ایشان به ارزش پایداری دعوتگر در هنگام سختیها پی برده بود، و نیز تأثیر عدم پاسخگویی و هم صدا شدن با کسانی که اعتقاد به خلق قرآن داشتند را به خوبی دریافته بود، اینجاست که واژه‌ای مناسب تر از صاحبان عقل های آسوده برای کسانی که زبان و اصطلاحات دعوتگران را نمی‌فهمند پیدا نکرده بود.

اما امام احمد از آنان اکراه نداشت و تحقیرشان نمی‌کرد، بلکه آنان را دوست داشت و از اندک نیکی و خوبی آنان نیز بهرمند می‌شد، اما آنان را تا زمانی که راحت طلب بودند و مصیبت های وارده بر مسلمین، حرکتی را در آنان ایجاد نمی‌کرد، در صف یاران خود جای نمی‌داد. احمد بن داود ابو سعید واسطی می‌گوید:" قبل از شلاق زدن امام احمد در زندان به دیدار او رفتم و گفتم: ای ابا عبدالله شما باید به زن و فرزندانتان هم برسید، در حالی که شما نزدیک است جانتان را از دست بدهید، گویا من با این حرفهایم پاسخ را بر او آسانتر کردم و ایشان به من گفتند:(إن كَانَ هَذَا عَقلُكَ يَا أبَاسَعِيدِ فَقَدِ استَرَحتَ) ای ابا سعید اگر عقلت این است پس استراحت طلب هستی![1]" و از عقلت استفاده نبرده‌ای.

چقدر زیادند کسانی که امروزه همین سخن را به دعوتگران می‌گویند، وزیاد هستند کسانی که اسلام را نمی‌فهمند سپس با خود اینگونه سخن می‌گویند: بنابراین ترسیده و به گوشه‌ای می‌خزند و همگام با دعوتگران به مسیر حرکت خود ادامه نمی‌دهند، پس همانطور که امام احمد می‌گوید، بدون شک این از سخنان راحت طلبان است اما کسی که واقعیت کنونی اسلام، قلبش را جریحه دار کرده است، چگونه می‌تواند راحت و آسوده خاطر باشد؟! و چگونه اجازه می‌دهد که همسر و فرزندانش مانع پیوستن او به دعوتگران و باعث خواری او شوند؟ آیا جز

---

[1]. طبقات الحنابله، ابن ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۳

این است که زمان مرگ انسانها مشخص است و دست أجل تأخیر نمی‌کند؟ مرگ جز در زمان خود اتفاق نمی‌افتد

و نیز گلوله‌های انگلیسی ها باعث از پای درآوردن دعوتگر پیروز صلاح الشربینی نشد زمانی که در مصر بر سر کانال سوئز با آنها جنگید، بلکه بعد از ایام حج بر تخت بیمارستان در مکهٔ مکرمه وفات یافت.

و نیز دعوتگر اهل بصره قیس القرطاس عذاب زندان خوفناک باعث مرگ او نشد، اما چند روز بعد از آزاد شدن بر اثر خفگی بوسیلهٔ گاز در حمام فوت کرد، و نیز دعوتگر بزرگ عزة عمر ابوجبارة (رحمة الله) که از کودکی همراه دعوتگران بود، زندانی شد اما سختی‌های روزانه وی را از پای در نیاورد تا اینکه بر اثر یک لغزش و افتادن ساده به دیدار معبود شتافت.

همانا هم پیمانی با دعوت باعث جلو افتادن أجل نمی‌شود، اما انسان را به سوی فردوس بالا می‌برد، پس اگر امروز مسلمانان همراه احمد بن حنبل یا با وارثان ایشان نیستند و با بهانه‌ای از دعوت به سوی حق باز ایستاده اند، حداقل باید متأسف باشند که با دعوتگران همراه نیستند، همانطوریکه خطاب به زاهد مؤمن بشرابن حارث حافی در روز شکنجهٔ امام احمد گفته شد:"تاکنون هفده شلاق به امام زده‌اند، پس بشر پاهایش را دراز کرد و درحالی که به آنها می‌نگریست می‌گفت: چقدر این پاها زشتند که هیچ زنجیری به آنها بسته نشده است تا این مرد (امام احمد) را یاری کنند[۱]". با وجود اینکه عشق و علاقهٔ او به امام احمد برای همگان آشکار بود، اما خلیفه به خاطر شهرتش در زهد و محبت و علاقهٔ عامهٔ مردم نسبت به او از اذیت ایشان دست برداشت، زیرا ترسید دایرهٔ تنفر و انتقام مردم از او گسترده تر شود.

پس مؤمن صادق اگر برای خود عذری آورده و به سبب ضرورت یا ضعف و ناتوانی یا شبهه ای که در نفس او ایجاد شده است فتوایی برای بازماندن و نپرداختن به دعوت برای خودش بدهد، آنگاه بر خود واجب می‌داند که در مقابل دعوتگران متواضع باشد و با زبانش آنان را مورد هجوم قرار ندهد، در نتیجه پیوسته

---

[۱]. مناقب احمد، ابن جوزی، ص ۱۱۹

نفس را به سبب اجتهادی که کرده است سرزنش می کند و نیز با انسانهای صبوری که در امر دعوت پیشروی کرده اند با زبانی نرم و لطیف صحبت کرده تا نوعی آرامش و اطمینان را به ایشان ببخشد، اما کسی که در دست هواهای خویش اسیر است، پیوسته مجادله کرده و زیاد پر حرفی می‌کند و کلمات بزرگ و مشکل بر زبان می‌آورد تا او را بهِ متخلف و عقب مانده ازدعوت توصیف نکنند، در حالی که او با این مجادله و سخن پرانی فقط بر عیب های خود می افزاید و ما از چنین چیزی به خدا پناه می‌بریم.

کسی که از دعوت بازمانده و راحت طلبی پیشه کرده است پیوسته مورد سرزنش است مگر اینکه صفت حرکت و جنبش دعوتگران را شناخته و با زبان آنان سخن گوید و همگام با آنان شده و از حال و وضع پیشین خود انتقاد کند.

بریء الاسلامُ مِن شاکٍ مضیم لا یراه غیرَ صَومٍ وصلاة

ذروةُ الدینِ جهادٌ فی الصّمیمِ فلنُجاهِد، او لَتَلفظَنا الحَیاة

اسلام ازستم گر مبراست او که اسلام را غیر از روزه و نماز نمی‌بیند.

جهاد واقعی در قلۀ دین است پس باید جهاد کنیم یا زندگی ما را کنار می‌زند.

و این خلاصۀ سخن و حکم پایانی در بیان حال مسلمانان جهان اسلام است. پس یا جهاد کرده و پیمان ببندیم که قطرات خونمان را ارزان بدهیم، و یا اینکه از صحنۀ روزگار محو شده و خداوند قوم دیگری را جانشین آنها می‌گرداند، که در مقابل مؤمنان نرم خو و متواضع و در مقابل کافران عزتمند و باشکوه هستند و از سرزنش و سرزنش کنندگان نمی‌هراسند، و زیبایی زن و اموال و سرکشی انسانهای طغیانگر و حاکمیت جاهلیت،آنان را نمی‌ترساند.

آری یا دنبال این صفت باش و یا اینکه تو را عاقل و تن‌پرور و راحت طلب نامند، پس، از این سخنان زیبا پیروی کن که دیگر سخنان، پوچ و بیهوده اند.

توسعۀ هماهنگ و انتشار آرام

اولین ثمرۀ عزت ایمانی که مؤمن احساس می‌کند، ادراک اوست که در اسلام حقیقی وجود دارد و اگر در یک نفر جلوه کند،کافی است برای اینکه اعلام وجود نماید، درحالی که آنچه در نظرات جاهلی از دروغ و باطل وجود دارد نیاز به افراد و

گروه‌های زیادی دارد تا بتواند اعلام موجودیت کند، که نظریهٔ آنان انسانهای ساده لوح را اسیر می‌کند، پس گول می‌خورند و زرق و برق باطل بر آنها چیره می‌شود بدون اینکه بدانند در چه گمراهیی قرار دارند. از این مثال ها به این نکته پی می‌بریم که ایمان بیشتر از یک بار تنها در یک مؤمن تجلی و تحقق پیدا کرده است، همانطور که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا ﴾ نحل: ۱۲۰

«ابراهیم پیشوایی بود مطیع و حقگرا».

ابن‌تیمیه در تفسیر آیه می‌گوید: ابراهیم در آن زمان به تنهایی مؤمن بود و سایر مردم همگی کافر بودند[1]".

و در صحیح بخاری آمده که ابراهیم‌ﷺ به همسرش سارا گفت: ای سارا در روی زمین مؤمنی غیر من و تو وجود ندارد[2].

سپس ما این جلوهٔ ایمانی را یک زمان تنها در محمدﷺ دیدیم، و از اینجاست درِ احساس غربت کردن، بر روی مؤمن بسته است، زیرا او نمایندهٔ ایمان و حقیقت است، احساس می‌کند که همهٔ مردم در حالی که همه در گمراهی غریب و سرگردانند، و به همین دلیل وقتی که شخص خیال پردازی عبدالوهاب عزام را غریب توصیف کرد، ایشان به سرعت جواب می‌دهد و می‌گوید:

قالَ لی صاحبٌ:أراک غریباً　　بینَ هَذا الأیامِ دونَ خَلیـلِ

قلت: کلاً، بَلِ الأنامُ غریبٌ　　أنا فِی عَالمی،و هَذا سَبیلِی[3]

دوستی به من گفت:که من در این روزگار تو را غریب و بی‌دوست می‌بینم، گفتم: هرگز، بلکه سایرین غریبند من در عالم خودم هستم و این راه من است.

اما غربت غریبان که در حدیث شریف (طُوبَی لِلغُرَباء) ذکر شده منظور غربت نسبت به واقعیت حال است، یعنی آنان که در میان تعداد زیادِی گمراهان، نادر و انگشت شمارند، اما در دنیای باطن و احساس، تنها مؤمن همدمی چون ایمانش را با خود دارد که غربت را از چهرهٔ او می‌زداید.

---

[1]. مجموع فتاوی، ج ۱۱، ص ٤٣٦
[2]. صحیح بخاری، ج ٤، ص ۱۷۱
[3]. دیوان المثانی، ص ٣٤

تنها ابلاغ دین وظیفهٔ ماست

این تفاوت که دعوتگر مؤمن همیشه وجود ایمان در درونش و دعوتگر به سوی باطل وجود باطل را در درونش احساس می‌کند، باعث می‌شود که دعوتگران باطل همیشه در رنج و عذاب باشند و زمانی که با ایجاد تغییر در تصاویر باطلشان نمی‌توانند در مردم اِثر بگذارند این مسأله را با مسائلی چون تغییرات فکری و مادی، توجیه می‌نمایند، این افراد با ذهنیت تجاری محض به موضوع می‌نگرند و فقط به سود و ضرر مادی می‌اندیشند و بر این باورند که هرگاه فردی برای اشاعه و گسترش یک فکر محض چیزی می‌نویسد اما مردم آن را اجابت نمی‌کنند باید سریع آن را به موضوع دیگری تبدیل کند.

اما دعوتگر مسلمان معتقد است که باید به دنبال سخن قاطع و موافق با شریعت اسلام برود و نیز با توجه به اجتهاد خویش از اسلوب و روش ملایم پیروی کند و بعد از آن خداوند خود اداره و سرپرستی امور را بر عهده خواهد گرفت، اما اگر کسی دعوت او را اجابت نکرد به خاطر حکمت و مشیّت الهی است و اگر خدا می‌خواست آنان را هدایت می‌کرد، اما خداوند از اینکه آنها را همراه با دعوتگران برانگیزد، دوری نموده و در مقابل فقط بر دعوتگر مسلمان لازم است که بر آنچه که اعتقاد دارد ثابت و پایدار باشد. با آگاهی نسبت به این حقیقت ایمانی، دکتر یوسف قرضاوی جواب کسانی که بر او اعتراض کرده‌اند را این چنین داده:

عجبتُ لهم قالُوا:تماديتَ فِى المُنَى — و فى المَثلِ العُليَا وفِى المُرتَقَى الصَّعبِ
فَاقصَـر و لا تَجهَـد يَراعَک إنّمـا — ستُبـذرُ حَبّاً فِى ثَرًى ليسَ بالخَصبِ
فقلتُ لهم: مهلاً فَما اليأسُ شيمتى — سَأُبـذرُ حَبّـى و الثّمارُ مِن الرَّبِ
إذا أنا أبلغتُ الرِّسالـةَ جاهـداً — و لَم أجِدِ السَّمعَ المُجيبَ فَما ذَنبِى؟!

تعجب کردم از اینکه آنها گفتند، در آرزو و کسب صفات عالیه و پیمودن و صعود بر قلهٔ صعب العبور خوشبختی غرق گشته‌ای.

راه را کوتاه کن، و خودت را به خطر مینداز، زیرا تو دانه را در خاکی میکاری که حاصلخیز نیست.

پس به آنان گفتم: صبر کنید یأس و ناامیدی اخلاق و عادت من نیست من دانهٔ خود را می‌کارم و میوه دادن در ارادهٔ خداست.

هر گاه من با تمام تلاش رسالت خود را ابلاغ کردم، اما گوش شنوا پیدا نکردم دیگر گناه من چیست؟

و این از قوانین دعوت اسلامی است، همانا اگر به آنچه می‌خواهیم و دوست داریم نرسیدیم، برای کار ما کافیست که نسل آینده را برای ادامهٔ راه تشویق کنیم، زیرا پیروزی اولیه دلیل بر امکان وجود پایان و انتهاست یا همانطوری که رافعی می‌گوید: شروع در تحقیق کار یا مسأله ای سخت،کافی است که معنی امکان وجود را در آن ثابت کند[1]".

و وجود این نمونه‌های برجسته از دعوتگران مسلمان در هر شهری از شهرهای جهان اسلام برای اثبات معنای امکان تطبیق صفات و ویژگی‌های عالیهٔ اسلامی در میان مجموعه‌ای حرکی در شرایط کاملاً ظلمانی و تاریک کافی است. و این اثبات نقطهٔ شروع برای ادامه مسیر و افزایش تربیت چنین دعوتگرانی است تا اینکه تعداد آنها به عددی برسد که برای هدایت اطرافیان ما کافی باشد.

و اگر امروز دعوتگران نتوانسته اند پیروز شوند علتی دارد، سید قطب در این باره می‌گوید: زیرا آنان مانند کارگرانی هستند که هر جا و هر طور که صاحب کار بخواهد عمل می‌کنند آنها کار می‌کنند و در پایان مزدشان را می‌گیرند و نتیجه‌ی دعوت هر چه شود به آنها مربوط نیست و به صاحب دعوت مرتبط است و آنها تنها عاملین دعوت هستند .

ما می‌خواهیم پیشوا باشیم

این از مقتضیات ایمان است. و گرنه در فطرت انسان میل به کثرت انیس و همدم وجود دارد، و چشم اهل ایمان دوست دارد باتسلط ایمان بر کفر روشن شود و در آن هنگام مؤمنین به نصرت و یاری خداوند مسرور می‌شوند، و این چیزی است که دعوتگر را به شدت مشتاق یادگیری فنون و روش های دعوت می‌نماید تا

---

[1]. وحی القلم، ج۱، ص ۲۱

در نجات و هدایت تعداد بیشتری از جوانان از گمراهی و سرگردانی به سوی راه راست موفق گردد، و هنگامی که شخص جدیدی با او بیعت می‌کند او را در نهایت خوشحالی می‌بینید، و این بهترین و باارزش‌ترین لحظه برای اوست، از دوست داشتنی‌ترین دعاهای قرآنی در نزد او این است که بگوید:

﴿ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴾ فرقان: ۷۴

«پروردگارا مرا پیشوای انسانهای با تقوا قرار بده»

البته این دعای او در راستای اشتیاق برای رسیدن به مقام و مسئولیت و ریاست طلبی و خودنمایی نیست زیرا همهٔ این امور ناپسند هستند. بلکه همان گونه که ابن قیم می‌گوید:" او نه تنها دوست دارد که پیشوای دینی باشد بلکه از خدایش می‌خواهد تا او را برای انسان های با تقوا امام قرار دهد، همانطور که متقیان به او اقتدا می‌کنند او نیز به ایشان اقتدا می‌کند. پس اگر این بنده دعوتگر به سوی خداوند، دوست دارد که در چشمان آنها فردی بزرگ و در قلبهایشان با هیبت و در دلهایشان فردی محبوب و در میان آنها از او اطاعت شود به این دلیل است که او ی‌خواهد انسانهای باتقوا به او اقتدا کرده و با راهنمایی ها و هدایت او راه پیامبر ﷺ را دنبال کنند، پس این عمل نه تنها به ضرر او نیست بلکه مورد ستایش و تمجید هم واقع می‌شود زیرا او دعوتگر به سوی خداست و دوست دارد که مردم از خداوند اطاعت کرده و او را عبادت و به وحدانیت او ایمان داشته باشند، و نیز دوست دارد در این راه یاری کننده‌ای باشد که آنها را به هدف می‌رساند و برای این است که خداوند سبحان بندگان خاص خود را در قرآن کریم یاد کرده و آنها را ستوده و برای ایشان بهترین پاداش را در روز دیدار با او در نظر گرفته است و از آنان با بهترین اعمال و خصوصیاتشان در قرآن یاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴾ فرقان: ۷۴

«آنان از خداوند خواسته‌اند که چشمان آنان را به اطاعت زنان و فرزندانشان از پروردگار سبحان، نورانی و دلهایشان را با پیروی متقین از او در اطاعت و بندگی خداوند شاد و مسرور دارد، زیرا امام و مأموم یاری دهندهٔ یکدیگرند در اطاعت و عبادت.»

پس درخواستشان این است که خداوند به وسیلهٔ آنان متقین را در راه رضایت و اطاعت او یاری دهد و این همان دعوت کردن آنها به سوی خداوند یا امامت کردن در دین است[1].

تناسب تعداد افراد با توانمندی تربیتی

اما عشق به امامت در دین نباید ما را به نوعی سهل انگاری در صفات ایمانی و سرشتی دچار کند که ما آن را برای کسانی که می خواهند با کاروان ایمانی ما باشند شرط گذاشته‌ایم، در این شرایط لازم است که در طول مسیر هماهنگی و موازنه میان ظرفیت و گنجایش گردآوری مردم و میزان توانمندی تربیتی که ما داریم وجود داشته باشد، زیرا بزرگترین اشتباه این است که وارد عرصهٔ دعوت بشوید قبل از اینکه دعوتگران ممتاز و توانایی داشته باشید که مسئولیت همهٔ آن کسانی که در اطراف شما جمع شده اند را بر عهده بگیرند، و از طرف دیگر لازم است که این دعوتگران ممتاز قسمتی از وقتشان را برای عبادت و علم آموزی جهت تربیت خود اختصاص دهند، زیرا بعد از احساس لذت دعوتگری در ابتدای دعوت سنگدل می‌شوند و هرگاه دل‌های آنان اینگونه شد خالی از محبت برادری میشود. حفظ هماهنگی و توازن تنها مخصوص ابتدای دعوت نیست بلکه این توازن باید تمام مراحل دعوت را تحت پوشش قرار داده و گرنه خطر در میان دعوتگران نفوذ می کند.

از اینجا به این نتیجه می‌رسیم که در ابتدای برنامهٔ دعوت، احتمال جذب مردم عادی و تعداد زیادی از مردم نمی‌رود یا این امر ممکن نیست مگر اینکه ما در تنظیم شرط های خود سهل انگاری کرده باشیم.

کاری اشتباه است که دعوتگران قبل از تربیت انسانهای سخت کوش و پایدار به دنبال افراد معمولی باشند در حالی که هنوز آن افراد به مقدار لازم از آگاهی اسلامی دست نیافته‌اند.

همانا دعوتگران شیفتهٔ سیاست می‌خواهند امر دعوت را وارد رقابت با احزاب سیاسی کرده تا محبوبیت را در میان عموم مردم به دست آورند، در حالی که قبلاً

---

[1] الروح، ابن قیم، ص ۲۵۲

روشن شد که مردم بازاری توانایی و آمادگی حرکت طولانی و مداوم با گروههای معین را ندارند.

عموم مردم و آنان که با هر صدایی همنوا می‌شوند، مادهٔ اصلی و عنصر حیاتی گروههایی هستند که افکار جاهلی دارند، زیرا این احزاب و گروههای جاهلی می‌توانند برنامه‌های خود را طبق مطالبات آنها و تابع مصرف بازار تغییر دهند. اما وجود چنین افرادی دعوت اسلامی را نه یاری می‌دهد و نه این افراد می‌توانند مسیر و جریان زندگی را تغیر دهند.

همانا گردآوردن مردم به صورت دوره‌ای ممکن است اما نمی‌تواند برای مدت زیادی تداوم یابد.

از طرفی دیگر گرد آوری مردم دعوت را به اوضاع جدیدی منتقل می‌کند که نیاز به توانایی‌های بیشتری برای مدیریت آن و نیز به الگوهایی در سطح بالا، برای ادامهٔ بقای تجمع در کانون زندگی روحانی در شرایطی که مردم با مشکلات درگیرند را دارد، که اگر این رهبران قبل از شروع دعوت فراگیر و گسترده و کار با مردم عادی، تربیت نشوند، همانا دعوت در راه جمع آوری تعداد زیادی از مردم که منتسب به اسلام است عمل کرده، اما آن تعداد زیاد دارای ویژگیهای معمولی بوده و از طرح و نقشه‌های حکیمانه گریخته و عکس العمل های بی هدف و غیر موجه انجام می‌دهند و چه بسا در اطاعت اسلام باشند اما چیزهایی را بپذیرند که جایی در اسلام ندارند و با خود مفاهیمی همسو با نظریات کفرآمیز و عقایدی آمیخته با بدعت بوجود آورند.

رعایت توازن در توسعه دادن به کار دعوت

همچنانکه سهل انگاری در گزینش و انتخاب درست و زیاده طلبی مانع از تمرکز و موجب به وجود آمدن انواع مشکلات و عکس العمل های کورکورانه و بدون هدف می‌شود، که نشان از کوتاهی دعوتگران و نیز خود را بالاتر دانستن از اینکه انسانهای زمینی و منحرف و کافر بر آنها پیشی گیرند و نیز حرص بر پوشش دادن حوزه‌های فرهنگی و سیاسی، که در آنها توجیه و راهنمایی مردم صورت می‌گیرد، باعث شده است که دعوتگران در برنامه‌های خود بدون توجه به پشتیبانی

مناسب از گروه‌ها و احزاب سیاسی تقلید کنند و این احزاب آنان را به میادین و جبهه‌های مختلف برای مقابله با گمراهان سوق می‌دهند در حالی که آمادگی کافی ندارند، در نتیجه باعث پراکندگی عمل و ناهماهنگی تلاش انسانهای شایسته می‌شوند، پس تاثیر آن در همه زمینه‌ها اندک بوده وحاصلی جز خستگی و مصرف انرژی در پی ندارد، که این کاملاً شبیه چیزی است که در میدان های جنگ اتفاق می‌افتد، میدان های جنگ شاهد نمونه‌های زیادی از فرماندهانی بوده که در برنامه ریزی های استراتژیک دقت لازم را نداشته و در یک زمان از جبهه‌های متعددی حمله کرده‌اند، در نتیجه نیروها پراکنده گشته و نه تنها نتوانسته‌اند دشمنانشان ر شکست دهند، بلکه در نهایت با شکست مواجه شده‌اند، در صورتی که فنون بسیج نظامی به فرماندهان توصیه کرده است که نبرد را در یک جبهه‌ی طولانی نکرده و به عمق سپاه دشمن به صورت حمله‌های پی‌درپی یورش ببرند که هر گاه یک حمله با شکست روبرو شد حمله دیگر جبران کند و از طرفی دیگر برای جلوگیری از باتک های ناگهانی احتیاط لازم را رعایت کنند.

البته این سخن به معنی دعوت به راحت طلبی نیست، زیرا راحت‌طلبی مرگ است، و نیز به معنی سرد شدن از کار هم نیست، زیرا باعث از دست دادن وقت می‌شود، و نیز به این معنی نیست که چون جاهلان در برخی فنون مهارت دارند، نباید از آنان استفاده کرد، زیرا موضوع گسترده تر از این چیزها است و تا زمانی که اقتباس از دیگران مخالف متن شریعت اسلام یا عرف اخلاقی جامعه اسلامی نباشد، می‌توان از آن بهره گرفت، ما باید با توجه به سنجش توانایی های واقعی و تمرکز تلاشهایمان و تجزیه و تحلیل هوشمندانه و با توجه به اهمیت آنها در زمینه‌های مختلف وارد شویم، زیرا تلاش های زود هنگام و سریع کافران استعمارگر در تأسیس احزاب باعث شد احزاب کفر بر دعوت اسلامی پیشی بگیرند، دچار حیرت و سرگردانی شدن مسلمانان مخلص با سقوط خلافت قانونی عثمانی‌ها بر این مسأله دامن زد، درک و فهم با جست و خیز و حرکات سریع ممکن نیست، بلکه لازمهٔ حرکتی هماهنگ و موزون است، به همین دلیل توازن در وسعت یافتن کار دعوت همراه با رعایت توازن در توسعه عددی در پیشگیری از درگیری ها بسیار مؤثر است.

با توجه به ارتباط تأثیر گذاری با حجم شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها در پدیده‌های تربیتی لازم است که این تراکم متناسب با ظرفیت و گنجایش عرصهٔ تربیتی باشد. لذا هر چه تعداد میدانهای دعوت کم شود حجم شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها افزایش می‌یابد.

تاریخ معاصر به ما نشان می‌دهد برخی از اجزای حرکتهای اسلامی با شتاب زدگی گرفتار کلی گرایی‌های مانند: عکس العمل نشان دادن درمقابل حوادث سیاسی و رشد احزاب هستند، زیرا دعوتگران وارد مبارزه با گروه‌های ناآگاه و اتحادیه‌های کارگری وکنفرانسهای ادبی و اجتماعی شده‌اند که تعداد افراد شایسته و لایق در میان آنها بسیار کم بوده، در حالی که بهتر بود در آن زمان قبل از وارد شدن به صحنهٔ رقابت، به تربیت داخلی و ژرف اندیشی در ایمان افراد و محکم کردن صف ها با کاشت نهال اطاعت و پایبندی می‌پرداختند.

همانا دعوتگر فقیه هر چند که ضعیف هم باشد غلبه کردن انسان کافر قوی بر او، وی را خشمگین نمی‌سازد، بلکه خشم خود را فرو می‌خورد و صبر پیشه می‌سازد وکارهای خود را با نظم و ترتیب انجام می‌دهد و هیچ وقت بی‌گودال به آب نمی‌زند و قبل از انجام هر کاری به عاقبت آن می‌اندیشد.

پیشرفت با رنج و سختی به دست می‌آید

شور و حماسه دعوتگران پر شور و حماسی مطلقاً بی‌ثمر است، زیرا در بعضی از جوانب در برابر واقعیت محکوم به شکست است، پدیدهٔ تندروی و عملی کردن آرزوها از بارزترین ضعف دعوتگران و نشانهٔ اندک بودن معلومات آنها در مقابل گروه‌های دیگر است، پس رویارویی با جاهلان در همهٔ میادین و صحنه ها نیازمند نوعی توانایی و استواری در دعوتگران است، در صورتی که واقعیت نشان می‌دهد کسانی که قدرت و صلابت مناسب برای رهبری و ابتکار و استمرار دعوت را داشته باشند و نگذارند بار سنگین دعوت فقط بر دوش چند نفر دعوتگر سنگینی کند، اندک هستند.

همانا نکته‌ای که انسانهای تندرو ازآن غافلند این است که قسمت اعظم فقه گزینشی و تندرویی که آنان از آن برخوردارند، نیز نیت پایدار و بلندی همت آنان، بدون تردید ثمرهٔ اندیشه و افکار سالهاست و پیوند عمیق قلبی و ناگسستنی با اشتباهات گذشته و سختی های روزانه در نتیجهٔ کار طولانی دارد، بدون تردید

کسی که از این آگاهی فقهی برخوردار نبوده و آن رنجها را تحمل نکرده باشد، نمی‌تواند در اجرای برنامه‌ها هم سطح آنها باشد.
و این یک حقیقت واقعی است که برنامه‌ریزی، فرد را از خیالپردازی و بی‌هدف حرکت کردن به سوی تدریجی حرکت کردن متناسب با توانمندی منتقل می‌سازد، و کاری اشتباه است که از دعوتگران ضعیف انتظار داشته باشی، مانند دعوتگران قوی و باهوش باشند، و تنها با اصرار به آنان نمی‌توان به نتیجهٔ مطلوب رسید، مگر آنها خود قبلاً به خوبی تربیت شده باشند.

تأکید بر پرورش اشخاص مورد اعتماد

آیا می‌بینید که دولت‌های پیشرفتهٔ دنیا در ابتدا روی صنایع سنگین سرمایه گذاری می‌کردند؟ زیرا صنایع سنگینی کلید هر صنعت دیگری است، ما نیز باید در آغاز به‌همین صورت باشیم یعنی سعی خود را باید بر آماده ساختن اشخاص مورد اعتماد متمرکز کنیم که دعوتگرانی مسلح به ایمان و فقه حرکی تربیت نموده و آنان را برای رویارویی با کفر در همهٔ میادین آماده نماییم، و برای این کار باید همهٔ امکانات لازم را در خدمت سیستم تربیتی و مربیان مورد اعتماد و تقویت آنها به کار گیریم.
همانا این دوره از آغاز جنبش اسلامی تا زمانی که جنبش در میان نیروهای جاهلی قرار گرفته است، باید به عنوان دورهٔ بیداری و تربیت و اگاهی بخشی قرار داده شود و بدست آوردن هر میدان جدیدی یا وارد شدن و فرو رفتن در دعواهای سیاسی به معنی در مقابل هم قرار گرفتن نیازمندیهای سیستم تربیتی و نیازمندیهای جدید و تحرک سیاسی است..
یعنی میان خواسته‌های سیستم تربیتی و عرصه‌های جدید و فعالیت‌های سیاسی که علت آن وجود اندک قدرتمندان و انسانهای شایسته ای هستند که پیوسته این خواسته‌ها را اجابت کرده و دستگاه‌های مختلف را اداره می‌کنند، برخورد وجود دارد.
در امر برنامه ریزی دعوت نیز ممکن نیست که پیروزی گسترده در کار دعوت صورت پذیرد مگر اینکه قبل از اقدام به دعوت به اندازهٔ کافی دعوتگران مورد اعتماد داشته باشیم که این گشایش در کار دعوت را ادامه دهند وکاری کنند که آن گشایش تنها

یک حرکت ناهماهنگ و سریع و عکس العمل در مقابل تحریک جاهلین نباشد، اگر چه این مانع آموزش تعداد هر چند کم از دعوتگران جهت مشارکت در میادین عمل برای رهبری در روزهای گشایش، فضای مناسب نمی‌باشد.

قرآن....و « البأس الشدید»...!

مراد از بأس شدید آهن است که مکمل قرآن است،که خداوند آن را کلامی مقدس می‌نامد، و از محکمات است نه متشابهات، خداوند خواسته تا آیین و دستورالعمل و راهنمای راه برای دعوت اسلامی باشد پس آن را خداوند در آیه ای قرار داده که هر روز میلیون‌ها مسلمان آن را تلاوت می‌کنند، خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾ حدید: ۲۵

«همانا ما فرستندگانی را با بینات فرستادیم و با آنها کتاب ومیزان نازل گردانیدیم تا مردم اقامه قسط و عدل نمایند و آهن را نازل گردانیدیم که در آن منافعی برای مردم وجود دارد.»

پس هر قلبی که درونمایه‌ای محکم داشته و دچار اختلاط و پریشانی نشده باشد و اراده‌اش را در جهت خیر و نیکی به کار گرفته و سست نشود این آیه را همانطور که رسول خدا فهمیده، می فهمد.

ابوبکرؓ این آیه را فهمید پس جنگهای رده بر این مبنا شکل گرفت و روی داد، عمر فاروقؓ که لقبش از نام شمشیر مشتق شده است این آیه را فهمید و در خلافتش اقرار کرد که اگر از راه حق منحرف شد او را به راه حق بازگردانند.

و نسل‌های بعد نیز به این رفتار ایشان و عمل به قرآن همدیگر را سفارش می‌کردند، در نتیجه از زیانکاری مصون ماندند و آنگاه که گروهی گمراه شدند خداوند ابن‌تیمیه را توفیق داد که این آیه را بر آنان تلاوت و تفسیر کرده و به آنان بگوید: "خداوند در قرآن می فرماید که او قرآن و میزان و نیز آهن را برای مردم نازل کرده تا عدالت برپا شود و اینکه خداوند بداند چه کسی او و پیامبرش را یاری می‌دهد، پس بنابراین پایداری دین به وسیلهٔ قرآنی است که هدایت می‌کند و

شمشیری که پیروز می‌گرداند، و خداوند به عنوان هدایت دهنده و یاریگر برای تو کافی است[۱]".
و برای آنها تأکید کرده که: هر گاه علم به کتاب و سنت در میان مردم پدید آید و شمشیر تابع آن دو باشد بدون تردید اسلام برپا می‌شود".

ارتقای مراتب با سالکین.... نه با جهش و حرکات شتابزده

امام بنّاء(رحمة الله) می‌گوید: در بالا رفتن از پله‌های ایمان با سالکان طریق گام بردارید و از جهش و جست و خیز بپرهیزید، ایشان دوری و اجتناب از بی مبالاتی و بی اعتنایی را واجب دانسته و انسانهای تندرو را از تداوم بر تندروی برحذر داشته است و به آنان یاد داده است که: از خصوصیات این دعوت این است که به تدریج گام برداشته و منتظر زمان باشیم و در رسیدن به نتایج عجله نکنیم وحقیقتاً بنا به فرموده قرآن هر کاری در زمان معین اتفاق می‌افتد[۲]".
و همیشه برای آنان این جمله را تکرار می‌کرد و می‌گفت که شعار دعوتگران فقیه در دعوت این است که: زمان یکی از راه حل‌هاست.
و با آن شعار امام بنّاء دعوت اسلامی را از انواع سقوط‌ها و عکس العمل‌های بی‌هدف حمایت و از نابودی حفظ کرده و آن را مرحلهٔ انتظار نامیده است.
همچنین وظیفه تربیت اسلامی حرکی در حال حاضر این است که: پرورش استعداد روحی برای رسیدن انتظاری که در طول آن ساخت وسایل مختص به آن که وظیفهٔ گسترش و توسعهٔ میدانی را برعهده خواهد داشت صورت پذیرد، سپس این انتظار مثبت نیاز به این دارد که از مراحل آن کاسته و کم کم وارد عرصهٔ سیاست شویم.
در حقیقت ما تا زمانی که پیوسته به تلاشهای تربیتی خود ادامه می‌دهیم خود را ثابت قدم تر از آن می‌بینیم که به شیوع این افکار کوچک وارد شده از طرف بیگانگان توجه کنیم لذا با شجاعت خبر پیروزی این گروها را می‌پذیریم، زیرا این

---

۱. مجموع فتاوی، ج ۱۰، ص ۱۳ و ج ۲۰، ص ۳۹۳
۲. مجله " الدعوة " مصر، شماره ٦٧

پیروزی ها موقتی بوده و هیچ پایداری ندارد، و بزودی تلاشهای تربیتی ما آن را در هم خواهد کوبید، اگر بتوان نام تربیت را بر آنها گذاشته و از حالت ابتدایی و بی برنامه‌ای خارج شوند، بلکه شاید از این هم فراتر حکمت الهی درپشت پیروزی این گمراهان پنهان باشد، زیرا آنان از ایجاد یک زندگی سعادتمندانهٔ واقعی که بر مردم وعده داده بودند عاجز شدند و این ناتوانی خود به معنی شکست تلاشهای تربیتی آنان است، و نیز رسوایی بزرگی برای سازمانهای فاسد و دیکتاتوری است که می‌خواهند مردم را از اسلام منحرف کنند، از طرف دیگر این خلاصهٔ راه دعوتگران اسلام است.

همانا راه تربیت، راهی سخت و طولانی است و گاهی هم خیلی کُند پیش می‌رود و گاهی در آن دیگران از ما پیشی می‌گیرند، بعضی از ما در مسیر آن سقوط می‌کنیم و گاهی بعضی غنایم را که به دست آورده ایم از دست می‌دهیم. اما در هر حال راهی أمن،ثابت و تضمین شده است.

برخی بر این عقیده‌اند که این راه، که به کُندی پیش می‌رود، دعوتگران را به فداکاری عادت نمی‌دهد و فکر می‌کنند ما آن را از محاسبات خود کنار گذاشته‌ایم.

اما چنین نیست که آنان می‌بینند و تصور می‌کنند، فداکاری و جانفشانی مطلوب است اما زمان خودش، البته همیشه هم تأثیر گذار نیست. بهترین دعوتگر، کسی است که بذر دعوت را در دلهای برادرانش از هم اکنون بکارد.

راه دعوت تنها راه اصیلی است که دومی ندارد، یعنی راه تربیت تدریجی که استاد حسن هضیبی (رحمة الله) در کلام زیبای زیر به طور خلاصه بیان فرموده است:

دولت اسلامی را در قلبهایتان برپا دارید تا در سرزمینتان نیز برپا شود". و اقدام برای برپایی درست آن بدین صورت است: این که آگاهی و بیداری اسلامی و نیز گردهم‌آیی و تربیت اسلامی گسترش پیدا کند، و با هماهنگی و آرامش کامل در سراسر سرزمین اسلامی منتشر شود، و باید منتظر بود تا شرایط لازم فراهم آمده و نیز مراقب ضعف سلطه گران دروغین بود، آنگاه دست دعا به سوی خدا گشوده و از او بخواهید که مسلمانان را مورد رحمت و عنایت خویش قرار داده طوری که ردا از دوش‌تان بیافتد،آنگاه که آن ردا افتاد به درجه ای بالا ارتقاء یافته‌اید.

اهمیت آگاهی حرکتی در شتاب بخشیدن به کار دعوت

واقعیت جنبش اسلامی اشاره به این دارد که مدت زمان این حرکت را تا حد زیادی می‌توان کوتاه کرد و به وسیلهٔ تداوم در انتشار فقه حرکی و ترویج و رساندن آن به انسانهای مخلص که به آموختن این نوع فقه نیاز دارند، می‌توان سریعتر به پیروزی مورد نظر دست یافت زیرا دعوتگران در هر جا زیاد هستند یا اینکه کسانی که خود را در اختیار دعوت و دعوتگران قرار داده‌اند تعدادشان زیاد است اما از فقه حرکی کم بهره‌اند.

اما اگر ما رنج و سختی کشیدن و صبر بر شب بیداری و تحمل مشقات را برای فراگرفتن این فقه حرکی به آنها بیاموزیم تعداد زیادی از صاحبان استعداد آن را دریافته و مکانهای خالی را پر و جایگزین انسانهای ضعیف می‌شوند.

همانا بارزترین قصور جنبش اسلامی در گذشته کوتاهی کردن آن در تدوین پایه‌های آگاهی حرکی و فقه دعوت و زیاده روی در شرح نظام‌های اسلام و جزئیات آن است تا جایی که ما دعوتگران زیادی را می‌بینیم اما نتایج و تأثیر حاصل از کارهایشان در حدی نیست که انتظارش را داشتیم، زیرا آنان فاقد فنون کار و اصول کار گروهی هستند. همانا بازنگری این حقیقت اینگونه آغاز می‌شود:

۱. بازنگری در کتابهای تألیف شده در فقه دعوت۲. بازنگری درجمع آوری مطالب پراکنده‌ای که در فقه دعوت تألیف شده،۳. بازنگری در بررسی یافته‌ها و اطلاعات سایر گروهها و احزاب،۴. بازنگری در هماهنگی در تدریس فقه حرکی و اینکه دعوتگران را به جدیت و مطالعهٔ عمیق عادت دهیم.

گزینش افراد از شکست جلوگیری می‌کند

میان رفتار انسان صاحب عقیده و انسان شتابزده فاصلهٔ زیادی وجود دارد، برای انسان صاحب عقیده موازین معین است که در آن فرد قبل از هر گام برداشتنی می‌اندیشد، مسائل را با آن موازین می‌سنجد و نتیجه‌گیری می‌نماید، اما انسان شتابزده خشم می‌گیرد، می‌شتابد و سقوط می‌کند و در حالت کلی این نوع رفتار دارای عکس العمل‌های ناهماهنگ در مجموعه است پس مجموعه افراد هم دچار

واکنشهای نسنجیده به اصرار اعضایش می‌شود و نیروهایش را از دست می‌دهد و دچار شکست می‌شود ، و آن عکس العمل های ناموزون که مجموعه بدون برنامه با آن حرکت می‌کنند نیز این گونه‌اند، در حالی که متناسب با واقعیت و هدفمند هم نیستند یا هدفی غیره متمرکز و ناآشکار دارند، به عبارت دیگر آرزوها و نمونه-های ایده‌آل را به عنوان هدف خود قرار می‌دهند. و این یکی از ویژگی‌های خطرناک در جنبش‌های اسلامی است که آن را مجبور می‌نماید که به جستجوی راه حلی که او را از عواقب تکروی حفظ کند، بپردازد.

صعود دعوتگران مورد اعتماد، اولین پیشگیری است

اولین راه حل برای پیشگیری از در مسند رهبری قرار گرفتن در توصیهٔ رهبران حرکت به سختگیری در قرار دادن مراکز حساس و اطمینان یافتن از صعود افراد شایسته و معتمد به آنجاست، زیرا صعود و ارتقای اشخاص مورد اعتماد به مراکز توجیه؛ روشنایی اهداف بلند مدت و مهم را در افکار انسانهای مخلص و گریزان از دعوتگران جدید و تازه کار که تجربه آنان را هنوز کارآزموده نکرده است، تضمین می‌کند و این کار سیاستهای دوره ای را برای آنها تفسیر و نقاط مثبت آن را روشن می‌سازد، و همهٔ این موارد نقش سازنده‌ای در برقراری امنیت در مقابل عکس العمل‌های عجولانه و بی‌هدف دارد.

دعوتگر مسلمان هرگاه به اوضاع کنونی جنبش‌های اسلامی در دنیای اسلام و تاریخ آنها می‌نگرد، به عظمت خداوند سبحان در برگزیدن رهبران آنها پی می‌برد، رهبرانی که پیشوایان ثابت قدم در علم و صداقت و اخلاص در میان مردم بودند، اما می‌بینید که نوعی سهل انگاری در انتخاب یاران و ایجاد فتنه و جدایی، از سوی آنها باعث پرداخت بهای سنگینی شده است. یا در جاهای دیگر- و گویی که همه اینها از عنایت الهی است - آنان در خلال سهل انگاری- تند روی را یاد گرفته و از سختی های برخورد با انسانهای ضعیف حریص شده بر گزینش را فراگرفته‌اند و البته هیچ معلمی مانند تجربه نیست.

تجاربٌ أبدلَتْنِي غيرَ مَا خُلقي وتَوَسَّعَ المرءُ إبدالاً تَجاربُه[1]

تجربه از من چیزی غیر از آنچه که بودم ساخت و تجربه‌های انسان باعث تغییر و دگرگونی (فکری وعملی) او می‌شود.

بدون تردید اعتماد بر افراد ساده لوح که فاقد اسلوب معاصر دعوت و آگاهی سیاسی هستند، عملی کورکورانه و فراتر از سهل انگاری است، تاجایی که حتی دعوت از اشتباهات و خطای زیاد آنان ناله سر داده و فریاد می‌زند که: "تَطَاوُل هَمِّي، فَابْغِنِي ذَا نَبَاهَةٍ" و دردی طولانی دارم و دنبال انسانی اندیشمند و متشخص هستم. (اندیشمندی را برای من بجوئید)

و آن دردی طولانی است که تنها کسانی آن را می‌شناسند که در کارهای روزانه جنبش اسلامی وارد شده باشند، زیرا پیچیدگی و گره خوردن مشکلات در جامعه امروز و فراوانی احزاب و فعالیت‌های آنها، و برنامه ریزی یهودیان و موسیونرها در داخل کشورهای اسلامی، نیازمند دعوتگران مسلمان است که بر ایمان و اخلاص و علوم شرعی و آگاهی های سیاسی خود افزوده و از تشکیلات سازمانی آگاه بوده و مهارت های لازم را برای برنامه ریزی متناسب با واقعیتی که در آن زندگی می‌کنیم با توجه به توانایی های جامعه، داشته باشند. و تنها آن انسانهای هوشمند و متخصص می‌توانند دردها و مصیبت‌های دعوت را بزدایند.

بین مدیریت و تربیت فاصله‌ای قائل نیستیم

امری باطل است اگر کسی گمان کند که لازم نیست برای کسانی که در مراکز دعوت اشتغال دارند، و مستقیماً درگیر کار تربیتی نیستند،الگو باشند، برخی افراد، مربیان دعوتگر را از مسئولین اجرایی که کلیت دعوت آن را می‌طلبد جدا کرده اند، اما تحلیل پدیدهٔ تربیت این را نفی می‌کند، زیرا آنان جزئی محسوس از این دعوت می‌باشند که دعوتگران جدید و یاریگران دعوت از آنان تقلید می‌کنند و

[1]. دیوان بحتری ۲۲٦/۱

زبانی ناطق هستند، از او می‌شنوند و از رفتارش تأثیر می‌پذیرند، به همین دلیل علمای پیشین میان دولتمردان اسلامی و تعلیم و تربیت هیچ فاصله‌ای نمی‌شناختند و دولتمردان را مردان در ارتباط با تربیت نیز می‌دانستند.
ابن تیمیه در شرح معنای آیه «كُونُوا رَبَّانِيِّينَ» گفته است: مجاهد می‌گوید ربانیون همان کسانی هستند که مردم را اول با علوم ابتدایی سپس با علوم پیشرفته تربیت می‌کنند، و آنها اهل امر و نهی هستند و گفته است که: از علمای پیشین درباره کلمه ربانی همین نقل شده است. از علی‌ﷺ روایت شده که فرموده است: آنان فقیهانی هستند که به مردم حکمت می‌آموزند، ابن عباس می‌گوید آنها فقهای عالم هستند، من می‌گویم: اهل امر و نهی همان فقهای تعلیم دهنده هستند، عطاء و قتادة گفته‌اند: آنها فقهای تعلیم دهنده و دانشمند می‌باشند، ابن قتیبه گفته: مفرد آن ربانی است و آنان علمای دانشمند تعلیم دهنده هستند، سپس کلامش را خاتمه می‌دهد و می‌گوید: آنان کسانی هستند که به تربیت منسوب می‌باشند،[1] لذا همهٔ کسانی که در اعمال دعوت شرکت دارند اسوه و الگو هستند که احتمال تأثیرآنان وجود دارد و لازم است که شرایط الگوی عملی را نیز به دست آورند.

حساس بودن مرکز رهبری

مرکز رهبری بسیار حساس و دقیق است، لازم است کسی آنجا گذاشته شود که توان تصمیم‌گیری قاطع را داشته و دور از رخصت طلبی باشد، یا کسی باشد که صفات جدیت، زهد و پیراستگی از گناهان از ویژگی‌های بارز او باشد نیز مشتاق ازخودگذشتن و رنج کشیدن باشد، زیرا او امام و رهبر اطرافیانی است که از ایشان تقلید می‌کنند و باید اعمال او روشن‌تر از عقیده‌اش و معانی دعوتش از سخنان خودش روشن‌تر و بلیغ‌تر باشد، زیرا عملکرد ظاهری از سخن گفتن بسیار تأثیرگذارتر است.
به این علت زمانی لیث بن سعد، امام مصر تصمیم به انجام کارنیکی که بر خلاف عزیمت بود گرفت، امام مدینه یحیی بن سعد انصاری به او گفت: این کار را نکن

[1]. مجموع فتاوی، ج۱، ص ۶۳

زیرا تو امام هستی و مردم به تو می‌نگرند. و در این رابطه گفته شده: کسی که دیدنش باعث پاکی و خلوص تو نشود بدان که او کاملا خالص و پاک نیست و هرکسی بوی عبیرش از دور تو را شاد و خرم ندارد بدان هیچ رایحه‌ای ندارد و برای بوییدن او خود را به زحمت نیانداز. روز به روز به هیبت و شکوه ایمانی دعوتگر افزوده می‌شود و تا زمانی که عظمت الهی در فزونی باشد هیبت و شکوه او نیز بالا می رود، در نتیجه اهتمام قلبی‌اش به دعوت کردن مردم بیشتر می‌شود، طوریکه دیدن او مانع غفلت بینندگان و ناظرین او می‌شود. امام شافعی‌ گوید: « مَنْ وَعَظَ أخاهُ بِفعلِهِ كانَ هادياً » کسی که برادرش را با عملش پند واندرز دهد هدایت گر است. عبدالواحد بن زیاد گوید: اگر شیخ حسن بصری به این مقام رسیده است، به این دلیل است که هرگاه کسی را به انجام کاری دعوت می‌کرد، خودش آن کار را قبل از همه انجام می‌داد و اگر کسی را از انجام کاری نهی می‌کرد خودش بیشتر از همه از آن کار دوری می‌کرد. و بعضی گفته‌اند: دیدار با انسانهای صادق سودمند است و همچنانکه سخن گفتن آنها مفید است نگاه کردن آنان نیز مفید است، و گفته شده: کسی که دیدارش به تو سودی نرساند سخنش نیز برایت سودی نخواهد داشت. سپس این معنای لطیف را شرح داده و می‌گوید: همانا انسان صادق بیشتر از آنچه با زبان گفتار با انسانهای صادق سخن بگوید با زبان عملش سخن می‌گوید، و هرگاه انسان صادق به رفتارهای او در بیرون رفتن و داخل شدن و در حالت سکوت و سخن گفتن، خلوت و آشکارشدنش بنگرد با یک نگاه به اعمال او و از آنها بهرمند می‌شود، برعکس کسی که در حال و رفتارش چنین نباشد کلامش نیز سودمند نخواهد بود، زیرا سخن راندنش از روی هوی و هوس است، در واقع نورانیت سخن به میزان نورانی بودن قلب بستگی دارد و نورانیت قلب بر حسب انجام واجبات و بجای آوردن حق بندگی خداوند و حقانیتَ آن است. و این از زیباترین سخنان است و مانند آن، سخن شهر بن حوشب از تابعین است که می‌گوید: هرگاه مردی برای قومی سخن راند، سخن او مانند جای گرفتن همان سخن بر قلب خودش بر قلب سایرین جای می‌گیرد، و نیز سخن مالک بن دینار که می‌گوید: همانا عالم اگر به علمش عمل نکند موعظه‌اش از روی دلها می‌لغزد و به دل نمی‌نشیند مانند قطرات باران که بر روی سنگ صاف باقی نمی‌ماند و فرو می‌ریزد.

روایت شده که به عیسی(ع) گفته شد: چه کسی از نظر فتنه خطرناکتر است؟ ایشان در جواب فرمودند: "زَلَّةُ العَالِمِ، إذا زَلَّ العالِمُ زَلَّ بِزلَّتِهِ عالَمٌ کَثیرٌ "[1] لغزش دانشمند، هرگاه دانشمند بلغزد مردم زیادی با لغزش او دچار لغزش می‌شوند.

با توجه آنچه دربارهٔ فقه دعوت ذکرشد به این نتیجه می‌رسیم که دقت در انتخاب الگو یکی از مسائل مهم فقه دعوت است که سهل انگاری در آن به هیچ وجه جایز نیست و نباید خود را بفریبیم و در مقابل برخی افراد چون الگو نیستند سهل انگاری را جایز بدانیم و اعمال آنها را غیرتربیتی توصیف کنیم، زیرا هرکس که با دعوتگران تعامل و رابطه دارد به عنوان الگویی برای دیگران است، و دیگران اعمال او را می‌بینند و سخنان او را می‌شنوند و در نتیجه تحت تأثیر سخنان او قرار می‌گیرند و اگر قدرت القای دعوتگر را به این ویژگی اضافه کنیم، بدون شک تأثیرگذاریش بیشتر می‌شود و قلبها برای قبول سخنان و مواعظ او باز می‌شوند و اگر اعمال او تأییدکنندهٔ مواعظ او باشد بسیار تأثیرگذارتر خواهد بود، اما اگر زندگی روزانه‌اش با مواعظ و گفتار او متناسب نباشد در این صورت پند و اندرزش بی‌فایده بوده و مردم ازسخنان او گریزان خواهند بود.

"همانا اگر موعظه به صورتی زنده ارائه نشود بیشتر شبیه امور باطل و بیهوده خواهد بود و این موعظه فقط روح کسانی را تغییر می‌دهد که قدرت تحول و تغییر زیادی داشته باشند مانند پیامبران و کسانی که دنباله‌رو راه روحانی ایشان هستند و این هنر موعظه عبارت است ازقراردادن نور بصیرت درسخن نه اینکه در سخن از قیاس و دلیل استفاده کنی، همانا زاهد واقعی کسی است که زهدش مانند لباسی است که حقیقت آن را برتن او می‌پوشاند تا با آن نقشی در زندگی و عملکردی داشته باشد نه اینکه تأثیر او در گفتار و گمان او باشد. پس الهام آن حقیقت در او مانند برافروخته شدن آتش، بوسیلهٔ آتشی دیگر است، هرکسی او را ببیند این حرارت را احساس می‌کند.

باور کنید تعداد زیادی از فقها تنها به مردم می‌گویند: این کار حرام است، پس تا زمانی که آن فقیه مانند کتاب فقط سخن می‌گوید انجام کارهای حرام آشکارتر و

---

[1]. کتاب الزهد، ابن مبارک، ص ۵۲۰

ظاهرتر می‌شود، در نتیجه آن فقها نتوانسته‌اند به خوبی میان نفس انسانها و شریعت ارتباط برقرار کنند، در حقیقت توانایی آن را ندارند که دلها را وابسته به خود گردانند، و در میان مردم در جایگاهی قرار گیرند که مردم گمان کنند که آنها به تازگی از بهشت آمده و به زودی به آنجا برخواهندگشت.
و فقیهی که به مال و شهوات نفس وابسته است و تمام هدفش زیاد کردن روزی از طریق مال و شهوات نفس و بهرمندی از دنیاست، او فقیهی است که در نظر مردم تصویر فاسدی دارد، مردم در اولین برخورد با او می‌فهمند که نباید چیزی از او یاد بگیرند، خلاصه اینکه باید گفت: همانا الگو به تنهایی نشانه و علامت زندگی است[1]". و دعوت ما همان زندگی است پس الگو به تنهایی پرچم و نشانه‌ی دعوت است، و پرچم دعوت همان الگوی صادق است.

کسی را که آشنا به فن زبان است بیازمای

اگر میزان تطبیق علم سخنوری را بررسی کنیم شکافهای زیادی را در تاریخ جنبشهای اسلامی می‌یابیم، چرا که مقام طلبی باعث فریب خطباء و دارندگان مدارک بالا و انسانهای مشهور شده است، بدون اینکه آن افراد تجربه‌ای طولانی داشته باشند، بدین ترتیب دعوت در گردابی می‌افتد که آنان مسئول آن هستند و طولی نمی‌کشد که آن انسان ضعیف‌النفس خودش را در میان تشویق وترساندن و یا سیاستی که در آن نیاز به آگاهی دارد رسوا کرده در نتیجه کنار می‌کشد.
همانا ایمان و فقه دعوت، شدت فرورفتن درژرفای کارگروهی و تربیتی و اطاعت روشن از قوانین، از جمله اصول محکمی است که باید آن را در فرایند گزینش و انتخاب رهبر به کارگرفت، نه شرایط شغلهای حکومتی و قوانینی که کنفرانسهای ادبی به آن پایبند هستند.
بلکه دعوتگران باید کسانی را که به فن سخنرانی آشنا هستند و با تکلف سخن می‌گویند بیم دهند و بترسانند، زیرا نفاق و ضعف در میان این گروه زیاد است و باید دعوتگران به کسانی که این خصوصیات را دارند اطمینان نداشته باشند مگر

---

[1]. وحی القلم، رافعی، ج۲، ص ۱۱۱ و ۲۰۱

اینکه آنان را امتحان کرده و مدتی تحت نظر بگیرند و زمانی به آنان اعتماد پیدا کنند که آنان را آزمایش کرده و شواهد و دلایل ایمان را در آنان مشاهده کنند.
دلیل دعوتگر برای این ادعا، گذشتگان و سلف صالح می‌باشد، عمربن خطاب‏ﷺ از احنف بن قیس که سخنوری ماهر و فصیح بود بیمناک بود، پس او را مدت یک سال در مدینه نزد خود نگاه داشت وکارهایش را تحت نظرگرفت سپس به او گفت:" ای احنف من تو را امتحان کردم و در این مدت جز نیکی چیزی از تو مشاهده نکردم، ظاهرت را نیک یافتم امیدوارم که باطنت نیز مانند ظاهرت نیک باشد. ما می‌دانیم که براستی تنها منافق آگاه است که این ملت را هلاک و نابود می‌کند. ونیز عمرﷺ در نامه ای به ابوموسی اشعری نوشت: اما بعد، احنف بن قیس را مقرب خویش ساز و با او مشورت کن و سخنان اورا گوش بده[1]".
فراوانند کسانی که امروز در دنیای اسلام در اطراف دعوت اسلامی گرد آمده‌اند که لازم است رهبران دعوت آنان را امتحان کنند، و حقیقتا دعوتگران امروز به علم و آگاهی شخصی چون عمربن خطابﷺ نیاز دارند. افراد زیادی هستند دربارهٔ اسلام سخن می‌رانند که تبلیغات باعث بالارفتن منزلت آنان شده است، اما هرگاه با آنان تعامل و برخورد داشته باشی به این نتیجه می‌رسی که او مصلحی خشک مغز و تنگ نظر است و حقیقتا عبدالوهاب عزام زیبا گفته است که:

إنَّ فی الناسِ أوجُهاً لامعاتٍ تملأُ العیـنَ زهرةً و رواءً
و یَراها البصیرُ صورةَ زَهـرٍ لَمْ تَهَبْها الحیاةُ عطراً وماءً[2]

در میان مردم انسانهایی رامی‌بینی که چهره ای نورانی دارند که چشم را پراز زیبایی وروشنایی می کنند.
اما انسان آگاه او را مانند گلی می‌بیند که زندگی به آن رایحه و طراوت نبخشیده است.
و این است که پیشینیان به این گونه آزمایشها زیاد توصیه کرده‌اند مانند سخن سرور تابعین حسن بصری که گوید:

---

[1]. طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ٩٤
[2]. دیوان المثانی،ص ۸۱

"مردم را با اعمالشان بسنجید و گفتارشان را رها کنید زیرا خداوند برای هر سخنی اعمالی را بعنوان دلیل قرار داده است که آن سخن را تصدیق یا تکذیب می‌کند، هرگاه سخن نیکی را شنیدی به صاحب آن سخن مهلت بده، پس اگر سخن او موافق اعمالش بود خیلی خوب است، پس با او برادری کن و او را دوست بدار و با او دوستی کن و اگر سخن و عملش با همدیگر تفاوت داشت پس او چه وجه مشترکی با تو دارد و از او دیگر چه چیزی بر تو پنهان است از او کاملا بپرهیز که تو را نفریبد"[1].

و این سفارش و وصیت از گذشته وجود داشته است اما قلب ها از آن غافل هستند، آرزوی رسیدن سریع و یا افزایش یاران، انسان را به خود مشغول کرده و ما را به گذشتن و فراموش کردن علم باز مانده از پیشینیان فرا می‌خواند.

بدعت نشانۀ ضعف است

همچنانکه گناه انسان ضعیف را ضعیف می‌کند بدعت نیز اینچنین است و این چیزی است که علما از قدیم آن را می‌دانسته و بر آن توافق داشته‌اند، حتی ایشان برادر تنی خود را اگر اعتقاد به بدعت داشته ترک می‌کردند، مانند علی ابن حرب ابن محمد موصلی برادرش احمد را به سبب اعتقاد به این که قرآن لفظش مخلوق است ترک کرده است با اینکه او از اشخاص صادق و مورد اعتماد و پیراسته سخن بوده[2] و حتی بخاری نیز چنین نظری داشته است، لکن این سخن وی را نپسندیده است زیرا آن زمان نزدیک دوره‌ای بود که بدعت خلق قرآن بین مردم رواج داشت و آن‌ها می‌خواستند کسی سخن نزدیک به نظریات معتزله بر زبان نیاورد و حیرت مردم را برانگیزد.

اما مدعیان اتحاد امت در این عصر خواستار صرف‌نظر از معانی بدعت هستند و این توهم حتی به بعضی از دعوتگران هم سرایت کرده است و موضوع بدعت را مانند

---

[1]. الزهد، ابن مبارک، ص ٢٦ و الموافقات، شاطبی، ج ۱

[2]. تهذیب التهذیب، ج۱، ص ۲۳

یکی از عواملی می‌دانند که به انسان قدرت تشخیص می‌بخشد و با این تفکر دچار اشتباه شده‌اند.

همانا عطوفت و مهربانی با اهل بدعت کار، رفتاری نیک است و باید او را در مقابل کافر یاری داد و مانع ستم کردن دیگران بر او شد و همراه او در مقابل بدعت گزاران بزرگتر ایستادگی کرد، اما لازم به ذکر است که باز کردن راه دعوت و امر به معروف کردن برای چنین افرادی قبل از این که توبه کنند و از بیماری بدعت رهایی یابند کاری خطرناک است یا اینکه او را قبل از پاک شدن از پلیدی‌هایی که عقیده اش به آن دچار شده دوست داشته باشی، امری اشتباه است، زیرا هیچ چیز به اندازه بدعت نمی‌تواند امت را تضعیف نماید.

فضیل بن عیاض(ره) در این رابطه می‌گوید: هرکس بدعت‌گزار را یاری کند او را در نابودی اسلام یاری کرده است، و نیز گوید:هرکس که صاحب بدعت را دوست داشته باشد خداوند اعمالش را نابود و نور اسلام را از قلبش خارج می‌سازد.

همانا کمک کردن به انسانهای گناهکار و کسانی که با رفتارشان در برابر خداوند سرکشی می‌کنند به شرط اینکه به خداوند ایمان داشته باشند به مراتب، گناه آن از کمک کردن به انسان‌های بدعت‌گزاری که از بدعتشان دست بر نمی‌دارند، کمتر است. انسان گناهکار به چند دلیل زیانش از انسان بدعت‌گزار کمتر است از جمله:" گناهکار تنها به خودش زیان می‌رساند اما انسان بدعت‌گزار برای جامعه و مردم زیان دارد، خطر و فتنۀ انسان بدعت‌گزار متوجۀ اصل دین است اما خطر انسان گناهکار در میل به شهوات و آرزوهای نفسانی است، انسان بدعت‌گزار مردم را از راه راست منحرف کرده و باز می‌دارد اما انسان گناهکار اینچنین نیست، انسان بدعت‌گزار اوصاف و کمالات پروردگار را به آتش می‌کشد در حالی که گناهکار چنین نیست، انسان بدعت‌گزار بر خلاف آن چیزی عمل می‌کند که پیامبرﷺ آورده است، در حالی که انسان گناهکار اینچنین نیست، انسان بدعتکار راه آخرت را بر مردم می‌بندد در حالی که انسان گناهکار به کندی در پیمودن این راه کمک می‌کند[۱]".

---

[۱]. الجواب الکافی، ابن قیم، ص ۱۲۷

دانایی فُضَیل در عمل

همانا پرهیز و دوری بدعت‌گزاران از کار گروهی اسلامی مانند اصل و قاعده‌ای شده است که روز به روز بیشتر به چشم می‌خورد و آن یک اصل و قاعدهٔ قدیمی است که فُضیل(ره) به آن عمل کرده است، و آن را در کلمات و جملاتی زیبا به صورت اختصار بیان کرده و گفته است: اگر نزد یهود و نصرانی غذا بخورم در نزدم بهتر و محبوب‌تر است از اینکه نزد بدعت‌گزار غذا بخورم، زیرا اگر نزد آنان غذا بخورم کسی در این عمل به من اقتدا نمی‌کند، اما اگر با بدعت‌گزاری این کار را انجام دهم مردم به من اقتدا می‌کنند.

دوست دارم میان من و بدعت‌گزار دیواری از آهن وجود داشته باشد.

صاحب بدعت را بر دینت امین مدان و در کارهایت با او مشورت مکن.

این گفتار قدیمی ترجمهٔ کاملی از معنی و مفهوم مورد نظر ما است، و سختگیری در امر گزینش را فضیل ابن عیاض در مثال«غذا خوردن با بدعت‌گزار» برای تفهیم بیشتر برای ما شرح داده است.

جایگاه و منزلت اسلام را حفظ کن

اکنون روشن شد که سخت گیری در گزینش افراد تنها راه حل اساسی برای ایجاد امنیت در مقابل رفتارهای خودسرانه است و بدون تردید از اعضای جنبش اسلامی خواسته می‌شود که بسرعت برای جبران زیان‌ها در این زمینه وارد عمل شوند، در حقیقت استفاده‌ی اسلام از این سخت گیری مانند سپری است که برای حفظ ارزش و شهرت اسلام لازم است، همانطور که فقیه زاهد، ابن هبیرهٔ دوری سامرایی خطاب به بعضی از امرکنندگان به معروف می‌گوید:" تلاش کنید که گناهکاران را پنهان نگهدارید، زیرا ظهور گناهان آنان عیبی برای مسلمانان است و بهترین کار پنهان کردن آن عیب هاست[1]".

ابن هبیره مهمترین دلیل پنهان کردن این اوصاف را چنین برمی‌شمارد: که دشمنان اسلام فرصت اشاره به افراد ضعیفی را نداشته باشند، زیرا اگر این چنین

---

[1]. ذيل طبقات الحنابلة، ج ١، ص ٢٧٤

افرادی در میان مردم بر امور تسلط داشته باشند، اسلام را رسوا خواهند کرد، از طرف دیگر باید انسانهای پاک و با تقوا را به جای انسانهای ضعیف و بدعت‌گزار گذاشت تا بتوانیم هر چه بهتر آوازه و شهرت اسلام را حفظ نماییم، حتی لازم است بیشتر از اینها سخت گیری کرد، همانا بر دعوتگران مورد اعتماد لازم است، در همنشینی با انسانهای ضعیف النفس این فرصت را از آنان بگیرند که مردم بگویند: فلان شخص مورد اعتماد با او همنشین بوده، پس او نیز مورد اعتماد است، هر چند که این همنشینی باعث مورد اعتماد شدن او نمی‌شود.

ترمذی از ابوموسی اشعری ﷺ روایت کرده است: "یهودیان نزد پیامبرﷺ عطسه می‌کردند و انتظار داشتند که پیامبر به آنان "یَرحَمَکُمُ الله" بگوید که در جواب برخلاف انتظار آنها فرمود: خداوند شما را هدایت کند و افکارتان را اصلاح فرماید[۱]".

اگر پیامبر اکرمﷺ به آنها می‌فرمودند: خداوند شما را بیامرزد، آنان به مسلمانان می‌گفتند که اگر ما گمراه بودیم پیامبر با کلمهٔ رحمت و آمرزش برای ما دعا نمی‌کرد.

و باز باید دانست که تشکیلات ما طبیب و پزشک نیست که مداوا کند بلکه جبران کننده‌ای است که فرصت ها را غنیمت می‌شمارد قبل از اینکه طولانی شدن تسلط طغیانگران بر مسلمین آنها را به سوی خواری و ذلت دائمی بکشاند، به همین دلیل لازم است دعوتگر انسانهای باهوش و شجاع را از میان انسانهای دیگر گزینش و انتخاب نماید و مانع داخل شدن انسانهای ترسو و شخصیت‌های ضعیف و کند ذهن به داخل تشکیلات دعوت شود تا تلاشهای تربیتی بیشتری صورت گرفته و رسیدن به هدف را سرعت بخشند و علاوه بر این می‌تواند خارج از چهارچوب تعهدات دقیق دعوت با آنان ارتباط داشته باشند، البته ممانعت از حضور چنین افرادی چنانچه بعضی از مردم گمان می‌کنند به معنی دشمنی با این افراد و پایمال کردن حقوقشان و یا منع خیر و نیکی از آنان نیست، بلکه این بخشی از تقواست که رعایت مصلحت باعث بوجود آمدن آن شده است و تجارب گذشته نیز این مسئله را تأکید می‌کند، زیرا برای آنان اسلامشان کافیست، اما ما محبت و نصیحت خود را از آنان دریغ نمی‌داریم از طرف دیگر دعوت امری بسیار مهم است و فقط

---

[۱] سنن ترمذی، ج ۱۰، ص ۱۹۸

انسانهای آگاه و باهوش صلاحیت آن را دارند، پس ممانعت از انسانهای ضعیف نشانهٔ تقوا، و گزینش ما نشانه ارادهٔ ماست، همانطور که شاعر می‌گوید:

مَنعتُ وبعضُ المنعِ حزمٌ وقوةٌ   صَنیعةُ تَقوَی تلک مادمتُ ناصِحَةً

منع کردم و بعضی ممانعت ها نشان اراده و قدرت است، تقوی چنین حکم می‌کند تا زمانی که نصیحت گو می‌باشم.

پس بعضی از ممانعت‌ها در مقابل انسانهای ضعیف، نشان از اراده و قدرتی دارد که تقوی باعث تحریک آن می‌شود بدون اینکه فرد در اتهام به مردم زیادی روی کرده یا گمان بد داشته باشد یا از برخورد و تعامل با مردم دوری کند.

تو یوسف این خواب‌هایی

هر تجمع و تشکیلاتی که اعضای خود را گزینش نکند نه تنها با اولین طوفان و گردباد متلاشی می‌شود، بلکه وزش اولین نسیم ملایمی نیز آن را غافلگیر می‌کند. و این تعبیری است که بنا به سخن امام بنّا تعبیری دیگر نیز دارد: و تو یوسف این رؤیاها هستی، پس هرگاه خصوصیات و داشته‌های ما را پسندیدی، آنگاه دست تو با دستان ماست تا با همدیگر در این مسیر بطور مساوی عمل کنیم و خداوند ولی و یاریگر ما و شماست[۱]".

تو ای انسان غیرتمند یوسف این روءیاها و خواب‌هایی و بدون تو این فقه، روءیایی بیش نیست و تنها شما هستید که می‌توانید آن را به صورت عملی تأویل و با واقعیت تطبیق نمایید. پس منفی نگری را کنارگذاشته و سریعاً اقدام کن...

و اخْلَعْ ثِیابَ الأسَی والیأسِ مُرتَدیاً   ثوبَ الجهادِ نشیطـاً غیرَ کَسلانِ

و أتقـنِ المَـوتَ فَنَاً کَیفَ تَجـرَعُهُ   إنْ لَمْ یَکُنْ مِنهُ بُـدٌّ غیـرَ خَشیانِ

لباس یأس وناامیدی را از تن بدرکن در حالی که با شور و نشاط و بدون تنبلی لباس جهاد را بر تن کرده‌ای.

مرگ را به خوبی بیاموز تا زمانی که فرارسید بدون ترس آن را بپذیری.

---

[۱] رسالهٔ دعوتنا، ص ۱۲۲

دقت در انتخاب، نه فراوانی افراد

دقت در انتخاب چیزیست که دعوت و حرکت اسلامی را از شکست های ناخواسته محفوظ می‌دارد که این خود حفظ کننده‌ی دیگری در گردآوری افراد و متناسب با تلاشهای مربیان است. طوریکه امکان شنواندن سخنان جهت دهنده و راهنمایی کننده را به آنان با قدرتی مؤثر همراه با ممانعت از تأثیرات خارجی فراهم می‌نماید.
بدون شک راه حل دوم مشکلاتی را به همراه دارد، منظور از مشکلات سخت بودن تسلط بر خواهش‌ها و امیال اساسی در هر انسانی از قبیل غنی شدن در همه چیز و...می‌باشد که قرآن به اختصار به آن اشاره کرده است:

﴿أَلْهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ﴾ تکاثر: ۱

فزونی طلبی شما را به خود مشغول کرده است. پس انسان به ثروت های عددی و قابل شمارش در مال و علوم و فرزندان و یاران و هر چیز دیگری علاقه و محبت دارد.
و این غریزه‌ای است که تسلط و کنترل آن ممکن نیست، مگر اینکه انسان از تربیتی عمیق و درونی برخوردار باشد. و خطر اهمال غریزه از آنجا ناشی می‌شود که سیر شدن غریزه باعث تکبر و سرمستی انسان می‌شود و مستی یکی از حالات روحی است که بر عقل و ادراک انسان تأثیر منفی می‌گذارد و باعث توقف عقل و عدم پیشرفت و رشد آن می‌شود، مستی با ترس متضاد است، در نفس انسان اطمینان با مستی و حذر با ترس مقارن هستند، می‌گویند: عقل در حالت حذر و پرهیز در بالاترین سطح توانمندی و هوشیاری قرار دارد، از اینجاست که مستی با رفتارهای غیر قابل پیش بینی همراه می‌شود و این وجه مشترک همهٔ انسانهاست.
استاد و شاگرد در آن تفاوتی ندارند زیرا احساس به ثروتمندی و فزونی باعث ایجاد اطمینان و الهام نوعی ضمانت به فرد می‌شود.

درگیری های نفس

این نوشته نبردی را که دعوت وارد آن شده است و قبلاً به آن پرداخته شد، تأکید می‌کند، چرا که میدان نبرد نفس انسانی است با همه پیچیدگی ها و تناقضهایی که دارد.
زیرا تعامل و برخورد تو با سنگ های سخت یا کسانی که چون فرشتگان پاک‌اند، نیست، تو با روح انسانی تعامل داری و زندگی می‌کنی که دارای غرایز متعددی از جمله: غریزهٔ میل به زنده ماندن، غریزهٔ زیادت طلبی و ثروتمندی و اشباع شهوات جنسی و نیز گرایش‌هایی از قبیل گرایش به انتقام و پرهیز و گرایش به دفاع از عقیده و انتشار آن دارد.
و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم مجموعه‌ای از غرایز و نگرشها، تمایل‌ها و رغبت‌ها است، پس اگر راه‌های ورود و درهای این مجموعه را نشناسیم حتماً با شکست روبرو خواهیم شد، هر گاه نفس تو در شناخت این غرایز اشتباهی مرتکب شود یا به آن آگاهی نداشته باشد زیانی متوجه او نیست بلکه این تو هستی که زیان می‌بینی.
این غرایز در وجود انسان باقی خواهند ماند زیرا خداوند آنها را آفریده که با انسان باقی بمانند، اما تو نابود خواهی شد، درحالی که محاسبات و برآوردهایت به تو خیانت کرده است، زیرا تو بر خلاف فطرت انسانی‌ات عمل کرده‌ای.
همانا نفس انسان عرصهٔ این دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی پی‌درپی می‌باشد که تاریخ گذشته و معاصر آن را برای ما روایت کرده است.
حرکت به دنبال سیر کردن شکم یا شهوت جنسی یا طلب رفاه، و یا به دنبال انتقام گرفتن از کسی که سرزمین یا همسر را غصب نموده است، و یا حرکت به دنبال اشاعه و گسترش عقیده‌ای که به آن اعتقاد دارید یا اینکه به جنگ با کسی بپردازید که مخالف این عقیده یا در حالت کلی با ذات عقیده از قبیل ارزشها و الگوها حال چه حق و چه باطل مخالف باشد، در حقیقت این قبیل موارد جهش‌های تند مادی و معنوی است که گاه گروهی و گاه فردی است و اینها هدف بشر هستند. همانا کسانی هستند که این قدرت را در خود دارند که دیگران را به سوی قسمتی از این رفتارها که غریزه و فطرت تقویت کنندهٔ آنهاست بکشانند، ما این قدرت جذب و کشش او را تربیت نامیده‌ایم، در حقیقت درگیری های سیاسی و جنگ‌ها، تصویری از درگیری های نفس انسانی است.

دیروز زیاده طلبی شما را به خود مشغول کرد پس امروز تعادل پیدا کنید

بنابراین در این صورت، درگیری ما یک درگیری تربیتی است یعنی هنگامی که تربیت عمیق تر و مربی استادتر باشد این ویژگی شدت می‌یابد، اما هرگاه تربیت سست و سطحی باشد، شعله‌های آن زود فروکش می‌کند، یعنی هر گاه تلاش‌های تربیتی تعدادی از رهبران مربی بر دانش‌آموزان متمرکز باشد و هر چه قدر تعداد دانش‌آموزان کمتر باشد تأثیر آن عمیق تر و برعکس هر چه قدر تعداد آنها بیشتر باشد تأثیر آن کمتر و سطحی‌تر خواهد بود، و پایین آمدن میزان تأثیر باعث رفتارهای خودسرانه و بی هدف و بدنبال آن نابودی و شکست می‌شود، پس با این اوصاف مصلحت در این نیست که مجموعه‌ی رهبری که عهده دار فرایند تربیت هستند، متربیانی بیش از حد توانایی تربیتی خود گرد آورند.

و این راه حل دوم برای جلوگیری از درگیری‌های خودسرانه و بی مورد است که تحلیل پدیدهٔ تربیت آن را به دنبال دارد. همانا تاریخ جنبش‌های اسلامی در گذشته‌ای نه چندان دور شاهد فراوانی عددی بسیار دردناک و بیهوده بود که دعوتگران امروز را مجبور کرده است از گذشته عبرت بگیرند و ایجاد تعادل در توسعه کار و فعالیت برای آینده بسیار مهم است.

می‌گوییم: سفارش برای آینده است چون فراموش کرده ایم، اگر چه این از وصایای قدیم امام بنّا است که در برپایی کنفرانس پنجم در سال ۱۹۳۸م به شکل توضیح برای گروهی از مردان در مقابل تحمل سختی‌های کار و اینکه خیال پردازی راه به جایی نمی‌برد و به حقیقت نمی‌رسد، او خیال را فقط یک تصویر می‌دانست،سید قطب (رحمة الله) این کلام را از امام بنّا نقل می‌کند که می‌گوید: «تحمل سختی‌های جهاد» و می‌گوید: کاملاً آشکارا می‌گویم، می‌خواهم با شما باشم و جز صراحت و آشکار بودن چیز دیگری به ما کمک نمی‌کند؛ همانا میدان و عرصه سخن چیزی متفاوت از عرصهٔ خیال است و میدان عمل هم با میدان سخن کاملاً متفاوت است، میدان جهاد چیزی متفاوت از میدان عمل و میدان جهاد در راه حق نیز با میدان جهاد که در راه غیر خدا است به طور کلی متفاوت است.

خیال پردازی برای بیشتر مردم امری آسان است اما هر آنچه را که در خیال انسان می‌گذرد را نمی‌توان با گفتار به تصویر کشید و زیاد هستند کسانی که می‌توانند سخن بگویند، اما هنگام عمل تعداد انگشت شماری ثابت قدم و استوار هستند و بیشتر افراد این گروه اندک هستند که می‌توانند عمل کنند، اما تعداد اندکی از آنان هم قادر به تحمل بار سنگین جهاد و اعمال سخت هستند، و این گروه اندک از جهادگران برگزیده نیز اگر عنایت الهی شامل حال آنها نشود، راه را گم کرده و به هدف نمی‌رسند، قصهٔ طالوت در قرآن کریم بیانگر آن چیزی است که گفته شد. پس خودتان را آماده کنید و با تربیت صحیح و امتحان دقیق به آنها بپردازید، آنها را با عمل امتحان کنید، عملی سخت و دشوار که بر نفس گران است و انجام آن سخت است و نفسهایتان را از شهوات و عادات و هرآنچه با آن انس گرفته اند بازدارید.

سید قطب (رحمة الله) این فقه را از ایشان به ارث برده است، به همین دلیل ایشان قبل از وفاتش در برابر آنچه در سودان از فراوانی جمعیت و تظاهرات مسلمانان در خیابانها می‌دید ابراز نگرانی کرده بود، پس برای کسانی که از سودان به ملاقاتش می‌آمدند سفارش می‌کرد و می‌گفت: "روی آوردن ازدحام مردم شما را از منظم کردن صف‌های داخلی و تربیت و آماده کردن مردانی که با سختیها روبرو شده و ثابت قدم باشند، به خود مشغول نگرداند[1]".

حقیقت این است که اهمیت صف‌های استوار و محکم داخلی منحصر به برخورداری از ویژگی‌های سازمانی مرتب و بکارگیری آسان توانایی‌های هماهنگ آن نیست، بلکه اهمیت آن در شکل گیری جامعهٔ تربیتی است که افراد تازه‌ای در دامان خود تربیت کرده و زیبایی دیدگاههای اسلامی را به او نشان داده و او را از مشاهده جاهلیت و افراد آن، و نیز شنیدن سخنان آنان باز می‌دارد، درنتیجه فرد از تأثیر پذیری از نظام‌های تربیتی دیگری غیر از اسلام به دور می‌ماند، و بنابراین امام غزالی (رحمه الله) سرکوبی فسق و فجور و مخفی کردن آن را واجب دانسته است تا

---

[1]. کتاب الشهید، سید قطب، ص ۹۱

مبادا مناظر آن در روحیهٔ مسلمانان تأثیر بگذارد و در این رابطه می‌فرماید:" همانا مشاهده فسق و فجور، انجام معصیت را بر قلب آسان نموده و نفرت قلب را از آن از بین می‌برد[1]".

معنای همهٔ سخنان پیشین این است که بقای قسمتی از فسق بمعنای شرعی آن مربوط به اشخاصی می‌باشد که آنان را گردآورده‌اید، زیرا امکانات و توانایی‌های تربیتی ما از برطرف کردن و زدودن فسق از آنان ناکام مانده است، چرا که تعدادشان بیشتر از امکانات و توانایی‌های ما بوده که احتمال دارد این مسئله خیلی زود به انسانهای پاک نیز سرایت کند، زیرا زندگی اجتماعی به شکلی است که افراد از همدیگر تقلید می‌کنند بنابراین گشت و گذارهای ضروری در میان مردم منجر به تربیت عملی افراد و نیز ارزشمندتر کردن دعوت به وسیلهٔ عناصر جدیدی است که در این میان دعوتگر با آن آشنا می‌شود، از طرف دیگر این احتمال وجود دارد که مشاهدهٔ ارتکاب گناهان در جامعه به مدت طولانی باعث شود که معصیت وگناه در قلب دعوتگر امری آسان جلوه کند بنابرین لازم است او همواره میان دعوتگران پاکدل نیز رفت و آمد داشته باشد تا منظره‌های ایمان را که مخالف مناظر فسق است ببیند و آن مناظر ایمانی بتوانند به عنوان مانعی بین آن جامعه و این جامعهٔ خاص واقع شوند که، هرگاه جامعهٔ اول به فرد ضرری برساند جامعهٔ دوم، ناپاکی و آلایش قلب دعوتگر را صاف و پاک گرداند، اما از طرف دیگر دعوتگر از اینکه جامعهٔ عامی اول برای جامعه دوم مضر واقع شود ناراحت می‌شود، که این خود باعث می‌شود دعوتگر برای حفظ پاکی این جامعهٔ خاص حریص باشد تا این اهداف تربیتی اش برای هر دعوتگری که در میان عموم مردم آمد و شد دارند تحقق پیدا کند، و پاکی در جامعه حاصل نمی‌شود مگر این که در سطح گسترده و هماهنگ باشد. پس همچنانکه توسعهٔ سریع، توانائی های موجود را می‌کاهد دستاوردهای گذشته را نیز تضعیف می‌سازد.

---

[1] احیاء علوم الدین، غزالی، ج۲، ص ۱۷۲

نقش جامعه در تربیت تکمیلی

دعوتگر آزاده که همگام و همراه با تحولات و نیازهای روزانه برای جنبش اسلامی در تلاش است در هر لحظه عمربن خطاب رضی الله عنه را می‌بیند که در مقابلش ایستاده و این دعای مشهورش را می‌خواند:

" اللهمَّ إنّی أعُوذُ بِکَ مِنْ جَلَدِ الفاجِرِ وَ عَجزِ الثِّقَة". پروردگارا من از صلابت و پایداری گناه کاران در کار خویش و ناتوانی مؤمنان مورد اعتماد به تو پناه می‌برم. پس در چنین حالتی عضلاتش از ترس به لرزه و قلبش از رغبت به پرواز درآمده لذا به سرعت از امکانات تربیتی برای کار گروهی استفاده می‌کند تا قلب فاروق را از خود راضی گرداند و برای بیدار کردن انسانهای امین، اما ناتوان و ساده‌دل و نیز نرم کردن دل قدرتمندانی که مشغول شدن به امور زندگی آنان را از پرداختن به اعمال ایمانی بازداشته، نهایت تلاش خود را مبذول می‌دارد، تا بوسیله جلوگیری از این کمبود بر تعداد دعوتگرانی که از بیداری و قدرت برخوردارند افزوده شود.

این عنصر قوی و امین بهترین کسی است که می‌تواند بار سنگین دعوت را به دوش بکشد تا صفت جهادگری در قلب مؤمن و عمیق شدن ایمان در قلب انسان مجاهد کامل شود، همانطور که خداوند بلند مرتبه می فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ مَعَكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ مِنكُمۡۚ ﴾ انفال: ۷۵

«و کسانی که پس از نزول این آیات ایمان آورده‌اند و با شما جهاد نموده‌اند، آنان از زمرهٔ شمایند.»

ابن تیمیه می‌گوید:" خداوند سبحان پیوند محبت و دوستی میان مهاجرین و انصار و میان آنانی که بعداً ایمان آورده و هجرت کردند را تا روز قیامت بسته است و مهاجر کسی است که از آنچه خداوند نهی‌کرده هجرت کند، و به تحقیق جهاد تا روز قیامت باقی و مستمر است.

پس هر شخصی ممکن است این دو ویژگی را داشته باشد، زیرا بیشتر دلهای نرم میل به دوری از گناهان را دارند اما میل به جهاد را ندارند و نیز بیشتر دلهای قوی و دارای اراده‌ای بلند مایل به جهاد هستند بدون اینکه از معاصی هجرت کنند، در صورتی که خداوند پیوند محبت و دوستی را بین کسانی بسته است که این دو

ویژگی را با هم داشته باشند و آنان همان پیروان و امت محمدﷺ هستند کسانی که صادقانه به او ایمان آورده اند[1]".

بهرمندی هر دعوتگری از این دو ویژگی و بهره برداری جامعۀ اسلامی از نیکیهای دو گروه مهاجر و انصار، دو امر اساسی در تربیت حرکی می‌باشند. گروه اول ایمان دار اما جهادگر نیستند، گروه دوم دارای آگاهی بوده اما سنگدل هستند،که این نقص تربیتی در هر دو گروه به وسیلۀ دعوتگران با سابقه و آشنا به کار دعوتگری تکمیل خواهد شد، یعنی با ایجاد هماهنگی میان تلاشهای دو گروه نوعی تکامل و تعادل بوجود آمده و با متمرکز کردن آن تلاشها و برنامه‌ریزی دقیق آنها را مهار کرده تا نتیجه ای هماهنگ و یکسان به دست آید.

هیچ تلاشی هدر نمی‌رود اما گاهی پیروزی با اندکی تأخیر حاصل می‌شود و هنگامی که ما در بیان میزان پیشرفت در زمانی که مسیر دعوت طولانی شده اصرار می‌ورزیم، زمینه بر دعوتگران شجاع و استوار تنگ می‌شود و گمان می کنند چون تعدادی از دعوتگران از مسیر بازمانده‌اند، دعوت با شکست مواجه شده است، البته ما انکار نمی‌کنیم که اشتباهات گذشته در جاهای متعددی دعوت اسلامی را از پیشرفت باز داشته است و گروههای گمراه از سستی و سردی دعوتگران سوء استفاده کرده و به مراتب پیشی گرفته اند، اما باید دانست که اشتباه را نباید با اشتباه جبران کرد، ارزش شکست دعوت، یا پیروزی آن در مقاطع معین، متکی بر تعداد کسانی که دعوتگران توانسته‌اند به صف دعوت منتقل کنند، نمی‌باشد زیرا تا زمانی که دعوت می‌تواند عامل هدایت هزاران جوان و نگهداری آنان از گناه و لغزش باشد، اگر چه این جوانان به دلایل مختلف به صفوف دعوت نپیوسته‌اند- که البته هدایت این تعداد از افراد در ترازوی اسلام چیزی بزرگ و ارزشمند است- و تا زمانی که دعوت شبیه منزلگاهی است در وسط صحرای بی آب و علف و غیر مسکونی که مسافرین به آنجا پناه آورده‌اند، و از آب و سایه آن بهره مند شده و با ساکنان آن منزلگاه انس و الفت می‌گیرند کاری با ارزش وستودنی است و زیاد هستند جوانانی که دعوت آنان را در آغوش خود پرورش داده و به سلامت از دورۀ

---

[1]. اقتضاء صراط المستقيم مخالفة اصحاب الجحيم، ابن تيمية، ص ٤٩

جوانی عبور کرده‌اند و در زیر سایهٔ خود گرفته و آنان نیز با دعوتگران انس گرفته اما ترغیب و ترهیب دیگران مانع آنان از ادامه راه با دعوتگران شده است.
دعوت، انسانهای مرتد زیادی را به یقین و مؤمنین جاهل را به علم و دانش رسانیده است که این خود در ترازوی شریعت چیزی وزین و ارزشمند است، بسیار پیش می‌آید که دعوت شبهات زیادی را روشن و ستمهای زیادی را دفع کرده و فضیلتهای انسانی مظلوم را ستوده است، که همهٔ این موارد بسیار ارزشمند هستند.
پس در این صورت بر ما واجب است که با عینک تار و دودی که باعث به وجود آمدن یأس و ناامیدی در دلهای عاملان دعوت می‌شود ننگریم، زیرا دعوت شکست نخورده و هر کس در راه آن کار کرده - إن شاء الله - منتظر پاداش ذخیره شدهٔ بزرگی است، مانند کسی که دیروز دانه‌ای کاشته و اکنون در انتظار چیدن میوه‌های زیادی از آن است.
همانا انسان های زیادی با تأثیر از عمل دعوتگران گذشته و حاضر معانی ایمانی و جاهلیت در دلهای آنان شعله‌ور شده و هم‌اکنون در درون خود شاهد درگیری شدیدی هستند که انتظارش را نداشته‌اند، اینکه: آیا به آنچه دعوتگران اسلام می‌گویند ایمان آورده و به آن اقرار کنند؟ یا بر عقیده‌ای که داشته‌اند باقی بمانند؟ و هنگامی که حقانیت خداوند به اندازه کافی برای آنان روشن شود بدون تردید سرنوشت آنان به سوی ایمان کشیده می‌شود، حادثه‌ای که آنان را به شدت تکان داده و کاملاً در بر می‌گیرد، بنابراین پاک و خالص شده و حجاب غفلت از دلهایشان زدوده می‌شود و در نتیجه به نور الهی می‌رسند، این حالت کاملاً شبیه حالتی است که در اسلام آوردن ناگهانی به برخی از اصحاب (رضی الله عنهم) دست داده است، مانند عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامی که به صفا نزدیک شد، شنید خواهرش قرآن می‌خواند پس صفای قلب در او پدیدار و نور ایمان در آن جای گرفت، یا مانند حمزه رضی الله عنه هنگامی که از شکار برگشت، و از چیدن توطئه‌ای علیه رسول خدا ﷺ آگاهی یافت، بلافاصله ایمان آورد و قید و بندهای جاهلیت را شکست. آیا می‌توان گفت که همهٔ اسباب ایمان این بزرگواران در یک لحظه بوجود آمده است؟ هرگز! زیرا معانی ایمان در دلهای آنها شعله ور شده بود، و آنجا درگیری و برخورد شدید

در درونشان در جریان بود تا آن لحظه که دلهای ایشان در مسیر هدایت و خوشبختی قرار گرفت.

اگر ما امروز تنها بر تربیت عمیق انسانهای برگزیده و رعایت اعتدال در توسعه کار دعوت حریص باشیم، در حقیقت این حرص و علاقهٔ ما برای تحت پوشش قرار دادن انسان هایی است که خود دارای دلهای شعله وری برای پذیرش دعوت هستند، و هر لحظه به سوی ما در حرکتند و به زودی به ما می‌پیوندند و این حادثهٔ تکان دهنده و نفوذ کننده در دلها، در پیشگاه الهی مستور است و خداوند با وقوع آن رحمت خود را بر صابران ارزانی می‌دارد، و هر کس به این قبیل حوادث ایمان ندارد، نیازمند بازنگری در سیرهٔ رسول الله ﷺ و تاریخ معاصر می‌باشد....

«و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه أجمعین»

فقه دعوت یکی از نیازهای اساسی دعوتگران اسلام است، تا شیوه‌ی درست عمل‌کردن با جریان‌های دیگر، و رویارویی با حملات گروهک‌های مخالف را که بیشتر اوقات مانع کار دعوتگران می‌شوند، فرا گیرند، و حکیمانه با مسائل برخورد نمایند، و با آراستن خود به نیروی علم و عمل و بردباری، در مسیر امر به معروف و راهنمایی مردم به سوی سعادتمندی و نهی از منکر موفق و پایدار باشند.

نگارنده‌ی این کتاب یکی از دعوتگران بزرگ جهان اسلام است که با اسلوبی ادیبانه نکات لازم را در مسیر احیای فقه دعوت برای دعوتگران نگاشته، امید است خطمشی جدیدی در پیش روی دعوتگران و خوانندگان گرامی قرار دهد، و مفید فایده واقع گردد.



